

ادبیات حقوقی

(۳)

آئین - آئین نامه

آئین

۱- شیوه نگارش - رسم الخط یا شیوه نگارش این کلمه بردوگونه است: جمعی بدلیل اینکه همزه (ه) از حروف فارسی نیست^۱ بجای آن یا (ی) نویسند و آیین خوانند و برخی دیگر به شکل آئین و با همزه نویسند. فرهنگستان ایران شیوه نگارش آئین با همزه را پذیرفته^۲.

از آنجائیکه پشت سرهم آمدن (تتابع) دو حرف یا تلفظ کلمه را سنگین و دشوار میسازد و زبان قاعده های سایش و کاهش و سبکی و نرمی و آسانی را پذیرا میباشد و نیز همزه بناچار در بسیاری از کلمه های فارسی هست و بیرون کردن آن امکان ناپذیر است بنابراین ما هم نگارش آئین با همزه را پذیرفتیم.

این کلمه را فرهنگستان ایران در برابر تشریفات، اصول، نظام پذیرفته و بجای اتیکت، سرمونی^۳، و در ترکیب آئین دادرسی، آئین نامه بکار برده است^۴.

۲- معانی - واژه آئین از دید ادبیات حقوقی در معانی زیر بکار رفته:
الف - سیرت، عرف، طبع، عادت، داب، رفتار، شیمه، روش، خصلت، منش، خلق، خو^۵;

چون ایوان مدائن تمام گشت نوز کرد و رسم جشن بجای آورد چنانکه آئین ایشان بود. نوزنامه.

۱) همزه یکی از حروف صامت است و در کلمات عربی بکار میرود، رأفت، اجراء. در زبان فارسی همزه نیست و کلماتی نظیر موبد را با همزه نوشتن و خواندن خطاست.

فرهنگ معین

3) Cérémonie, Etiquette.

۲) کتابچه وازمه های نو چاپ ۱۳۱۹ شمسی.

۴) حرف الف وازمه های نو.

۵) لغتنامه دهخدا.

چنین است و آئین و راه من است فردوسی	اگر زین بد آید گناه من است
که ز هر کس آئین شهرش نکوست اسلمی	شنیدم ز دانای فرهنگدوست
امرا رسم و صورت و آئین امیر معزی	ای امیری که از تو آموزند
دیگر شدست یکسره آئینم ناصر خسرو	از دیدن دگر دگر آئینش
تاریخ سیستان و سیرت او نگاه داشت. فریدون با آن شکوه این ندید سعدی	چون او سعی کرد تا بیشتری از آئین و ترتیب و آئین ندید
دیوانگی و مستی گشته است مرا آئین سوزنی	تا سلسله مشکین آذین زده ای برمه
ای عدل ترا سیرت وی بذل ترا آئین مسعود سعد	عدل تو و بذل تو سایر شده و جاری
ز روی خوب تو گشت ای بهشت رو آئین فرخی	مرا به عشق ملامت مکن که عشق مرا
بر کوهها چریدی از رسم خویش و آئین ناصر خسرو	تا باغبان درو بود از حد خویش نگذشت
تا زمان را گذشتن است آئین انوری	تا زمین را طبیعت است آرام
همواره بماناد بدین عادت و آئین سروش ^۲	آئین وی و عادت وی نصرت دین است
نبود مملکت آن طرف بدین آئین کمال اسماعیل ^۸	ز دور دولت ایام تا که غایت وقت
هر دو با یکدیگر شدند قرین امیر معزی	عید قربان و ماه فروردین
جشن این هست در عجم آئین امیر معزی	جشن آن هست در عرب سنت
ترا سخاوت و عدل است سیرت و آئین امیر معزی	اگر شریف کند مرد را سخاوت و عدل
که آرد به آهستگی شیرزیر فردوسی	بود رسم و آئین مرد دلیر

۶) یعقوب لیث.

۷) اصفهانی از ۱۲۲۸ تا ۱۲۸۵ هـ.

۸) کمال الدین اصفهانی ملقب به خلاق المعانی.

مسلمان کشتن آئین کرد چشم نامسلمانش
بنوک ناوک مژگان که پر زهر است پیکانش
عثمان مختاری

ب- شرع، شریعت، دین، کیش، سنت، راه، طریقت:
بباغ تسازه کن آئین دین زردشتی
کنون که لاله برافروخت آتش نمرود
حافظ

سزا دید سودابه را جفت خویش
بیستند عهدی بر آئین خویش
فخر گرگانی^۹

ز یزدان بخواهید تا همچنین
دل ما بدارد به آئین ودین
فردوسی

چو بشنید ازو شاه به دین به
پذیرفت ازو دین و آئین به
دقیقی

کفرست در طریقت ما کینه داشتن
آئین ماست سینه چو آئینه داشتن
حافظ

سپاهش همی خواندند آفرین
که اینست پیمان و آئین ودین
فردوسی

چو بشکست از هیربد پشت را
برانداخت آئین زردشت را
نظامی

ج- قاعده، قانون، نظم، ترتیب، یاسا، نسق:
واو صف لشکر از سواره و پیاده چنان به آئین داشته بود که سلطان را عجب آمد.
تاریخ طبرستان.

بکشید و آئین نیکو نهاد
بگسترده بر هر سوئی مهروداد
فردوسی

آئین تقوی ما نیز دانسیم
اما چه چاره با بخت گمراه
حافظ

دلبری رسم وی و عاشق کشتی آئین وی
عاشقی کیش من و حسرت کشتی آئین من
فروغی بسطامی

د- آرایش، آذین، زیب، زینت، فر، شکوه:
سراسر همه شهر آئین بیست
بیاراست میدان و جای نشست
فردوسی

به شهر اندر سراسر بسته آئین
ز بس پیرایه چون بتخانه چین
فخر گرگانی

چه روضه ایست خدا را که هشت باغ بهشت
ز زیب و زینت او جسته زینت و آئین
طرب^{۱۰}

۹) فخرالدین اسعد سراینده منظومه ویس و رامین در قرن پنجم هجری.

۱۰) اصفهانی از ۱۲۷۶-۱۳۳۰ هـ.

بستن آئین بر روی زمین نادر نیست برفلك سعد سعود از پی شه بست آئین

سوزنی

قیاس نفس تو و کسوت بنی عباس چو جامه ایست که بندند کعبه را آئین

مختاری

چو آمد ببرز حمل آفتاب جهان گشت با فر و آئین و آب

فردوسی

ه - تشریفات، قواعد، مقررات:

ترا من بدینگونه نشناختم نه در خوردت آئین همی ساختم

فردوسی

در نوشته‌های معاصر: آئین بانکی، آئین ارزی، آئین بازرگانی، آئین گمرکی و نظائر اینها.

و - در بعضی از منابع تاریخی و ادبی قدیم بجای آئین در معنی رسم و قاعده و راه و روش کلمه آذین بکار رفته:

و از راه آذین مغول از خانه بزرگتر پسر اصغر قایم مقام پدر باشد.

تاریخ جهانگشای جوینی

در یاسا و آذین مغول آنست که در فصل بهار و تابستان کسی در آب ننشیند.

جهانگشای جوینی

ز - در فرهنگ اصطلاحات حقوقی* آئین در معانی زیر تعریف شده:

اول - اصول، طرز کار. مجموعه قواعدی که الزاماً بایستی برای مطالبه حقوق** یا انجام دادن بعضی اعمال حقوقی*** و بخصوص در جریان دعاوی دادگستری چه در مرحله مقدماتی و چه ضمن رسیدگی دادگاهها و همچنین هنگام اجرای احکام رعایت و تعقیب شود.

دوم - تشریفات قانونی الزامی، عملی که انجام دادن آن بموجب قانون الزامی است.

سوم - تشریفات صوری رسمی یا مذهبی، تشریفات که در برگزاری مراسم رسمی و عمومی باید رعایت شود.

۳- تطبیقی:

الف - در زبان حقوقی فرانسه اصول، قواعد، روش کار، شیوه عمل، طریقه اقدام یا لفظ (Procédure) بیان میشود و ما آنرا آئین ترجمه میکنیم.

در این معنی مجموع شیوهها و قواعدی است که برای انجام هر عمل حقوقی رعایت میشود، مانند:

آئین اجرای احکام، آئین تحدید حدود، آئین تنظیم بودجه، آئین اعاده حیثیت،

(* فارسی - فرانسه. جلد نخست. زیر نظر عبدالحمید ابوالحمد با همکاری ابوالفتح قطبی و نعمت مختاری. چاپ تهران سال ۱۳۵۳.

**) revendication des droits.

***) accomplissement des actes juridiques.

آئین تعیین ارث، آئین قانونگذاری و نظائر اینها.

ب - مجموعه قواعد و مقرراتی که برای ایفاء واستیفاء حقوق در دادگاهها و مراجع قضائی مراعات میگردد که ما در برابر لفظ (Procédure) ترکیب آئین دادرسی را بکار میبریم.

ج - تشریفات قانونی یا عرفی که در انجام مراسم معمولی در جشنها و اعیاد و امور رسمی از قبیل استقبال و بدرقه و رسوم مذهبی یا سوکواری مراعات میگردد در فرانسه با کلمه‌های (Cérémonie) و (Formalité) و (Etiquette) بیان میشود که این کلمه‌ها در همین معانی میان فارسی‌زبانان متداول شده است.

د - آئینی یعنی بر مبنای مقررات و قواعد و اصول که معادل دو لفظ فرانسوی (Procedural) و (Reglementaire) است.

ه - آئین محاکماتی را هم میتوانیم برابر لفظ (Procedural) بکار ببریم.

۴- ترکیبات:

الف - بآئین ۱۱:

چو فرزند باشد بآئین و فر گرامی بدل برچه ماده چه نر

فردوسی

ایزد دوعلی را بگزید از همه عالم هردو سپه آرای و هنرمند و بآئین

امیرمعزی

ز بهر حرمت او چون تو امروز خرامیده باین جشن بآئین

امیرمعزی

تو قلب سپه را بآئین بدار من اکنون پیاده کنم کارزار

فردوسی

ب - بد آئین:

بیخوبن بدعت بجهان خواهی کندن چونانکه نماند بجهان هیچ بد آئین

سروش

ج - بدیع آئین:

دی قاصد یار آمد نزدیک من از غزنین زان سرو پری پیکر و آن ماه بدیع آئین

مختاری

ای ترک بدیع آئین عشق تو شد آئینم کان سلسله مشکین برماه زند آئین

سوزنی

گوئی ز روی پرده برافکنند چندین هزار حور بدیع آئین

سروش

د - بهشت آئین:

نگارین نو آئینم به حورالعین همی ماند که از دیدار او گردد همی مجلس بهشت آئین

امیرمعزی

(۱۱) طبق مقررات، برابر مقررات یا اصول یا قواعد: این اقدام بآئین است.

ه - خوب آئین:

هزار سال بزی خوب رسم و خوب آئین
امیر معزی

هزار سال بمان نیکبخت و نیک آثار

و - درست آئین ۱۲:

وامد بجهان یکی درست آئین
سروش

امروز شکسته صفت کسری

ز - سپهر آئین:

در درون برجهها سپهر آئین
جامی

بر برون روضهها بهشت آسا

ح - عید آئین:

هست هر روزی بر عالمیان عید آئین
سوزنی

شاه مسعود که از بخت سعیدش بی عید

ط - نو آئین:

شاخ گل نوشگفته حور نو آئین
سروش

باغ چو آراسته بهشتی و دروی

در باغ تو آن برکه نو آئین
سروش

در خانه تو صفت دل افروز

که از دیدار او گرفته می مجلس بهشت آئین
امیر معزی

نگارین نو آئینم به حورالعین همی ماند

ی - نیک آئین:

که هست خسرو فرخنده رسم و نیک آئین
امیر معزی

گرفت ملک ز آئین و رسم او رونق

ک - هم آئین:

همه هم نسبتند وهم آئین
سنائی

همه هم صورتند وهم سیرت

ل - آئین پرستی:

به آئین پرستیش رامش کنیم
فردوسی

بدرگاه خسرو خسرامش کنیم

آئین اکبری

آئین اکبری در میان اسناد و مدارك حقوق ملی هند که در ادبیات فارسی هم از آن یاد شده نام کتاب سوم از اکبرنامه میرزا ابوالفضل وزیر اکبرشاه پادشاه هندوستان از سلسله تیموریان هند از ۹۴۹ تا ۱۰۱۴ ه. ق. مشتمل بر قواعد و مقررات

(۱۲) مطابق مقررات: این اقدام درست آئین است. نادرست آئین: مخالف مقررات.

سازمانی، حقوقی، اجتماعی، سیاسی است*.

آئین دادرسی

- ۱- آئین دادرسی^{۱۳} مجموعه قواعد و مقرراتی است که در رسیدگی به شکایات و دعاوی و تخلفات از طرف اصحاب دعوی و مراجع قضائی^{۱۴} مراعات میشود. آئین دادرسی برابر موضوع شکایت یا دعوی یا تخلف به اقسام زیر تقسیم میشود:
آئین دادرسی کیفری^{۱۵} در مورد جرائم و مجازاتها.
آئین دادرسی مدنی^{۱۶} در مورد دعاوی.
آئین دادرسی اداری^{۱۷} در مورد تخلفات.
- ۲- اصطلاح اصول محاکمات تا سال ۱۳۱۸ در قوانین و مؤلفات و محاکم بکار میرفت و در این سال فرهنگستان ایران آئین دادرسی را برابر آن برگزید که بجای قانون اصول محاکمات میگوئیم قانون آئین دادرسی.
- ۳- آئین دادرسی را میتوانیم حقوق محاکماتی یا حقوق محاکمات^{۱۸} بنامیم که حدورسم آن مشخص و از نظر منطقی جامع و مانع و از نظر نامگذاری متناسب با سایر رشته‌های علم حقوق^{۱۹} است.
- آئین دادرسی بشکل قانون از طرف قوه مقننه تصویب میشود که یکی از منابع و مستندات حقوق محاکمات است^{۲۰} و منابع و مستندات دیگر آن عبارتند از:
اصول، قواعد، مبانی، عرف، عرف قضائی، سیره محاکم، رویه محاکم، آراء تمیزی، رویه قضائی، فرامین قانونی، آئین نامه‌ها، تصویب نامه‌ها، فتاوی و عقاید علمی.
- ۴- حقوقدانی که حقوق محاکمات مینویسد و آنرا برای استفاده علمی و عملی روشن و آماده میسازد و روش دادرسی در مورد شکایات و دعاوی و تخلفات را پژوهش و تعیین میکند با استفاده از تمام منابع مزبور ارزش علمی و جنبه‌های کارائی آنرا در روابط مردم نشان میدهد. بنابراین اتخاذ عنوان «حقوق محاکمات» یا «حقوق دادرسی» بجای آئین دادرسی از لحاظ اصطلاح‌شناسی^{۲۱} و روش‌شناسی^{۲۲} قابل توجیه

(* نقل از فرهنگ‌های فارسی.

13) La Procédure.

۱۴) مرجع قضائی عبارتست از دادسرا و دادگاه جنائی یا جنحه یا خلاف در جرائم، دادگاه مدنی در دعاوی، دادستان و دادگاه اداری در تخلفات.

15) Procédure pénale (ou) Criminelle.

16) Procédure Civile.

17) Procédure administrative.

18) Droit procédural (ou) de procedure.

19) Science de Droit.

۲۰) مانند قانون آئین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۱۸ شمسی.

21) Terminologie.

22) Methodologie.

و بلکه اصطلاح آئین دادرسی جوابگوی حقوق محاکماتی نیست زیرا آئین هرگز بجای حقوق بکار نرفته است.

اینک توجیه موضوع:

الف - آئین دادرسی قانون و حقوق محاکمات شاخه‌ای از حقوق است و قهری است که قانون میتواند شرح و تفسیر شود^{۲۳} و در چارچوبه خود متضمن روشنگری دشواریهای قانون است و آنرا شرح قانون^{۲۴} مینامند.

ب- قانون یکی از مدارك و منابع^{۲۵} حقوق است چنانکه در پیش گفته آمد.

ج - از نظر حقوق تطبیقی^{۲۶} نیز درست است گرچه عنوان آئین دادرسی یا اصول محاکماتی^{۲۷} بیشتر بچشم میخورد.

د- آئین دادرسی جزء^{۲۸} و حقوق محاکمات کل و رابطه منطقی بین ایندو رابطه جزء و کل است. بطوریکه آئین دادرسی هم نسبت به قوانین و مواد مربوط بان کل و هر يك ازینها جزء آنست.

ه- آئین دادرسی حسب نوع و طبیعت شکایت یا دعوی یا تخلف، مرجع رسیدگی، چگونگی رسیدگی، سایر جهات فارقه عناوین اختصاصی پیدا میکند بدینقرار:

الف - عادی در برابر اختصاری، عادی در برابر فوری، عادی در برابر استثنائی. ب- حضوری در برابر غیابی.

ج- عمومی در برابر اختصاصی مثل مراجع دادگستری در برابر مراجعی مانند دادرسی ارتش، کمیسیون حل اختلافات و غیره.

د - ماهوی در برابر شکلی مثل حکم که مربوط به ذات و ماهیت و قرار که مربوط به حواشی است.

ه - ترافعی در برابر حسبی که اولی منوط به حدوث اختلاف است و دومی ناشی از پیدایش امری است بدون دعوی مثل وجود صنیر برای تعیین قیم.

و- تمیزی یا فرجامی که برای تشخیص مطابقت یا عدم مطابقت آراء محاکم با قانون است.

ز- بین المللی که مربوط به مراجع دادگستری جهانی است مثل آئین دادرسی در دادگاه لاهه.

ح- نخستین و پژوهشی یا بدوی و استینافی که مربوط به دو درجه بودن رسیدگی است. پژوهشی را در پاره موارد تجدید نظر مینامند.

ط - بازرگانی که طریقه رسیدگی در دعاوی تجارتي است.

۲۳) مانند شرح قانون مدنی تألیف حائری شاهباغ در ده جلد.

24) Commentaire ou explication de loi.

25) Documents et Sources.

26) Droit Comparé.

27) Droit procédural.

۲۸) الجزء مایترکب الشیء منه ومن غیره. التعریفات میرسید شریف جرجانی.

ی - اطفال که مربوط به دادرسی در جرائم صغار و کمسالان^{۲۹} است.
ک - علنی در برابر سری که اولی در موارد عام و کلی و دومی مخصوص به
موراد استثنائی شامل اخلال نظم، منافی اخلاق حسنه، عفت عمومی است.
ل - کتبی در برابر شفاهی که اولی در مورد عموم دعاوی و مشتمل بر مبادله
لوايح از طرف صاحبان دعوی و دومی در موارد اختصاری که مشتمل بر تعیین جلسه
رسیدگی و محاکمه حضوری است.
م - داوری که آئین دادرسی دعاوی در خارج از دادگاه و منحصر به امور مدنی
است.

۶ - آئین دادرسی علاوه بر قوانین عادی در قانون اساسی نیز ریشه و منبع دارد
که به عنوان قواعد اصلی وزیر فصل «اقتدارات محاکمات» بیان شده است:
اصل هفتاد و یکم متمم قانون اساسی که بموجب آن دیوان عدالت عظمی و محاکم
عدلیه مرجع تظلمات عمومی هستند.
اصول هفتاد و دو و هفتاد و هفت و هفتاد و نه که مربوط به جرائم سیاسی و
مطبوعاتی و حضور هیئت منصفه در محاکم دادگستری است.
اصل هفتاد و پنج مربوط به دیوان عالی تمیز که مرجع واحد برای تمام کشور
است.

اصل هفتاد و هشت که راجع به لزوم مدلل و موجه و مستند به قانون بودن احکام
دادگاههاست.
اصول هشتاد و یک و هشتاد و دو که بموجب آن تغییر و تبدیل حکام محاکم عدلیه
منوط بر رضای آنهاست.

اصل هشتاد و هفت که مربوط به تأسیس محاکم نظامی است.
اصل هشتاد و نه که راجع به منع اجرای آئین نامه های خلاف قانون است.
۷ - آئین دادرسی در فقه تحت عنوان «قضا» تدوین و تشریح گردیده و اصول
علمی و قواعد عملی آن بیان شده است.

قضا از اصل ولایت عامه ناشی میشود و یکی از فقهاء بزرگت آن را چنین تعریف
کرده: «دادرسی ولایت شرعی است برای حکم و ایفاء مصالح عمومی از طرف امام».^{۳۰}
و فقیه دیگر مشروحتر چنین بیان نموده: «دادرسی ولایت بر انشاء حکم خاص یا حکم
خاص در واقعه مخصوص و بر شخص مخصوص با ثبات آنچه واجب است بر عقوبت
دنیوی شرعاً یا حکم برحق از حقوق مردم در مقام تنازع آنها».^{۳۱} که مطابق این
تعریف قضا شامل شکایات کیفری و دعاوی مدنی است، بالاخره فقیه دیگری قضا را
چنین شناسانده: «دادرسی حکم در میان مردم است در موقع تنازع و تشاجر و رفع

۲۹) بین سالهای ۱۲ و ۱۸.

۳۰) انه ولاية شرعية على الحكم والمصالح العامة من قبل الحاكم. شهيد اول

۳۱) هو ولاية حكم خاص او حكم خاص في واقعة مخصوصة و على شخص باثبات ما يوجب عقوبة
دنیویه شرعاً او حق من حقوق الناس بعد التنازع فيه. نراقی صاحب مستند.

خصوصیت و فصل امر بین آنها.»^{۳۲}

بالجمله قضا در لغت چند معنی دارد و از جمله آنها پایان، فراغ، دادرسی، داوری، حکم، فرمان است و در اصطلاح «حکم لازم الاجراء است که برای رفع اختلاف و فصل خصوصیت در مقام ادعا و دعوی از طرف قاضی داده میشود» و باید افزود که:

«رسیدگی به دعوی یا آئین دادرسی نیز قضاء نامیده میشود.»^{۳۳}

۸- از لحاظ حقوق تطبیقی، دادرسی^{۳۴} و آئین دادرسی^{۳۵} در حقوق فرانسه

بشرح زیر است:

دادرسی یا حکومت قضائی در معنی وسیع عبارت از هر تصمیمی^{۳۶} است که از طرف قدرت قضائیه^{۳۷} بر مبنای قوانین و اصول محاکمات یا آئین دادرسی اتخاذ شود. تصمیمات محاکم تالی که عبارتند از دادگاه بخش، شورای بزرگان خانواده^{۳۸}، دادگاه نخستین یا شهرستان (بدایت)، دادگاه بازرگانی، دادگاه جنحه رأی یا نظر قضائی^{۳۹} نامیده میشود و تصمیمات محاکم عالی یعنی دادگاه استیناف یا استان، دادگاه جنائی، دیوان محاسبات، شورای دولتی، دیوان کشور حکم^{۴۰} و بالاخره تصمیمات بازپرسها و دادیاران قرار یا دستور^{۴۱} خوانده میشود.

دادرسی یا در امور ترافیعی^{۴۲} است که محتاج وجود دعوی و اختلاف بین دو طرف است یا در امور حسبی^{۴۳} است که بدون دعوی یا نزاع بلکه ناشی از پیدایش امری در خارج است مانند تصمیمات در گواهی‌های وراثت، فرزندخواندگی، قرارداد ارفاتی، سازش و نظائر اینها.»

۹- از لحاظ تاریخی قدیم‌ترین آئین دادرسی در الواح باقیمانده از اقوام اکد و سومر* در پنج‌هزار سال پیش بیان شده، بطوریکه در الواح متعدد از امور حقوقی و احکام محاکم و قبوض و قباله‌ها بحث گردیده است. سپس اقوام عیلام** است که در بخشی از خوزستان کنونی*** حکومت داشتند. پس از آن قانون حمورابی****

(۳۲) القضاء هو الحكم بين الناس عندالتنازع والتشاجر و رفع الخصومة و فصل الامر بينهم. سید محمد کاظم یزدی.

(۳۳) رك: آئین قضا.

34) Juridition, Jugement.

35) Procédure.

36) Décision.

37) autorité judiciaire.

38) Conseil des prud, hommes.

39) Sentence.

40) Arrêt.

41) Ordonnance.

42) Contencieux.

43) gracieux.

(* AKKAD et Sumer کشورهای باستانی در بین‌النهرین.

** Ilam کشور باستانی همسایه اکدوسومر.

*** انشان یا انزان.

**** ششمین پادشاه سلسله اول بابل از ۱۹۵۵ تا ۱۹۱۳ پیش از میلاد که قدیم‌ترین قانون

مدون را تنظیم کرد.

بابل است که چهارهزار سال پیش پادشاه بابل آنرا برای ملت خود وضع کرده است. بموجب قانون مزبور قضاوت خاص روحانیان بود، مراسم سوگند از لوازم دادرسی بشمار میآمد، ارزیابی شهادت در دادرسی و نتایج آن برعهده قاضی بود.

آئین دادرسی اداری

۱- آئین دادرسی اداری ۴۴ مجموعه قواعد و مقرراتی است که در مورد رسیدگی به تخلفات اداری کارمندان دولت اجراء میشود. کارمندان دولت یا کارکنان دستگاههای اداری و سازمانهای اجرائی در حدود قوانین و آئین نامه های استخدامی و اداری مکلف به انجام وظائف رسمی مربوط به شغل و خدمت خود میباشند که در صورت خودداری از انجام آنها مرتکب «تخلف» ۴۵ میشوند و به «کیفر انتظامی» ۴۶ محکوم میگردند. خودداری از انجام وظائف قانونی بدو صورت قصور ۴۷ یا تقصیر ۴۸ بوجود می آید:

قصور انجام ندادن وظیفه است بدون علم باینکه باید انجام داد. تقصیر انجام ندادن وظیفه است با علم باینکه باید انجام داد. ۲- انواع تخلفات اداری ۴۹ و کیفرهای انتظامی ۵۰ متناسب با آنها و آئین رسیدگی ضمن قوانین استخدامی و آئین نامه های اختصاصی تعیین میشود. ۳- هر وزارتخانه یا هر سازمان مستقل و بعبارت دیگر هر شخص حقوقی در قلمرو حقوق عمومی ۵۱ برای رسیدگی به تخلفات و اجرای کیفرهای انتظامی سازمانی بنام «دادگاه اداری» دارد که «دادستان اداری» در حوزه قضائی آن انجام وظیفه میکند. دادستان اداری پس از رسیدگی به تخلف اداری در صورت ثبوت «کیفرخواست انتظامی» تنظیم و تقاضای رسیدگی و تعیین کیفر از دادگاه میکند. کارمند مورد اتهام کتباً جواب کیفرخواست را میدهد و دادگاه حکم بر وقوع تخلف یا بی تقصیری متهم صادر میکند. در صورت اول بسته به نوع تخلف یکی از کیفرهای انتظامی توبیخ شفاهی،

44) Procédure administrative.

۴۵) تخلف در امور غیر اداری مخصوصاً امور مربوط بشهر هم چه از طرف کارمندان چه از ناحیه مردم دیگر امکان پذیر است مثل تخلف از مقررات شهرداری یا شهرداری که اصطلاحاً این نوع تخلف را خلاف (Contravention) مینامند و رسم حقوقدانان براین شده که این تخلف را در ضمن تقسیم بندی جرم در درجه سوم بعد از جنایت (Crime) و جنحه (delit) قرار میدهند و این بدان جهت است که کیفر «تخلفات عمومی» جسس تکذیری است و حال آنکه در کیفر تخلفات اداری جسس وجود ندارد.

46) peine disciplinaire.

47) Manquement.

48) faute.

49) manquements et fautes disciplinaires.

50) les peines disciplinaire.

51) personne morale en domaine de droit public.

توبیخ کتبی با درج در پرونده کارگزینی، کسر حقوق در مدت معین، انفصال موقت، انفصال ابد از خدمت وزارت یا سازمان وابسته به آن یا تمام ادارات دولتی را تعیین میکند.

۴- حکم دادگاه اداری قابل تجدیدنظر ۵۲ و سپس لازم الاجراء است و اجراء آن با رئیس اداره کارگزینی است.

نخستین نظامات و قواعد مربوط به آئین دادرسی اداری در مواد قانون «تشکیل ایالات و ولایات و دستورالعمل حکام مصوب ۱۴ ذیقعدہ ۱۳۲۵» تصویب شده است.

آئین دادرسی انتظامی

۱- آئین دادرسی انتظامی ۵۳ مربوط به مشاغل آزاد از قبیل وکالت، پزشکی، سردفتری، کارشناسی و شغل قضاوت است.

۲- در صورتیکه قاضی یا وکیل یا پزشک یا سردفتر یا کارشناس در انجام وظائف قانونی مرتکب تخلف شوند یا از حدود مقررات قانونی مربوط به شغل و خدمت خود خارج شوند بدون اینکه مرتکب جرم گردند بر مبنای قوانین و آئین دادرسی انتظامی محاکمه میشوند.

۳- رسیدگی به تخلفات قضائی در دادرسی انتظامی قضات اقسام و منجر به دادرسی در دادگاه بدوی و تجدیدنظر میشود.

۴- رسیدگی به تخلفات وکلا بموجب قانون استقلال کانون و آئین نامه اجرائی آن مصوب ۱۳۳۳ شمسی در دادرسی و دادگاه انتظامی کانون انجام میگردد و مرجع تجدیدنظر احکام آن دادگاه انتظامی قضات است.

۵- در مورد پزشکان قانون نظام پزشکی مقرر داشته است که شورای انتظامی پزشکی به تخلفات پزشکی رسیدگی نماید.

۶- در مورد سردفتران و کارشناسان دادگستری رسیدگی به تخلفات در مراجع و محاکم اداری وابسته به سازمان ثبت اسناد و املاک کشور و وزارت دادگستری انجام میگردد.

آئین دادرسی کیفری

۱- آئین دادرسی کیفری ۵۴ مجموع قواعد و مقرراتی است که در مورد کشف جرم و تعقیب مجرم و محاکمه و تعیین مجازات از طرف شاکیان و مدعیان خصوصی و مقامات قضائی اجرا میشود ۵۵.

52) Révision.

53) Procédure disciplinaire.

54) Procédure criminelle ou pénale.

(۵۵) با اصطلاح قدیم: اصول محاکمات جزائی.

مقامات قضائی که اجرای آئین دادرسی کیفری را برعهده دارند عبارتند از دادسرای شهرستان و استان و دادگاههای جنحه و جنائی و دیوان کشور در جرائم عمومی و دادستانی و محاکم ارتشی در جرائم نظامی. و نیز به جرائم ناشی از شغل دولتی کارمندان در دادسرا و دادگاه اختصاصی بنام دیوان کیفر کارکنان دولت رسیدگی میشود^{۵۶}.

۲- آئین دادرسی کیفری در حقوق اسلام ناظر به آن قسمت از آداب و آئین قضا است که در رسیدگی و تعیین مجازات نسبت به جرائم مذکور در فقه رعایت میشود. این باب از فقه اسلامی به عنوان «سیاسات» یا «احکام» موسوم شده است. چنانکه محقق حلی مؤلف کتاب شرایع ابواب فقه را به عبادات، عقود، ایقاعات، احکام تقسیم کرده و در باب احکام از «صفات قاضی، آداب قضا، کیفیت حکم، احکام دعاوی، شهادت» و در باب مجازاتها از «حدود و تعزیرات، قصاص، دیات» بحث کرده است.

باین ترتیب آداب قضای اسلامی در امور جزائی با آداب قضا در امور مدنی از هم تفکیک نشده است. النهایه آئین رسیدگی و دلایل اثبات امور جزائی طریقه خاصی است که هم مربوط به «حق الله» است و هم مربوط به «حق الناس». این تشخیص همان جنبه های عمومی و خصوصی جرم و تعقیب جزائی را نشان میدهد که قسمت اول مربوط به نظم عمومی^{۵۷} و منظور نهائی از تنبیه و اصلاح مجرمان است و قسمت دوم تشفی خاطر و جبران خسارت بزه دیده (مجنی علیه) است.

۳- از لحاظ حقوق تطبیقی آئین دادرسی کیفری در فرانسه مشتمل بر دو قسمت است:

آئین دادرسی در مرحله تحقیق^{۵۸} و آئین دادرسی در مرحله حکم^{۵۹} که اولی مربوط به دادسرا و دومی مربوط به دادگاه است. *طالعات حقوقی*

آئین دادرسی مدنی

۱- آئین دادرسی مدنی^{۶۰} را سابقاً اصول محاکمات حقوقی مینامیدند. گرچه اصطلاح حقوقی را نوعاً در محاکمات یا دعاوی یا امور مدنی بکار میبرند ولی بکار بردن صحیح اصطلاحات ایجاب میکند که لفظ «حقوقی» را بجای «مدنی» بکار نبریم زیرا حقوقی اعم از مدنی و کیفری و اداری و انتظامی است مگر اینکه قرینه صارفه وجود داشته باشد. در حقوق فرانسه نیز لفظ مدنی را بکار برده اند.

۲- آئین دادرسی مدنی شامل قواعد و مقررات مربوط به سازمان قضائی و

(۵۶) با اصطلاح قدیم: دیوان جزای عمال دولت.

57) Ordre public.

58) Juridiction d'instruction.

59) juridiction de jugement.

60) procédure civile.

سلسله مراتب محاکم ۶۱ و صلاحیت دادگاههای مدنی و کیفیت اقامه دعوی و اثبات حق و طرق مدافعات و نحوه اجرای احکام است که از ناحیه اصحاب دعوی و محاکم رعایت میشود.

۳- موضوعات مورد بحث در آئین دادرسی مدنی بشرح زیر است:

سازمان و صلاحیت دادگاهها، وکالت در دعاوی، دادرسی نخستین، دادرسی پژوهشی، رسیدگی فرجامی و اعاده دادرسی، مواعد، سازش، داوری، هزینه دادرسی، خسارات دادرسی، مرور زمان، دادرسی فوری، اجرای احکام ۶۲.

۴- رأی دادگاه در نتیجه رسیدگی به دعاوی اگر درماهیت دعوی و قاطع آن جزئاً یا کلاً باشد حکم وگرنه قرار نامیده میشود. (رك: رأی، حکم، قرار.)

۵- آئین دادرسی مدنی یا عادی است یا اختصاری. عادی رسیدگی کتبی با ابلاغ دادخواست خواهان و مبادله لوایح و اختصاری رسیدگی شفاهی است که پس از اقامه دعوی بدون مبادله لوایح وقت دادرسی تعیین میشود و طرفین برای رسیدگی حضوری دعوت میشوند.

۶- قانون آئین دادرسی مدنی ایران درسال ۱۳۱۸ شمسی تصویب شده و در سالهای ۱۳۳۵ و ۱۳۴۷ و ۱۳۴۹ اصلاحاتی در آن بعمل آمده است. (رك: قانون، تاریخ آئین دادرسی مدنی.)

۷- منابع بررسی آئین دادرسی مدنی در ادبیات فارسی عبارتست از: روشهای دادرسی در ایران باستان، عرفها و سنتها، حقوق اسلامی (مشمول برفقه، اصول، قواعد، آیات الاحکام)، فرمانها و منشورهای امیران و فرمانروایان، فتاوی و عقاید دانشمندان که در متون نثری از تازی و پارسی و کم و بیش در شعر و نظم منعکس گردیده است.

پاره‌ای از کتابهای تاریخی که متضمن شرح اوضاع اجتماعی است در پژوهش آئین دادرسی و از آنجمله مدنی منابع ارزنده‌ای را تشکیل میدهند. بالجمله ادبیات فارسی نمونه‌های زیادی از اصول اساسی و قواعد کلی آئین دادرسی و رعایت قانون و جلوگیری از تمدی و اجحاف و اداره امور قضائی مردم را ارائه میدهد.

۸- نظر براینکه پایه آئین دادرسی مدنی در ایران بعد از اسلام قواعد و آئین قضاست که با استفاده از منابع اصلی یعنی کتاب، سنت، اجماع، عقل تدوین و تنظیم گردیده و سیزده قرن ملاک عمل حکام و قضات بود. بنابراین با بحث در آداب قضا آئین دادرسی این دوران ممتد از ظهور اسلام تا اعلان مشروطه در ۱۳۲۴ق (۱۲۸۵ ش) روشن خواهد شد. (رك: آئین قضا، آداب قضا، تاریخ قضا، مظالم.)

۹- اصطلاح اصول محاکمات حقوقی از ۱۲۹۰ ش (مطابق ۱۳۲۹ ق) معمول گردیده و پیش از آن اصطلاح «دستورالعمل» معمول بوده است.

61) hiérarchie judiciaire.

۶۲) قانون آئین دادرسی مدنی مشتمل بر همین موضوعات است.

در دوره ناصرالدینشاه قاجار که نخستین بار «کتابچه قانون» مربوط به انتظامات و جرائم و مجازاتها تصویب و اجراء گردید و «دیوانخانه عدلیه» در «ممالک محروسه» تشکیل شد اصطلاح دستورالعمل در مورد قواعد دادرسی بکار برده شده که معادل اصول محاکمات و آئین دادرسی است.

«کتابچه دستورالعمل» در سی فصل مصوب ۱۲۷۵ ه. ق. و سپس «دستورالعمل امناء آذربایجان» مصوب ۱۹ شعبان ۱۲۹۰ ه. ق. مقررات آئین دادرسی زمان نزدیک به دوران مشروطه را تشکیل میدهند.

این «دستورالعملها» بوسیله «دیوان بیگیها» در شهرستانها و «امیردیوانخانه» یا «صدر دیوانخانه» در مرکز بموقع اجرا گذاشته میشد.

پس از مشروطه نیز این اصطلاح در قوانین مانند «قانون تشکیل ایالات و ولایات و دستورالعمل حکام مصوب ۱۳۲۵ ه. ق.» و در اوامر دولت بنام «دستورالعمل وزارت» معمول بود که در ۱۲۹۰ ش. به «اصول محاکمات» و در ۱۳۱۸ ش. به «آئین دادرسی» تبدیل گردید.

۱۰- در شعر و نثر فارسی بجای «آئین دادرسی» کلمه های «دادرسی» و «داوری» بکار رفته است.

محتوای دادرسی یا داوری روش دادخواهی و درخواست رسیدگی به شکایت و دعوی از طرف «دادخواه» و «دادخواهان» و شیوه و اسلوب محاکمه و قضا از طرف دادرسان و داوران است و این محتوا با تعریف آئین دادرسی مطابقت دارد.

۱۱- دو اصطلاح دادرسی و داوری پس از مشروطه از هم فاصله گرفتند و در قوانین مصوب مدلولهای جداگانه پیدا کردند.

بطوریکه دادرسی قضاوت و محاکمه در دادگاه از طرف دادرس طبق قوانین آئین دادرسی و داوری قضاوت در خارج از دادگاه از طرف داور است که قبلاً «حکمت» و «حکم» نامیده میشدند.

دادرسی در تمام شکایات و تخلفات و دعاوی اجرا میشود ولی داوری خاص امور مدنی ترافعی است.

فرهنگستان زبان ایران هم دادرسی را در برابر قضاوت دادگاه و داوری رادر برابر حکمت برگزیده است.

در فقه اسلامی نیز «قضا» غیر از «تحکیم» است که اولی دادرسی یا محاکمه و دومی حکمت یا داوری است.

۱۲- اینک به بینیم در لغت و اصطلاح «دادرس» و «دادرسی» و «داور» و «داوری» چه معنی دارند و در اشعار فارسی چگونه بکار رفته اند.

در لغت نامه علامه دهخدا درباره دادرس و دادرسی چنین آمده:

«دادرس رسنده داد، دادران، داده، مجری عدالت و در اصطلاح دادگستری

قاضی، قاضی محکمه، قاضی نشسته» و «دادرسی عمل دادرس، قضا، محاکمه.»

در برهان قاطع ابن خلف تبریزی داور و داوری چنین معنی شده:

«داور در اصل دادور بر وزن دادگر بوده، بمرور ایام تخفیف داده‌اند داور شده»
و «داوری جنگ و خصومت باشد و بمعنی تظلم و غصه و شکایت پیش کسی بردن و یکسو کردن میان نیک و بد.»

پس دادرسی يك معنی بیشتر ندارد ولی داوری معانی متعدد دارد و نیز شایسته توجه است که لفظ اخیر در اشعار فارسی بیشتر بکار رفته که اینک نمونه‌هایی برای داور و داوری در اینجا می‌آوریم:

ز یزدان بترسد گه داوری	نجوید بلندی و گندآوری ^{۶۳}
همم داد دادی و هم داوری	هم تاج دادی و انگشتی
تو شاهی و گر ازدها پیکری	بباید بدین داستان داوری

فردوسی

چو عاجز شدی رایش از داوری	زفیض خدا خواستی یاوری
بخندید دانا کزین داوری	بهار جز منی را بدست آوری
به فیروزی خود دلاور شده است	همانا که تنها به داور شده است ^{۶۴}

نظامی

ترسم آن لیلی رخسار بدان شیرینی	دل مجنون مرا روزی قهره‌اد کند
وعده تلخ دهد بوسه شیرین ندهد	داوری کو که میان من و او داد کند

لاادری

گوئیا باور نمیدارند روز داوری	کاینهمه قلب و دغل در کار داور میکنند
-------------------------------	--------------------------------------

حافظ

کلمه داوری در ترکیب «پیشداوری» از کلمه‌های تازه بکار رفته و معادل اصطلاح فرانسه^{۶۵} است که معمول شده.

در پایان این بحث گوئیم که ما با ادبیات فارسی از متون نثری و شواهد شعری زیر عنوان‌های قضا، دادرسی، داوری، مظالم، دادگستری، عدالت و نظایر این‌ها بیشتر سروکار خواهیم داشت. همچنین در کلمه‌های یاسا، تزوک و غیره.

آئین دادخواهی

رك: داد، دادخواه، دادخواهی، داوری، قضا، آئین قضا.

آئین شهرداری

۱- آئین شهرداری عبارتست از قواعد و مقرراتی که برای اداره امور شهر

^{۶۳} دلیری و رزم‌آوری.

^{۶۴} هر که تنها به قاضی رود راضی بر گردد. ضرب‌المثل.

^{۶۵} préjugement.

اجراء ميشود. امور شهر مشتمل بر آباداني، پاكيژگي، روشنائي، خيابانها و كوچه‌ها، پارک‌هاي عمومي، ميدان‌ها و آب‌نماها و نظائر اينهاست. همچنين آئين شهرداري نحوه شهرسازي، ساختمانها، اداره املاك و اموال شهر، جمع‌آوري عوائد و عوارض، تنظيم بودجه را دربر ميگيرد.

۲- آئين شهرداري شامل مقررات مربوط به تاسيس و اداره انجمن شهر ۶۶ و روابط شهرداري با دولت خاصه وزارت کشور است.

۳- بخشي از آئين شهرداري را انتظامات شهري تشكيل ميدهد که ضمن آئين‌نامه‌هاي خاص پيش‌بيني ميشود.

۴- اجراکننده آئين شهرداري شهردار هر شهر است که مأموران و کارمندان سازمان شهرداري زير نظر او آئين‌نامه‌هاي مربوط به امور شهر را اجرا ميکنند.

۵- شهرداري ۶۷ شخص حقوقي حقوق عمومي است که با نظارت انجمن شهر حفظ و اداره املاك و اموال عمومي، جمع‌آوري عوائد آنها، اداره مؤسسات وابسته و امور همگاني، اداره امور شهري، نمايندگي در مراجع قضائي را عهده‌دار است. ۶- در فرهنگ معين چنين آمده:

شهرداري اداره‌ايست که در شهر براي احداث و پاكيژه نگاهداشتن خيابانها، پارک‌هاي عمومي و روشنائي و تقسيم آب و غيره دايرو تحت نظر انجمن شهر و به رياست شهردار ۶۸ به اجرائي وظيفه ميپردازد. فرهنگستان ايران اين لغت را جاي بلديه برگزيده است.

۷- اولين قانون شهرداري بنام «قانون بلديه» متضمن ۱۰۸ ماده در تاريخ ۲۰ ربيع الثاني ۱۳۲۵ قمری (۱۲۸۶ ش.) تصويب گرديده که دومين قانون دوره مشروطه پس از قانون انجمنهاي ايالتي و ولايتي است.

در اين قانون مقصود اصلي از تاسيس بلديه حفظ منافع شهرها و ايفاي حوائج اهالي شهرنشين ذکر گرديده است. و بموجب ماده ۲ قانون مزبور که هنوز اصالت آن برجاست امور شهري چنين توصيف شده:

اولاً - اداره کردن آنچه اهالي شهر براي اصلاح امور بلديه بموجب قانون ميدهند. که منظور عوارض بلدي است.

ثانياً - اداره کردن اموال منقوله و غيرمنقوله و سرمايه‌هائي متعلق به شهر است.

ثالثاً - مراقبت در عدم قحطی آذوقه شهر بوسائل ممکنه.

رابعاً - ساختن و پاک نگاهداشتن كوچه‌ها و ميدانها و خيابانها از پياده‌رو و کالسکه‌رو و باغهاي عمومي و مجاري ميا و زيرآبها و پلها و معاير و غيره و همچنان روشن کردن شهر و تقسيم آبهاي شهري و مراقبت در تنقيه قنوات و پاكيژگي حمام‌ها. خامساً - مراقبت در رفع تکدي و تاسيس دارالمساكين و دارالمعززه و مريضخانه‌ها

و امثال آن.

66) Conseil de municipalité.

67) municipalité.

68) maire, le directeur de municipalité.

سادساً - معاونت در اقدامات حفظ الصحة و حفظ دواب و حشم و تأسیس دواخانه‌ها و امثال آن.

سابعاً - مواظبت در اینکه معابر شهری موافق نقشه معینی باشد و اقدامات مقتضیه برضد حریق و سایر بلیات سماوی و ارضی بعمل آید.

ثامناً - بیمه ابنیه متعلق بشهر از حریق.

تاسعاً - معاونت در تکثیر معارف و مساعدت در دایر نمودن کتابخانه‌ها و قرائتخانه‌ها و موزه‌ها و حفظ و مرمت مساجد و مدارس و ابنیه عتیقه.

عاشراً - مساعدت با دولت در ساختن بازارها و نمایشگاههای تجارتی و کلیتاً مراقبت رواج حرفت و تجارت شهر و دایر نمودن محل تشخیص اسعار و معاملات عمومی.

۸- آئین شهرداری در حقوق اسلام، حقوق عمومی و حقوق اداری، زیر عنوان «حسبه» و «احتساب» قید گردیده است. باین معنی شهردار «محتسب» نامیده میشود. اما از حیث وظایف هر يك دامنۀ وظایف محتسب وسیعتر از شهردار است. در مقدمه ترجمه ۶۹ معالم القریه فی احکام الحسبه که اصل آن بعربی تألیف محمدابن احمد بن احمد قرشی معروف به ابن‌اخوه در قرن هفتم هجری قمری است درباره حسبه و احتساب چنین آمده:

«چگونگی اداره شهرها و وضع بازرگانان و کسبه و اصناف و نحوه داوری قاضی و حدود اختیارات وی و رفتار محتسب در اجرای مقررات و مراقبت امور شهر و طریق داد و ستد مردم و توجه به حفظ بهداشت عمومی و وضع پزشکان و دامپزشکان و معلمان و مکتب‌داران و روحانیان و واعظان و جز آن...»
و سپس برای تکمیل فایده چنین بسط مقال شده است:

حسبت در اصطلاح اداری اسلامی رسیدگی به کار بازار و کوی و برزن و خرید و فروش و منع از تقلبات کسبه و اصناف و کارهایی نظیر اینهاست که از لحاظ تشکیلات اداری جدید قسمتهائی از وظائف شهرداری و شهربانی و دادستانی رادر برمیگیرد و بهمین مناسبت است که عنوان ترجمه فارسی را آئین شهرداری در قرن هفتم قراردادیم حال آنکه ترجمه تحت‌اللفظی آن نشانه‌های قربت درباره احکام حسبت است.»

رک: حسبه، احتساب، محتسب.

آئین قضا

۱- مؤلف کشف اصطلاحات الفنون ۲۰ برای قضا معانی زیر را آورده:

۶۹) دکتر جعفر شعار که ترجمه خود را آئین شهرداری نامیده و از انتشارات بنیاد فرهنگ چاپ تهران شهریور ۱۳۴۷ است.
۷۰) محمد اعلی بن علی تهبانوی المشتبر بفاضل.

الامر - قال الله تعالى و قسى ربك ان لاتعبدوا الا اياه.
الحكم - قال الله تعالى فاقض ما انت قاض.
الفعل مع الاحكام - قال الله تعالى و قضاهن سبع سموات اى خلقهن مع
الاحكام.

الاعلام و التبيين - قال تعالى و قضينا الى بنى اسرائيل فى الكتاب لتفسدن.
اقامة الشىء غيره.
اداء الواجب.
التقدير.
الاتمام.
القتل وغيرها.

٢- همچنين مؤلف كتاب مزبور گوید: الاصوليون يستعملونه فى الاتيان بمثل
الواجب ويقابله الاداء. والفقهاء يستعملونه فى الالزام كذا ذكر فى الكافى و وفى
الغزاة ان القضاء فى اللغة بمعنى الالزام و فى الشرع قول ملزم يصدر عن ولاية
عامة. و قيل هو فى الشرع فصل الخصومات و قطع المنازعات. و اما القضاء عند
المتكلمين و الحكماء فقال السيد السند فى شرح المواقف ٧١ قضاء الله تعالى عند
الاشاعرة هو ارادته الازلية بالاشياء على ماهى عليه فيما لايزال و قدره ايجاده اياها
على قدر مخصوص و تقدير معين معتبر فى ذواتها و احوالها. و اما عند الفلاسفة
فالقضاء عبارة عن علمه بما ينبغى ان يكون عليه الوجود حتى يكون على احسن النظام
و اكمل الانتظام و هو المسمى عندهم بالعبارة الازلية التى هى مبداء لفيضان
الموجودات من حيث جعلتها على احسن الوجوه و اكملها و القدر عبارة عن خروجها
الى الوجود العيني باسبابها على الوجه الذى تقرر فى القضاء.

علامه دهخدا عبارات اصطلاحات الفنون را چنین بفارسی آورده:

اصولیان قضاء را ذر اتیان بمثل واجب بکار برند در مقابل اداء.

قضا (آنچنانچه فقها بکار برده اند) عبارت از الزام است بطوریکه در کافی
آمده و در شرع عبارت از قول ملزم است که از ولایت عامه صادر شود و گویند قضاء
در شرع عبارت از فصل خصومات و قطع منازعات است و همین معنی است که در
کتاب خزانه آمده است.

قضا (در نزد متکلمان) بطوریکه سید سند در شرح مواقف گوید نزد اشاعره
عبارتست از اراده ازلی حق که همواره باشیاء آنچنان که هستند تعلق میگیرد و قدر
عبارت از ایجاد حق است اشیاء را باندازه مخصوص و قدر معین که در ذوات و
احوال آن اشیاء معتبر است.

قضا (در اصطلاح فلاسفه) عبارت از علم حق است بآنچه سزاوار است هستی

(٧١) مواقف تألیف فاضی عضدالدین ایجی است در علم کلام که با شرح سید جرجانی بر آن
هشت جلد در چهار مجلد در سالها ١٣٢٥ تا ١٣٢٧ ه. ق. در مصر چاپ شده. حافظ گوید:
دگر شهنشه دانش عضد که در تصنیف بنای کار مواقف بنام شاه نهاد.

پذیرد و بر نیکوترین نظام و کاملترین انتظام باشد و همین است که آنرا عنایت ازلی نامند و مبداء فیض موجودات است بطور اجمال به بهترین و کاملترین وجه و قدر عبارت از خروج اشیاء است در عالم وجود عینی همانگونه که در قضاء مقرر بود. در این معنی در فرهنگ معین بایجاز چنین آمده:

قضا علم حق است بآنچه میآید برحسب نظام و آن عبارت از حکم الاهی است در اعیان موجودات بر آن نحو که هست از احوال جاری از ازل تا ابد.

۳- قضا در اصطلاح عرفان و معرفت حقایق حکم کلی الاهی است که در احوال مختلف اعیان موجودات از ازل جاری شده و تا ابد ساری است. در همین معنی است که شاعران عارف تسلیم به مشیت و قضاء میباشند؛ رضا بقضاء الله و تسلیماً لامره ۷۲:

قضا رفت و قلم بنوشت فرمان
قضا را دست بر مردم دراز است

ترا جز صبر کردن چیست درمان
همه کار جهان از خلق راز است ۷۳

فخرالدین اسعد گرگانی (قرن ۵)
قضا چو کارگر آمد چه فایده ز حذر
اگر چه خواند همی عقل مر مرا در گوش

مسعود سعد سلمان
پیدا بود که بنده بکوشش کجا رسد

بالای هر سری قلمی رفته از قضا
اگر محول حول جهانیان نه قضاست

سعدی
چرا مجاری احوال برخلاف رضاست
بلی قضاست بهر نیک و بد عنان کش خلق

چنانکه جمله تدبیرهای خلق خطاست
انوری
آسمان بر نامه عمرم نبشسته است این قضا

ز ان نمیشاید نوشت این نامه بنوشته را
قضا دگر نشود گر هزار ناله و آه

اوحدی مراغه‌ای
بشکر یا بشکایت برآید از دهنی
قضا روزی خضر کرد آب حیوان

سعدی
کشیده به ظلمات سختی سکندر
قطان تبریزی
در کوی قضا نه رهگذر میدانم
دانم که کس از قضا نیارد جستن

لاادری
نه سر قضا و نه قدر میدانم
از سر قضا همین قدر میدانم

که بر من و تو در اختیار نکشادند.

گرفتی يك زمان برجا قراری
ز ما در کار خود حیران تر است او

۷۲) رضا بداده بد وز جین گره بگشا
فلك هم اسیر قضاست و از خود اختیار ندارد:

اگر بودی فلك را اختیاری
ز ما صدبار سرگردان تر است او

۷۳) راز است: پوشیده و نهان است.

حکم قضا بود وین قضا بدلم بر

محکم از آن شد که یار یار قضا شد

معروفی بلخی (از شعرای قرن ۴)

ای رضابخش رضایت کیشان
قبله گاه همه آگاهان
دل راضی به قضایت طلبیم

رائض طبع رضا اندیشان
قاضی حاجت حاجت خواهان
روضه حسن رضایت طلبیم

نظامی گنجوی

حافظ زخو برویان بخت جز این قدر نیست

گر نیست رضائی حکم قضا بگردان
حافظ

از مرگ حذر کردن دو روز روانیست
روزی که قضا آید کوشش ندهد سود

روزی که قضا آید و روزی که قضانیست
روزی که قضانیست در او مرگ روانیست

بندار رازی (در گذشته ۴۰۱ ه.ق)

ایدل چو حقیقت جهان است مجاز
تن را به قضا سپار و با درد بساز

چندین چه بری خواری ازین رنج دراز
کاین رفته قلم ز بهر تو ناید باز

خیام

۴- گاهی قضا را با قدر یا تقدیر توأمان آورند و معنی یکسان از آن دو اراده

کنند:

کس را پس پرده قضا راه نشد
هر کس ز سر قیاس چیزی گفتند

وز سر قدر هیچکس آگاه نشد
معلوم نگشت و قصه کوتاه نشد

ابوسعید ابوالخیر - محمد غزالی

با حکم قضا ستیزه نتوان کردن
تدبیر کجا علاج تقدیر کند

با دست علاج نیزه نتوان کردن
آهن یا موم ریزه نتوان کردن

مهری گیلانی معاصر طهماسب صفوی

ای به قضا هیبت تو بوده معاضد

ای به قدر فکرت تو گشته معاون

ادیب الممالک امیری

و ضرب المثل المقدر کائن بمعنی حکم الاهی موجود و سرنوشت مسلم و تغییر

ناپذیر است:

رای تو تدبیر کار و بار قضا کرد

زین ره گفتند المقدر کائن

ادیب الممالک امیری

ولی از نظر فلسفی قضا با قدر تفاوت دارد و قدر عبارتست از خروج موجودات به وجود عینی باسباب چنانکه در قضا مقرر شده است. و اشاعره گویند قضا عبارتست از اراده اولیة حق که متعلق به اشیاء شده است برآن نهج که اشیاء علی الدوام برآندند و قدر عبارت عبارت از ایجاد اشیاء است بر قدر مخصوص و بقدر معین در ذات و افعال و احوال ایشان برطبق اراده ازلی، در حقیقت قضا عبارت از حکم حق است بر اعیان اشیاء برآن احوالی که مقتضای آن اعیان است و علم حق برآن متعلق شده است و قدر تفصیل آن قضاست و عبارتست از توقیت هر حالی از آن احوال اعیان

در وقت و زمان معین بسبب معین بر آن نهج که حکم علمی بر آن جاری شده است ۷۴. ساده‌تر آنکه: قضا حکم علمی حق و قدر حکم عینی آنست. قضا در اعیان و احوال بالقوه و قدر بالفعل است.

۵- معانی زبانزد و معروف قضا که در فرهنگ‌های فارسی آمده عبارتست از: برآوردن، رسانیدن، روان گردانیدن، تمام کردن، ادا کردن، فرمان دادن، حکم دادن، درگذشتن و مردن، کشتن، واجب کردن، بیان کردن، آگاهانیدن، دادرسی کردن، داوری کردن، فرمان، حکم، امر محتوم، شغل قاضی، سرنوشت، مشیت‌الاهی، آفرینش، اراده، فصل خصومت:

قضی ربك ای امر و حکم ربك.

قضی فلان یعنی فلان درگذشت.

قضی علیه یعنی او را کشت.

قضی وطره یعنی نیاز او را برآورده کرد.

قضی دینه یعنی بدهی خود را پرداخت کرد.

قضاء حق چنان تقدیر کرد که پیش از وصول برکیارق ارسلان ارغو را در مرو غلامچه‌ای بکارد کشت.

سلجوقنامه ظهیری ۷۵.

اگر قضائی رسیده همین جا اولی.

و شعبده قضا آمده باز نگرود.

تاریخ بیهقی ۷۷.

چون پیر شد از قضا عنفو خواست و بحج رفت.

تاریخ بخارا ۷۸.

دل را به قضا سپردم و به قضای قاضی بلخ رضا دادم.

لاادری

ز مجلس تو مرا مانع است امر قضا تو خود بگو که به امر قضا چه چاره کنم

قاضی سیستان

حکم قضا بود وین قضا بدلم بسر محکم از آن شد که یار یار قضا شد

معروفی بلخی

۶- یکی از معانی برجسته قضا در تداول عامه انجام واجبی است که بموقع

انجام نشده چنانکه اهل اصطلاح گویند:

القضاء تسلیم مثل الواجب بالسبب که در عبادات و تلافی مافات گفته میشود

مثل قضاء نماز یا روزه که بوقت مقرر اداء نشده.

در این معنی گویند: القضاء یشبه‌الاداء هو الذی لایکون الا بمثل معقول بحکم

الاستقراء کقضاء الصوم و الصلاة لان کل واحد منهما مثل الاخر صورة و معنی.

در این معنی است:

هر خوشدلی کز اهل جهان فوت‌گشته بود آنرا بیک لطیفه قضا کرد روزگار

شرف‌الدین علی یزدی در ظفرنامه

۷۴) فرهنگ دکتر معین.

۷۵، ۷۶، ۷۷) بنقل فرهنگ معین.

۷۸) بنقل لغت‌نامه دهخدا.

۷- سید شریف جرجانی (۷۴۰ تا ۸۱۶ ه. ق.) در کتاب التعریفات درباره قضا

میگوید:

القضاء لغة الحكم. وفي الاصطلاح عبارة عن الحكم الكلي الاهی فی اعیان الموجودات علی ما هی علیه من الاحوال الجاریة فی الازل الی الابد.

که بیان معنی فلسفی قضاست و از لحاظ فقهی گوید:

القضاء فی الخصومة هو اظهار ما هو ثابت.

در همین معنی است که مرحوم سید کاظم طباطبائی یزدی در عروه فرماید:

القضاء هو الحكم بین الناس عند التنازع والتشاجر و رفع الخصومة وفصل

الامر بینهم.

۸- در کتاب قوانین قضائی ۷۹ با استفاده از آیات قرآن معانی زیر برای قضا

آمده:

الف - حکم کردن مانند و الله یقضی بالحق (سوره مؤمن آیه ۲۱)

ب - اراده نمودن مانند و اذا قضی امرأ فانما یقول له کن فیکون (سوره بقره

آیه ۱۱۷).

ج - آفریدن مانند فقضینم سبع سموات (سوره فصلت آیه ۱۲)

د - امر کردن مانند و قضی ربک الا تعبدوا الا ایاه (سوره اسراء آیه ۲۳).

ه - تمام کردن مانند فاذا قضیتم مناسککم (سوره بقره آیه ۲۰۰).

و - اعلام کردن مانند و قضینا الی بنی اسرائیل فی الکتاب (اسراء آیه ۴).

۹- در ادوار فقه ۸۰ آیات مستند از کتاب در باب قضا بشرح زیر آمده است:

الف- آیه ۲۵ از سوره ص - یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض فاحکم بین

الناس بالحق.

که مشروع بودن حکم و قضا و وجوب حکم بحق از آن مستفاد است.

ب- آیه ۵۴ از سوره مائده - و ان احکم بینهم بما انزل الله ولاتتبع اهوائهم.

که ضرورت حکم بحق از آن استفاده میشود.

ج- آیه ۶۸ از سوره نساء - فلا وربک لایؤمنون بک حتی یحکموک فی ما شجر

بینهم ثم لایجدوا فی انفسهم حرجاً مما قضیت و یسلموا تسلیمًا. که وجوب مؤکد

انقیاد و اذعان محکوم علیه در برابر حکم قاضی از آن مستفاد است.

د- آیه ۴۸ از سوره مائده - و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون.

آیه ۴۹ با پایان هم الظالمون و آیه ۵۱ با خاتمه هم الفاسقون. مستفاد آنکه حکم به غیر

ما انزل الله موجب کفر یا فسق است.

ه- آیه ۶۱ از سوره نساء - ان الله یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها و اذا

حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل. که حکم میان مردم باید از روی عدل و انصاف

باشد.

۷۹) تألیف سید صادق بنی حسینی مرندی. چاپ قم شهریور ۱۳۴۹.

۸۰) تألیف استاد محمود شهبابی خراسانی. چاپ تهران ۱۳۳۶

و- آیه ۱۰۶ از سوره نساء - انا انزلنا الیک الكتاب بالحق لتحکم بین الناس بما یریک الله ولا تکن للغانین خصیما. که عدم جواز حکم بدون علم و عدم جواز مجادله با یکی از دو طرف دعوی و عدم جواز تلقین بیکی از آندو بر وجهی که بر طرف خود غلبه یابد از آن مستفاد است.

ز- آیه ۴۶ از سوره مائده - فان جاؤک فاحکم بینهم او اعرض عنهم. که اگر اهل ذمه از قاضی مسلم قضا خواستند میتوانند حکم کنند یا آنها را به قاضی دین خود رجوع دهد^{۸۱}.

ح- آیه ۷۸ از سوره انبیاء - و داود و سلیمان اذ یحکمان فی الحرث اذ نفشت^{۸۲} فیه غنم القوم و کنا لحکمهم شاهدین ففهمنا و کلا آتینا حکما و علما که حاکی از قضاوت کردن داود و سلیمان است.

ط- آیه ۴۷ از سوره نور - و اذ ادعو الی الله و رسوله لیحکم بینهم اذا فریق منهم معرضون. و ان یکن لهم الحق یاتوا الیه مدعین. که استنکاف از حضور در نزد حاکم و عدم اجابت دعوت بسوی حکم بحق روا نیست.

آیات دیگری نیز در حرمت رشوه به قاضی و حاکم جور (طاغوت) و ضرورت حکم از روی تثبت و تأمل و بدون شتاب و استقصاء در کار قضاء نقل شده است.

۱۰- قضاء منبث از ولایت شرعی است که پیغمبر اسلام داشته و بر مبنای آن یا خود حکومت قضائی انجام داده و یا به کسانی تفویض کرده. انتقال این ولایت به جانشینان و تفویض از طرف آنان به قضات نتیجه همین ولایت شرعی است که در آیه ۵۵ سوره مائده اعلام شده: انما ولیکم الله و رسوله یعنی ولی امر خدا و پیغمبر هستند و در آیه ۵۹ سوره نساء تصریح و تأکید گردیده: فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله و الرسول.

۱۱- شرایط و آداب قضا - قضاء در اسلام نه تنها بمنظور احقاق حق و دادگری و رفع و جبران تعدیات و حفظ حدود و حقوق افراد بکار رفته بلکه هدف غائی آن ایجاد نظم عمومی و نظام اجتماعی و اجرای ولایت عامه و تأمین آرامش و محیط سالم برای پیشرفت تمدن و گسترش علوم و صنایع و حفظ سعادت انسانهاست و شرایط آن بشرح زیر است:

الف- شرایط عمومی و مذهبی و علمی و اخلاقی - شرایط مزبور که مربوط به قاضی و لاجرم از لوازم قضاست عبارتست از:

اول - عمومی و مذهبی یعنی ذکوریت، طهارت مولد، اسلام، ایمان به احکام دین، عدالت، بینائی، شنوائی، حافظه.

دوم - همه شرایط علمی در کلمه اجتهاد خلاصه میشود و آن رسیدن به مرحله

۸۱) اگر هر دو اهل یک مذهب باشند رجوع اشکالی ندارد و اگر یکی مسلمان باشد رجوع روا نیست و اگر از دو مذهب مختلف اهل ذمه باشند احوط حکومت قضائی اسلام است که از ارجاع بیکی از دو حاکم ممکن است فتنه و فساد ایجاد گردد.

۸۲) نقش چراندن زراعت در شب است.

استنباط احکام از کتاب و سنت و احاطه به عقائد فقها و اصول عملیه است. سوم - شرائط اخلاقی حفظ بیطرفی در میان اصحاب دعوی و پرهیزکاری است که برای اولی شهادت قضائی و بی اعتنائی به عوامل مادی و معنوی نفوذ و برای دومی قناعت و کف نفس ضرورت دارد.

ب- آداب قضاء که بر سه نوع است:

اول- آداب اتیانی که فعلش رجحان دارد و عبارتند از پوشیدن لباس خوب، اختیار مکان بزرگ، نشستن پشت به قبله، مشاوره با فقها و مجتهدان و اهل علم، اطلاع از احوال زندانیان، رسیدگی به حالات صغار و محجوران، رسیدگی بوضع و کار معتمدان و امناء و ضابطان امانات و اموال.

دوم- آدابی که ترك آن رجحان دارد و عبارتند از قضا در مقام غضب و عدم اعتدال، گماشتن حاجب و دربان، استماع شهادت از شهود حرفه‌ای، عبوس یا بشاش بودن زائد بر متعارف، تحمیل مشقت بر شهود مانند مبالغه در سؤال و افراط و تهدید و نظائر اینها، تصدی معاملات و خرید و فروش با وساطت دیگری، اشاره کردن موهم تمایل، مباشرت به دادرسی در دعوائی که شخصاً در پیش قاضی دیگر دارد که تعیین وکیل مرجح است.

سوم - آدابی که ترك آن واجب است و عبارتند از قضاء درباره کسی که مدتی مهمان قاضی بوده، تلقین اسباب و ادله موفقیت در دعوی، منع از قصد اقرار مدعی علیه یا ایقاف عزم غریم، مداخله در اقوال شهود یا تعته ۸۳ شهادت.

۱۲- و همچنین در زمینه آداب قضا در نهج البلاغه چنین آمده:

واس بینهم فی اللخطة والنظرة والاشارة والتحیة.

و همین معنی است که ملامحسن فیض در الوافی چنین بیان کرده:

من ابتلی بالقضاء فلیواس فی الاشارة و فی النظر و فی المجلس.

۱۳- قضا به فارسی دادرسی یا داوری است.

رك: آئین دادرسی، دادرسی، داوری.

۱۴- قضا یافتن، بشغل قضا رسیدن و قاضی شدن است:

پس ای پسر... چون قضا یافتی حمول و آهسته باش.

قابوسنامه (تألیف ۵۷۴ ه.ق.)

۱۵- پاره‌ای بکار بردن قضاوت را بجای قضا راست نمیدارند زیرا میگویند چنین مصدری در عربی بکار نرفته زیرا از ریشه قضی یقضی برابر قاعده مصدر آن قضاوت می‌آید و همزه به یا بدل میشود. ولی باید گفت که مراعات قواعد صرف و نحو عربی و همچنین املاء و تلفظ تازی در فارسی خود بر خلاف اصول زبان‌شناسی است و هر زبانی باید استقلال خود را نگهدارد و به چیرگی و کاپیتولاسیون ادبی امکان ندهد. بکار رفتن و رواج یافتن کلمه‌ها و اصطلاحات راه کامل و رسا شدن زبان است و بگفته قدما. غلط مشهور، اگر بپذیریم که غلط است، بهتر از درست نامشهور

(۸۳) تبدیل و تغییر.

است و قضاوت مثل عداوت، صباوت، شقاوت، قساوت و نظائر اینها صحیح و بکار بردن آن راست و رواست.

۱۶ - در قابوسنامه که بسال ۵۷۴ تألیف شده و شامل پندهای عنصرالمعالی قابوس بن وشمگیر زیاری به فرزند خود گیلانشاه است درباره آئین قضا چنین آمده: پس ای پسر اگر از دانشمندی بجای بزرگ آفتی و قاضی شوی، چون قضا یافتی حمل و آهسته باش و زیرک و تیزفهم و صاحب تدبیر و پیش بین و مردم شناس و صاحب سیاست و دانا به علم دین و شناسنده طریق هر دو گروه و از احتیال هر گروه و تربیت هر مذهبی و هر قومی آگاه باش، باید که حیل القضاة ترا معلوم باشد، تا اگر مظلومی بحکم آید و او را گواه نباشد و بروی ظلمی می رود و حقی از آن وی باطل میشود آن مظلوم را فریادرسی و بتدبیر و حیله حق آن مستحق را بوی رسانی. چنانکه به طبرستان قاضی القضاة ابوالعباس رویانی بود و وی مردی مستور بود و اعلم و اورع و پیش بین و صاحب تدبیر. وقتی به مجلس او مردی پیش او بحکم آمد و بر مردی صد دینار دعوی کرد، قاضی از آن خصم پرسید آن مرد انکار کرد. قاضی این مدعی را گفت گواه داری گفت ندارم. قاضی گفت پس وی را سوگند دهم. مدعی بگریست زار و گفت ای قاضی زینهار ویرا سوگند مده که وی بر سوگند خوردن دلیر شده است و باک ندارد. قاضی گفت من از شریعت بیرون نتوانم شد یا ترا گواه باید یا ویرا سوگند رسد. مرد در پیش قاضی در خاک همیگردید و همیگفت زینهار ای قاضی مرا گواه نیست و وی سوگند بخورد و من مظلوم و مغبونم. زینهار بگردن تو تدبیر بکن. قاضی چون زاری مرد بدید بدانست که راست همیگوید. گفت ای خواجه وام دادن تو او را چگونه بوده است. از اصل کار مرا بازگویی تا بدانم که این کار چون رفته است. این مظلوم گفت زندگانی قاضی دراز باد این مرد مردی بود چندساله دوست من. اتفاق افتاد که بر پرستاری عاشق شد قیمت وی صد و پنجاه دینار و مایه این مرد کم از صد و پنجاه دینار بود و هیچ نمی دانست، شب و روز چون شیفتگان همیگشتی و همیگریستی و زاری همیکردی. روزی بتماشا رفته بودیم من و وی در دشت تنها همیگردیدیم، زمانی جائی بنشستیم. این مرد بامن سخن این کنیزک همیگفت و زار همیگریست و دل من بروی بسوخت که بیست ساله دوست من بود. ویرا گفتم ای فلان ترا زر نیست تمام و مرا نیز نیست و هیچکس دانی که در این معنی فریاد تو نخواهد رسید. اما مرا در همه جهان صد دینار است سالهای دراز جمع کرده ام. این صد دینار ترا دهم و تو باقی بر سر نهی و این کنیزک را بخری و یک ماه مراد خویش از وی برگیری و پس از ماهی بفروشی و زر من بازدهی، این مرد پیش من بخاک بگردید و سوگندان خورد که یک ماه بدارم و پس از آن اگر بزبان خرنند بفروشم و زر تو باز دهم. من آن زر از میان بگشادم و بدو دادم، من بودم و او و خدای عزوجل. اکنون چهار ماه برآمد نه زر من باز همی دهد و نه کنیزک همی فروشد. قاضی گفت کجانشسته بودی بدین وقت که زر بدو دادی. گفت بزیر درختی. قاضی گفت پس که بزیر درختی بودی چرا میگوئی که گواه ندارم. این خصم را گفت هم اینجا بنشین پیش من و مدعی

را گفت دل مشغول مدار برو و زیر آن درخت دو رکعت نماز کن و صدبار بر پیغامبر صلی الله علیه وسلم درود ده و آن درخت را بگوی که قاضی ترا همیخواند بیا و گواهی من بده. خصم تبسم کرد قاضی بدید و برخویشتن پوشیده کرد. مدعی گفت ای قاضی ترسم که آن درخت بفرمان من نیاید. قاضی گفت این مهر من ببر و درخت را گوی که این مهر قاضی است همیگوید بیا و گواهی که ببر توست بده اندرین باب. مرد مهر بستد و برفت و مرد دیگر پیش قاضی بنشست و قاضی به حکمهای دیگر مشغول شد. خود بدین مرد نگاه نکرد تا یکبار در میانه حکمی که همیکرد رو سوی این مرد کرد و گفت فلان آنجای رسیده باشد یا نه. این مرد گفت نه هنوز. قاضی بحکم مشغول شد. آن مرد مهر بدرخت نمود و گفت قاضی ترا همی خواند. چون زمانی بنشست از درخت جواب نیامد. غمناک شد و بازگشت و پیش قاضی آمد و گفت ای قاضی رفتم و مهر نمودم، نیامد. قاضی گفت غلطی که درخت آمد و گواهی داد و روی بنصم کرد و گفت حق این مرد بده یا کنیزک را بفروشم و زر بوی دهم. مرد گفت ای قاضی تا من اینجا نشسته‌ام هیچ درخت نیامد. قاضی گفت راست گوئی درخت نیامد اما اگر تو این زر از وی نگرفته‌ای زیر آن درخت که من از تو پرسیدم که مرد رسیده باشد بدان درخت یا نه تو چرا نگفتی که کدام درخت. من ندانم که وی کجا رفته است و مرد را الزام کرد و زر بستد و بخداوند حق داد.

پس همه حکمها از کتاب نکنند از خویشتن نیز باید که چنین استخراجها کنند و تدبیرها سازند. و دیگر باید که در خانه خویشتن سخت متواضع باشی اما در مجلس حکم بهیبت نشینی و ترش روی و بی‌خنده و باجاه و حشمت باشی. گران سایه و اندک گوی و بسیار نیوش و از شنیدن سخن و حکم کردن البته ملول نشوی و از خویشتن ضجرت نمائی و صابر باشی و مسئله‌ای که بیفتد همه اعتماد بر رأی خویش مکن و از مفتیان نیز مشورت خواه و رأی خویش مادام روشن دار و پیوسته خالی مباش از درس مذهب و مسائل مذهب و چنانکه گفتم تجربتها نیز بکار دار که در شریعت رأی قاضی برابر رأی شریعت است و بسیار حکم بود که از رأی شرع‌گران آید قاضی سبک بگیرد. چون قاضی مجتهد بود روا بود. پس قاضی باید که مجتهد و دانا بود و فقیه و پارسا بود و باید که بچند وقت حکم نکند: یکی بگرسنگی و تشنگی و از گرما به برآمده، بوقت دلنگی و اندیشه دنیائی که پیش آید و وکیلان جلد پیش دارد و نگذارد که در وقت حکم کس قصه و سرگذشت خویش گوید و شرح حال خویش نماید. بر قاضی شرط حکم کردن است نه متفحصی که بسیار تفحص بود که ناکرده به بود. و سخن کوتاه کند و زود بسوی گواه و سوگند کشد. جائی که داند که مال بسیارست و مردم ناپاکی بکنند هر تجربتی و تجسسی که بتواند بکند و هیچ تقصیر نکند و سهل نگیرد و مادام معدلان نیک را هم بر خود دارد و حکم کرده هرگز باز نشکافد و امر خویش را قوی و محکم دارد. و هرگز بدست خویش قبالة و منشوری ننویسد الا که ضرورتی بود و خط خویش را عزیز دارد و سخن خود را تبجیل کند و بهترین هنری قاضی را عمل است و ورع. پس اگر این صناعت نورزی و این توفیق نیابی و نیز لشکری پیشه نباشی باری

طریق تجارت بردست گیر... .

۱۷- در کتاب التوسل الی الترسل ۴۸ که مجموعه‌ای از نامه‌های بهاءالدین محمد ابن مؤید بغدادی منشی علاءالدین تکش خوارزمشاه و شامل فرمانها و منشورها و عهدنامه‌ها و نامه‌های سلطان به امراء و ملوک اطراف و دستورنامه‌ها برای قضات است قواعدی برای دادرسی و قضا ضمن نامه‌ها و منشورها آورده شده که ما برای نمونه یکی از آن منشورهای قضائی را که از طرف خوارزمشاه در حق «افضل القضاة صدرالدوله والدين محمد بن خلف مکی قاضي کل ممالک محروسه» صدور یافته و ویرا به منصب قاضي القضاة منصوب نموده به دستورهاى سودمند و تذکرات آموزنده درباره آئین قضا برمیخوریم:

از امهات دینی هیچ‌مهمی بصرف عنایت و بذل رعایت مستحق‌تر از ترتیب‌کار قضات و حکام و قواعد احکام نتواند بود. چه بنای جملگی امور و احوال بر آنست و اثبات حقوق خواص و عوام به مقتضای رأی متولی قضا که نایب مصطفی علیه السلام است متعلق و مدار مصالح کافه مسلمانان از جواز معاملات و مناکحات و قرار مخاصمات و مصالحات و غیر آن بنفاد حکم حکام که شهنگان دینند منوط.

و اگر العیاذ بالله خللی بکار قضا راه یابد و در قواعد حکومت تزلزلی پیدا آید نوایر خصومت مشتعل شود و احوال مسلمانی متبدل گردد و اموال مسلمانان در عرصه تلف افتد و عقار و ضیاع مستضعفان در معرض غصب و ضیاع آید و ارکان اسلام اثلام پذیرد و فساد آن به مصالح دنیا و آخرت عدول کند.

... و میفرمائیم که در سر و علانیه فعل و قول خود را به زینت تقوی متجلی دارد و چشم و دل از مطامع صیانت کند و مشیت ایزدی را که بر همگان واجب است و بر علما واجب‌تر مستشعر باشد.

... و میفرمائیم تا در وقت استماع دعاوی و فصل خصومات و امضاء حکومت خویشان را از اغراض خالی گردانند.

... و میفرمائیم تا در حمایت انواع علوم زیادت احتشاد تقدیم کند و به مدارست فقها و مجالست فضلا مؤآنست طلبد و از مباحث و مذاکرات جمله فقها و مجاورت و مشاورت نقله مذهب مستعین باشد.

... و میفرمائیم وصول ارباب دواعی و اصحاب دعاوی به مجلس خویش گشاده دارد و در وقت استماع کلام متحاکمین التفات خاطر با هر دو جانب یکسان دارد.

... و میفرمائیم تا البته بخویشتن کرد حمایت و عنایت نگردد و بسخن هیچ حامی التفات ننماید و اگر پای متمعزی در میان آید جانب حق را برای رعایت جانب آن متمعز فرو نگذارد.

... و میفرمائیم تا در حوادث شرعی و وقایع حکمی ابتدا اقتدا به فحوای آیات کتاب منزل کند و بعد از آن التجا به فتوای اخبار و اگر عثور ۸۵ نیابد و مجال

(۸۴) این کتاب در قرن ششم تألیف شده.

(۸۵) اطلاع و آگاهی.

استدلال نبیند تمسک باجماع ائمه هدی و اجماع امت صالحه و اتفاق فئه ناجیه ۸۶
جز محض حق و عین صواب نتواند بود و اگر صورتی حادث آید و ضرورتی حادث
شود و ازین دلایل طریق قیاس مسدود ماند در پناه فکر ثاقب و رأی صائب گریزد و
در اقامت شرایط اجتهاد باقصای جد و جهد برسد.

... و میفرمائیم تا در تنفید حکومات از تعجیلی که باطل را در صورت
حق فرا نماید و رأی درست را از مواقع اجابت دور افکند محترز باشد.

... و میفرمائیم تا اگر او را در بعضی از قضایا سهوی در او فتد و بعد از آن
بر مزله قلم خویش وقوف یابد متابعت حق پیشتر گیرد و خویشتن را در تغییر
آن حکم هیچ شین و منقصت صورت نکند. فالرجوع الی الحق خیر من التمادی فی الباطل.

... و میفرمائیم تا در تعدیل و تزکیه شهود که بنای احکام بر قول ایشان
است احتیاط بلیغ نماید و صدق فراست را کار بندد و اگر بی عاقبتی نااهل از سر
جهل شهادتی برخلاف راستی اقامت کند او را در معرض فضیحت آرد و اگر حاجت
آید آن وقیفت بیارگاه ما بردارد تا بواجبی تأدیب آن متعدی لازم داریم.

... و میفرمائیم تا در استخلاص حقوق مسلمانان که بر غرما متوجه شود
مماطلت و مدافعت روا ندارد و حبس را متقاضی و محصل اموال آن جماعت سازد و
هیچ عذر در محل قبول نیارد مگر غریمی که افلاس و املاق سایه بر احوال او افکنده
باشد و ان کان ذوعسرة فنظرة الی میسره.

... و میفرمائیم تا اموال غایبان در مهر نایبان خویش دارد و بمردمان معتمد

سپارد.

... و میفرمائیم تا در حفظ ترکات که برکات آن بایام دولت رسد و دعائم
مملکت را استوار گرداند سستی تهاون نبرزد و علی فرایض الله و سنة رسوله به
قسمت میان ارباب استحقاق مستغرق گرداند و نصیب اطفال و ایتم بکمال و تمام بدارد.

.... و میفرمائیم که در تزویج ارامل که مصالح بسیار را شامل است و قضات
را ولایت آن بحکم اجازت شرع حاصل نواب را باعث باشد و بتقدیم احتیاط در صحت
امکنه وصایت بلیغ نماید.

.... و میفرمائیم که بر کار گرفتن نامهای حکمی که از قضات اسلام باو رسد
بی موجبی قوی بر نقض عقد سجلات و ابطال احکام حکام اقدام ننماید و در امضاء
و تنفید آن کوشد اما اگر وضوح بطلان آن تأویل را محلی نگذاشته باشد و موافقت
آن به مخالفت اجماع امت و خرق مصلحت خلق ادا خواهد کرد رعایت جانب حق تقدیم
باید داشت فالحق احق ان یتبع.

... و میفرمائیم تا در صیانت امانتی که باو سپارند از حجج و صایا و
مصالحات و قباله های اقراری و نامه های قراری مبالغتی عظیم تقدیم کند و در حفظ
آن ودیعت بر مقتضای شریعت مجتهد باشد تا بوقت استدعاء صاحب حق با او باز
سپارد.

... و میفرمائیم تا در مجلس قضا کارکنانی که انواع فضائل را مستوعب باشند و تفویض اشغال دینی را مستوجب فرا کنند و نایبی در هنر اصیل و در حکومت عدل و بی نظیر و ورعی تمام و فضلی کامل و دیانتی بی شبهت که تکفل این عهده را مترشح باشد نصب فرماید و کاتبی متدین و متورع که شرایط تحریر قبالات را عارف باشد و بر اصدار سجلات و وثایق قادر مرتب گرداند و وکلاء ستوده مخبر و از علوم دینی با خبر که بر اسرار دعاوی و بینات مطلع باشند و بتقریر حال حکومت و تصویر صور وقایع مضطلع بر کار کنند تا بدین ترتیبها ابهت مجلس قضا هر روز زیادت گردد.

... و میفرمائیم که تا از حال قضات و حکام جملگی ممالک با خبر باشد و نواب و گماشتگان او باشند و حکم او در تقریر و تغییر منصب ایشان نفاذ دارد و اشارت کند تا این قضایا را که برشمردیم در جملگی قضایا کار بندد.

این عهد مبارک نبشتیم و این عهده در ذمت دیانت او کردیم و هرچه خدای عز و جل در قضایای امور شرعی و احوال حکمی یوم لا تملك نفس لنفس شیئاً و الامر یومئذ لله از ما پرسد نشانه حوالت در جواب آن مقاتل او خواهد بود تا این نگرش خویشان را کند و این تقلد را از واجبات امانات شناسد و در تقبل وصایای این منشور بقدر میسور بکوشد و آنچه در عاجل و آجل موجب رستگاری باشد بجای آرد. هذا عهدنا الیک و وثیقتنا علیک و اقامتنا الحجج بین یدیک.

۱۸- در کتاب سیرالملوک یا سیاستنامه تألیف خواجه نظام الملک بسال ۴۶۹ ه. ق. در زمان وزارت ملکشاه سلجوقی چند باب در آئین قضا، عدالت، حکایات قضائی، مظالم، عدالت، احتساب برشته تحریر درآمده که ما بخشی از مطالب آنرا در آئین قضا در اینجا میآوریم:

باید که احوال قاضیان مملکت یکان یکان بدانند و هر که از ایشان عالم و زاهد و کوتاه دست باشد او را بر آن کار نگاهدارند و هر که نه چنین بود او را معزول کنند و بدیگری که شایسته باشد بسپارند و هر یکی از ایشان را بر اندازه کفاف او مشاخره ای اطلاق کنند تا او را به خیانتی حاجت نیفتد، که این کاری مهم و نازک است از بهر آنکه ایشان بر خونها و مالهای مسلمانان مسلط اند. چون به جهل و طمع و قصد حکم کنند بر حاکمان دیگر لازم شود آن حکم را امضاء کردن و معلوم پادشاه گردانیدن و آن کس را معزول کردن و مالش دادن. و گماشتگان باید که دست قاضی قوی دارند و رونق در سرای او نگاهدارند و اگر تعذری کنند و بحکم حاضر نشوند و اگر محتشم بود او را به عنف و کراه حاضر کنند که قضا روزگار یاران پیغامبر صلوات الله علیه بتن خویش کرده اند و هیچکس را نفرموده اند از بهر آنکه تا جز راستی نرود و هیچکس پای از حکم باز نتواند کشید و بهمه روزگار از گناه آدم علیه السلام تا اکنون در هر معاملتی و هر ملکی عدل ورزیده اند و انصاف بداده اند و براستی کوشیده اند تا مملکت در خاندان ایشان سالمی بسیار بماند است.

بباید دانست که قضا پادشاه را میباید کردن بتن خویش و سخن حضان شنیدن بگوش خویش. چون پادشاه ترك باشد یا تازیك یا کسی که او تازی نداند و احکام شریعت نخوانده باشد مراورا به نایبی حاجت آید تا شغل میراند به نیابت او. این قاضیان همه نایب پادشاهاند و بر پادشاه واجب است که دست قاضیان قوی دارند و حرمت و منزلت ایشان باید که به کمال باشد از بهر آنکه ایشان نایب خلیفه‌اند و شعار او را دارند و خلیفه و گماشته پادشاه‌اند و شغل او میکنند.

۱۹- در کتاب مقدمه ابن خلدون (ولادت ۷۳۲ وفات ۸۰۸) که مترجم فارسی ۷۸ آنرا «اثری در فلسفه تاریخ و جامعه‌شناسی و روش تألیف تاریخ» نیز شمرده است درباره قضا چنین آمده:

و اما منصب قضا که یکی از پایگاههای خلافت است باید بوسیله خود خلیفه انجام یابد و شخصاً عهده‌دار این وظیفه گردد. زیرا پایگاه قضا و داوری در میان مردم برای برطرف کردن خصومت‌های آنان است بدانسان که دعاوی آنان بر یکدیگر حل و فصل شود و مشاجرات و کشمکشهای ایشان قطع گردد. منتها این داوری باید بر وفق احکام شرعی باشد که از کتاب (قرآن) و سنت (احادیث) گرفته میشود و بهمین سبب از وظایف خلافت بشمار میرفته است و در جزو کارهای عمومی آنان بوده است و خلفا در صدر اسلام بتن خویش آنرا عهده‌دار میشدند و پایگاه قضا را بدیگری واگذار نمیکردند.

و نخستین خلیفه‌ای که این وظیفه را بامیران و والیان خویش تفویض کرد عمر (رض) بود که ابوالدرداء را در مدینه و شریح را در بصره و ابوموسی اشعری را در کوفه به منصب قضا برگماشت و آنرا در این باره شریک خویش ساخت. اما احکام و شرایط این منصب در کتب فقه و بویژه در کتب احکام سلطانی معروف است. ولی باید دانست که کار قاضی در روزگار خلفا تنها منحصر به حل و فصل اختلافات میان متداعیان بود، سپس بتدریج برحسب اشتغالات خلفا و سلاطین بامور سیاست عمومی و کارهای مهم کشوری امور دیگری هم بآنها محول شد. سرانجام منصب قضا گذشته از رسیدگی به مشاجرات متداعیان بامور دیگری نیز اختصاص یافت مانند استیفای بعضی از حقوق عمومی مسلمانان از طریق نظارت در امور محجوران مانند دیوانگان و یتیمان و ورشکستگان و سفیهان و رسیدگی به وصیت‌های مسلمانان و امور اوقاف و امر زناشوئی زنان بیوه و بیگس ۸۸ هنگامی که سرپرست عائله خویش را از دست میدادند، بنا بر عقیده آنانکه در این باره رأی داده‌اند، و مراقبت در امور و مصالح کوچه‌ها و ساختمانها، و رسیدگی بکار شهود و امینان و کسانیکه قیم یا جانشین دیگری میشوند و حاصل کردن علم و آگاهی کامل درباره

۸۷) محمدپروین گنابادی که ترجمه مزبور در دو جلد از طرف بنگاه ترجمه و نشر کتاب در تهران بسال ۱۳۳۶ چاپ شده.
۸۸) اشاره به آیه «وانكحواالایامی منكم» سورةالنور آیه ۳۲.

ایشان از راه عدالت و جرح گواهان تا درباره آنان اطمینان کامل پیدا کند و اینها همه از امور وابسته به منصب قضا بود.

و خلفای پیشین امور مربوط به مظالم و عدالتگاهها را نیز به قاضیان واگذار میکردند و آن وظیفه‌ای بود مرکب از قدرت سلطنت و عدالت و انصاف قضاوت و متصدی آن نیاز به توانائی و نیروئی داشت که مایه هراس باشد تا بتواند طرف ستمگر را سرکوب کند و متجاوز را از تعدی بدیگران باز دارد و اموری را اجرا میکرد که قضات و دیگران از اجرا کردن آنها عاجز بودند. و وی بر رسیدگی دلایل و اسناد و تعزیر ۸۹ و تکیه کردن بر امارات و قراین و بتأخیر انداختن حکم تا روشن شدن حقیقت و واداشتن دوطرف دعوی بصلح و سوگند دادن ۹۰ گواهان نیز میپرداخت و اینگونه وظایف از حدود کارهای قاضی وسیع‌تر بود. و خلفای گذشته تا روزگار مهتدی از بنی عباس تمام این وظایف را بین خویش انجام میدادند و بسیاری از اوقات آنها را به قضات خود میسپردند چنانکه عمر (رض) اینگونه امور را به قاضی آن عصر ابو ادریس خولانی ۹۱ واگذار کرد و مأموران کار قضا را به یحیی بن اکثم سپرد و معتصم احمد بن ابی داود را بدین منصب برگزید.

و چه بسا که خلفا قضات را بر رهبری امر جهاد میگماشتند و سرداری سپاهیان را در جنگهای تابستانی ۹۲ بآنها واگذار میکردند چنانکه یحیی بن اکثم بهنگام تابستان ۹۳ به جنگ روم رفت و همچنین منذر بن سعید قاضی قاضی عبدالرحمن الناصر از بنی امیه اندلس امور جهاد و سرداری سپاهیان را نیز بر عهده داشت. همچنین نظارت و مراقبت در جرائم و بزه‌ها و اجرای حدود شرعی در دولت عباسیان و امویان اندلس و عبیدیان مصر و مغرب بر عهده خدایگان شرطه (صاحب الشرطه) ۹۴ بود و این پایگاه نیز در دولتهای مزبور بخصوص یکی از وظایف دینی و تکالیف شرعی بشمار میرفت و دایره نظارت در آن از احکام قضاوت اندکی وسیعتر بود و چنانکه برای حکم دادن در تهمت‌ها مدتی تعیین مینمودند و سپس پیش از ثبوت بزه درباره متهم مجازات‌های تادیبی اجراء میکردند و حدهای شرعی مسلم را در همان نقاطی که روی میداد مجری میداشتند و درباره قصاص و خونبها نیز حکم میدادند و کسانیرا که از بزه کاری بر نمیگشتند تعزیر و تادیب میکردند. آنگاه کیفیت این دو پایگاه در دولتهائی که امر خلافت در آنها از یاد رفته بود بکلی فراموش شد و منصب رسیدگی به مظالم بسلطان اختصاص یافت خواه از سوی خلیفه بوی تفویض شده باشد یا نه. و وظیفه شرطه (شهربانی) بدو قسمت تقسیم شد: یکی وظیفه رسیدگی به تهتمهای مربوط

۸۹) تعزیر شرعاً تادیب فروتر از حد و تازیانه زدن است.

۹۰) استحلاف.

۹۱) فقیه معروف در زمان معاویه که بسال ۸۰ درگذشت.

۹۲) الصوایف.

۹۳) صایفه جنگ تابستانی است و بهمین جهت غزوه روم را صایفه خوانند زیرا آنها در نقاط سردسیر در هنگام تابستان می‌جنگیدند. (اقراب‌الموارد)

۹۴) نظیر رئیس شهربانی.

به جرایم و اجرای حدود شرعی آنها و مجازات سارقان و امر قصاص در مواردی که از طرف قاضی تعیین می‌شود، و در دولتهای مزبور برای این سمت حاکمی برگزیدند که بر مقتضای سیاست دولت بی‌مراجعه کردن باحکام شرعی فرمانروائی میکرد و این حاکم را گاهی والی و گاهی شرطه مینامیدند.

آنگاه قسمت تعزیرها و اجرای حدود شرعی را در جرائمی که شرعاً به ثبوت میرسید به قاضی واگذار کردند و وی این وظایف را با تکالیفی که قبلاً یاد کردیم برعهده داشت و قسمت اخیر از منضعات وظیفه وی بشمار میرفت و این وضع تا این روزگار هم بهمین طریق همچنان پایدار است.

۲۰- در ترجمه کتاب زندگی مسلمانان در قرون وسطی ۹۵ درباره قضا چنین

میخوانیم:

در ممالک اسلامی، خلیفه شخصاً از میان جمعی از مجتهدان يك نفر را به عنوان قاضی برمیگزید. هر قاضی ممکن بود روزانه پنجاه پرونده رسیدگی و دادرسی کند. محضر قاضی در مسجدهای بزرگ یا مسجد جامع قرار داشت و جریان دادرسی علنی بود. غیر از دعاوی مربوط به صاحبمنصبان عالیرتبه پلیس و دعاوی جزائی، قاضی به کلیه اختلافات رسیدگی میکرد. در دستگاه خلفای فاطمی مصر، مهمترین محاکم قاهره قدیم در جامع عمروعاص تشکیل میشد. قاضی القضاة با جامه‌ای سیاه و کلاه مشکی و بلند و شمشیری مخصوص در مقر خود که از بالشهای ابریشمین پوشیده شده بود، جلوس میکرد و در اطراف او سوگند خورده‌ها و پنج مأمور اجرا و چهار عضو دفتری هر يك در جای مخصوص خود می‌نشستند.

سابقاً طرفین دعوی در مقابل قاضی میایستادند و طرح دعوی میکردند، ولی از قرن دهم همه اصحاب دعوی، اجازه نشستن داشتند. حقوق کارمندان قضائی بقرار زیر بود.

در سال ۹۱۲ (میلادی) ۹۶ رئیس دفتر قاضی در بغداد هر ماه سیصد سکه طلا، مأمور اجرا صدو بیست، داروغه و محتسب که درمدخل محکمه به دعاوی کوچک رسیدگی میکردند همه ماهه صد سکه طلا حقوق میگرفتند.

۲۱- در تاریخ مبارک غازی تألیف رشیدالدین فضل‌الله ۹۷ که تاریخ عمومی و اجتماعی دوران حکومت غازان خان در ایران است زیر عنوان سواد یرلیغ ۹۸ در

۹۵) تألیف دکتر علی مظاهری بفرانسه و ترجمه مرتضی راوندی با حواشی و اضافات که در دیماه ۱۳۴۸ در تهران چاپ شده.

۹۶) مطابق ۳۳۲ قمری.

۹۷) بسعی و اهتمام و تصحیح اقل‌العباد کارلیان Karl Jahn آلمانی چاپ هرتفورد از شهرهای انگلستان بسال ۱۳۵۸ ه. مطابق ۱۹۴۰ میلادی.

۹۸) فرمان پادشاه (ترکی جغتائی).

باب تفویض قضا که از احکام سلطانی است چنین آمده است:

یرلیغ درباب تفویض قضا.

بسم الله الرحمن الرحيم.

بقوة الله تعالى و میامن الملة المحمدیه.

فرمان سلطان محمود غازان.

باسحاق ۹۹ و ملك و كسانی که از قبل ما در فلان طرف حاکم اند بدانند که فلانی را قضای آنجا و توابع آن فرمودیم تاهر قضیه و کاری و مهمی که بشرح تعلق داشته باشد درین ولایت با او گویند تا او حکم کند و بقطع رساند و مال ایتم و غائب را نیکو محافظت نماید و بیرون ازو کائناً من کان هیچ آفریده در میان کار او در نیاید و کسی را که او در زندان شرع کرده باشد هیچ آفریده آن زندانی را بیرون نیارد و جماعتی که به مهمات و کارهای شرعی موسوم اند خلاف او نکنند و چون حکم یرلیغ بزرگ چنگیزخان چنانست که قضاة و دانشمندان و علویان قلان ۱۰۰ و قوبچور ۱۰۱ ندهند فرمودیم که بر آن موجب معاف و مسلم باشند و مال و قوبچور ایشان نستانند و اولاغ ۱۰۲ و سوسون ۱۰۳ از ایشان نگیرند و در خانهای ایشان نزول نکنند و ایلچی ۱۰۴ فرو نیارند و ادرار ۱۰۵ بموجبی که به مؤامره و دفاتر درآمد سال بسال بی قصور می رسانند و هر که برابر و در روی قاضی سخنان سخت گوید و جواب دهد و حرمت او کم کند فرمودیم تا شحنة ولایت او را سزا دهد دیگر قاضی را هیچ آفریده پیش خود نخواند قاضی نیز چون کار شریعت قطع کند بموجبی که حجت و موجلگا ۱۰۶ داده به هیچ بهانه و علت از هیچ آفریده چیزی نستانند و چون حجتی نو نویسد بموجبی که حکم یرلیغ جداگانه فرمودیم حجتهای کهنه را پیش طاس عدل حاضر گرداند و در آنجا اندازد و بشوید و دعاوی که از مدت سی سال نکرده باشند حجتهای کهنه که تاریخ آن بیش از سی سال باشد بموجب حکم یرلیغی و شرطی که علی حده در این باب فرموده ایم مسموع ندارد و چون چنان قبالمهای کهن را پیش او آرند بخصمان و مدعیان ندهد و در طاس عدل بشوید دیگر دعوی تلجیه ۱۰۷ نشنوند و کسی که تلجیه کرده باشد ریش او بتراشند و برگاو نشانند و گرد شهر بر آرند

(۹۹) مأمور محل (مغولی).

(۱۰۰) مالیات گله، بیگاری (مغولی).

(۱۰۱) مالیات چارپا (مغولی).

(۱۰۲) کار بی مزد، عوارض چارپایان و بیکها، چاروائی که به بیگار گیرند (مغولی).

(۱۰۳) بیگاری (مغولی).

(۱۰۴) فرستاده، سفیر مأمور مخصوص (ترکی).

(۱۰۵) مواجب، مستمری، حقوق. جمع ادرارات (عربی).

(۱۰۶) نوشته سند، حجت، محضر، صورت مجلس (مغولی).

(۱۰۷) تلجیه: التجاء (عربی) قراردادن مال برای بعضی از وارثان و محروم کردن بعضی دیگر، واگذار کردن زمین خود بدیگری و بدین نحو تحت حمایت او درآمدن.

و تعزیر ۱۰۸ تمام کنند و بعد ازین محضر ننویسند و اگر نوشته باشند نشنوند دیگر دومی که پیش قاضی روند اگر در حمایت کسی روند و جماعتی متغلبانرا بدارالقضا حاضر گردانند تا مدد ایشان دهند قاضی باید که مادام که ایشان از دارالقضا بیرون نروند قضیه ودعوی نشنود و البته تاجماعت حامیان حاضر باشند قضایای شرعی بحضور ایشان نپرسد دیگر دعوی که میان دومغول باشد یا میان يك مغول و يك مسلمان و دیگر قضایا که قطع و فصل آن مشکل باشد فرمودیم تا در هر ماهی دو روز شحانی^{۱۰۹} و ملوک و بیتکچیان^{۱۱۰} و قضاة و علویان و دانشمندان در مسجد جامع بدیوانالمطالعه جمع شوند و دعاوی بجمعیت بشنوند و بکنه آن رسیده بموجب حکم شریعت بفیصل رسانند و مکتوب نویسند و سجل کرده خطهای خود بگواهی بنویسند تا بعد از آن هیچ آفریده را مجال طعن نباشد و ابطال نتواند کرد دیگر ملکی که بر آن گفت و گوی و دعوی و شناقص^{۱۱۱} باشد مادران ترکانان خاتونان فرزندان دختران دامادان امیران تومان^{۱۱۲} و هزاره و صده و دهه و مغولان بسیار و بیتکچیان دیوان بزرگ قاضیان علویان دانشمندان شیخا رؤسا در میان نیایند و نخرند و بموجب حکم یرلیغ که فرموده ایم این قاضی فلان احتیاط بلیغ نماید تا در هرملکی و معاملتی که درمحل نزاع باشد قبالة آن بنام این جماعت مذکور ننویسد و اگر بیند که دیگری نویسد مانع شود دیگر مهر را که برند بموجب احکام یرلیغ که پیش ازین فرموده ایم نوزده دینار و نیم باشد زیادت از آن نبرند دیگر در ولایاتی که از توابع فلان باشد و قضاء آن بدو تعلق دارد آنچه از شهر دور باشد و لائق آنکه قاضی نصب کنند در چنان شهر قاضی معتمد نصب کنند و بموجب مذکور حجت بازگیرند و بهر ماهی احتیاط کار ایشان بکند تا بموجبی که حکم فرموده ایم راه شریعت و راستی نگاه میدارد و از آن غافل نباشد و اجازت دهد تا قبالات بنویسند و حکم شرع بگذارند و بهر ماه نسخت پیش وی فرستند و آنچه نواحی دیههاست و قاضی نصب کرده باشند باید که دعاوی و قضایا نشنود و حکم نکند و سجلات املاک ننویسد و بیرون از خطبه خواندن و حجتهای قروض و صداق نامه هیچ کاغذ ننویسد و اگر قضیه مشکل و دعوی بزرگ اتفاق افتد بشهر آیند و پیش قاضی شهر عرض کنند تا او بقطع رساند دیگر میباید که معتمدی متدین را نصب کند تا تاریخ حجتها نویسد و روزنامه داشته باشد و احتیاط تمام کند تا اگر کسی ملکی را فروخته باشد یا برهن نهاده و باری دیگر بفروشد یا بگرو نهد روشن شود و اکنون باید که احتیاط تمام نماید اگر کسی چندین کرده باشد ریش آن شخص بتراشند و گرد شهر بر آرند تاریخ نویس نیز اگر ازین قضایا چیزی فهم کند و پنهان و مخفی دارد

(۱۰۸) تعزیر: تأدیب در امری که حد شرعی منصوص ندارد.

(۱۰۹) جمع شحنه بمعنی داروغه (ترکی).

(۱۱۰) مأمور مالیات (ترکی).

(۱۱۱) جمع شمنقصه - استقصای زیاده از حد بمعنی جور و تعدی بیحد بر رعایا نیز آمده.

(۱۱۲) ده هزار (مغولی، ترکی).



۲۲- در دوران پادشاهی صفویان از ۹۰۷ تا ۱۱۳۵ هجری قمری نظام قضائی مبتنی بر مبانی دینی و موازین عرفی است که در دوره افشاریان و زندیان و قاجاریان نیز ادامه داشته است.

از جهت بررسی و پژوهش ادبیات حقوقی این دوره چند مزیت بردوره‌های دیگر دارد: یکی طول دوران سلطنت صفوی که دو بیست و بیست و هشت سال مدت داشته و موجب تثبیت نظامات شده و این نظامات در دوران بعد نیز با کمی تغییر ادامه یافته دیگر آنکه حکومت مرکزی قدرت و سلطه کامل داشته و قهراً نظامات صحیح و دقیق اجرا میشد. سه دیگر آنکه منابع و مدارک فراوان از کتاب‌ها و اسناد و احکام و قباله‌ها و وقفنامه‌ها ازین دوران در دست است که بررسی و پژوهش را دامنه‌دارتر و مطالب بحث را فراوانتر میسازد.

باری چشم‌اندازی به موضوع آئین‌قضا، منصب‌قضا، اختیارات قضائی، سازمان قضائی و نظارت و دخالت پادشاهان و حاکمان و وزیران در ادبیات و پژوهش‌های ادبی منظره قضائی و محیط قضائی آن دوره را روشن میسازد.

در کتاب «نظامات ایالات در دوره صفویه» ۱۱۲ چنین مینویسد:

حاکم به‌عنوان عالی‌ترین مرجع دولتی در ایالات حق نظارت عمومی بر سازمانهای اداری و قضائی حوزه حکومت خود داشت. در برابر هر تصمیم یا تدبیر کارمندان چه قضائی و چه اداری میشد به حاکم شکایت کرد و تجدید نظر خواست. وظایف قضائی حاکم با تکالیف رسمی دیگر وی ارتباط کامل داشت. وی در مواردی که صلاحیت محاکم کوچکتر برای رسیدگی کافی نبود خود شخصاً در محاکمات دخالت میکرد. همچنین دعاوی حقوقی نیز که رسیدگی به آنها واقعاً در صلاحیت فقها و روحانیون بود در حضور حاکم طرح میشد. در این موارد یا مستقیماً نزد حاکم طرح دعوی میکردند یا در مرحله دوم پس از آنکه این دعوا بدو در محکمه شرع طرح گردیده بود.

قضات در دوره حکومت صفویه سهم درجه دومی داشتند. از یکی از مأخذ معاصر آن دوره چنین برمی‌آید که قاضیان باعث عقد و طلاق‌اند و میراث را قسمت کنند و قبالة خرید و فروخت به مهر و رقم ایشان است. در منازعات و به‌خصوص در اختلافات ملکی اغلب به یک محکمه عالی‌تر و روحانی مثلاً به شیخ الاسلام رجوع میکردند. آنان که مسلمان نبودند رجوع به حاکم را ترجیح میدادند و اصولاً دعاوی علیه بدهکاران به علت طول محاکمه در محاکم شرعی بیشتر در حضور حاکم طرح میشد و طبق عرف حل و فصل میگردد. با وجود اینها طبق گفته شاردن ۱۱۴ هیچگاه بین محاکم شرعی

۱۱۳) تألیف رهبرن آلمانی و ترجمه کیکاوس جهانگیری چاپ تهران ۱۳۴۹.

۱۱۴) شوالیه‌زان شاردن جهانگرد فرانسوی (۱۶۴۳ تا ۱۷۱۳) که در ۱۰۸۳ بایران سفر کرده و

سفرنامه وی ترجمه محمد عباسی در ۹ جلد در ۱۳۳۵ در تهران به چاپ رسیده.

و غیر شرعی بر سر موضوع صلاحیت اختلافی رخ نمیداد. محاکم شرعی هرگز جسارت این را نمیکردند که حکمی سوای آنچه دستگاه حکومتی مطلوب میدانست صادر کنند. زیرا آنها برای اجرای حکم خود ناگزیر میبایست انتظار مساعدت از قوای غیر روحانی و غیر شرعی داشته باشند.

در امور جنائی که محاکم شرعی معمولاً دخالتی نداشتند حاکم مهمترین مرجع قضائی ایالت بشمار میرفت.

به تبعیت از منابع معتبر میتوان گفت که حق محاکمه برای بعضی از دعاوی جزائی در تمام مملکت منحصر به تشکیلات قضائی درباری بود و بس. شاردن میگوید تنها شاه بود که میتوانست مجازات اعدام را برای کسی مقرر دارد. هرگاه دیوان بیگی دربار یا تشکیلات قضائی ایالات کسی را مستحق مجازات اعدام مییافتند مطلب را به عرض شاه میرساندند و وی بود که درباره مرگ و زندگی جنایتکار تصمیم مقتضی میگرفت. از طریق سفرنامه کمپفر ۱۱۵ درمی یابیم که دیوان بیگی موظف بود که مرتکبین نهب و غارت و جنایت را نه تنها در پایتخت بلکه در سراسر مملکت به مجازات برساند. در حضور وی چهار مورد زیر از جنایات مورد رسیدگی قرار میگرفت: ضرب و جرح، کور کردن، تجاوز بناموس، قتل نفس. در تذکره الملوك ۱۱۶ نیز مذکور است که دیوان بیگی این چهار جنایت یا «احداث اربعه» را محکوم میکرد و از محال بعیده شکایت هائی در این موارد بوی میرسید. گاهی هم رسیدگی به چهار جنایت مزبور به حکام محول میشد و این در موقعی بود که حاکم مورد لطف و عنایت شاه باشد.

دربار این حق را برای خود محفوظ نگاهداشته بود که در صورت لزوم و ظاهراً در تمام موارد درکار قضاوت دخالت کند. مخصوصاً شاه عباس اول (۹۹۵ تا ۱۰۳۸) هرگاه در ایالات بسر میبرد ازین حق خود استفاده بسیار میکرد.

دادخواهی از دربار بدو صورت ممکن بود: وسیله مطمئن تر، بانیجه تر و کم خرج تر آن بود که هنگام خروج شاه عریضه ای باو تقدیم دارند. شاه هیچگاه عریضه کسی را رد نمیکرد و اغلب بیگی از ملازمان یا معمولاً ایشیک آقاسی یاشی ۱۱۷ دستور میداد که آنرا بگیرد. در دوره شاه اسماعیل دوم احمد بیگ استاجلو به سمت حامل عریضه بعنوان «پروانچی عجزه و مساکین» منصوب شد. راه دیگر آن بود که عریضه خود را بیگی از صاحب منصبان درباری بدهند و او شکایت شاکی را بسمع شاه برساند. در این موارد میبایست پول داشت یا از دوستان ذی نفوذی برخوردار بود. طبق اطلاعی که شاردن میدهد گاه تا ده هزار نفر شاکی در دربار جمع میشدند،

(۱۱۵) از سال ۱۶۸۳-۱۶۸۸ میلادی در ایران بوده و سفرنامه نوشته که تاکنون ترجمه نشده (۱۱۶) توسط مینورسکی از فارسی به انگلیسی ترجمه و با تعلیقات در ۱۹۴۳ میلادی چاپ شده و تاریخ تألیف آن بین سالهای ۱۱۳۷ و ۱۱۴۲ ه. ق. است. متن کتاب به فارسی به عنوان بخش نخست بکوشش - محمد دبیرسیاقی در ۱۳۳۲ ه. ش. چاپ شده. (۱۱۷) پیشکار و رئیس تشریفات کل.

اما معمولاً تعداد شاکیان هفت تا هشت هزار نفر بود. هرگاه جمیع اهالی يك ایالت از حاکمی شاکی بودند در دسته‌هایی متشکل از چندصدتن تا هزار تن به پایتخت می‌آمدند و در برابر قصر شاه آنقدر هیاهو میکردند تا وی فرمان میداد عریضه آنها را بگیرند و یکی از صاحب‌منصبان درباری را مأمور میکرد که بشکایت ایشان رسیدگی کند.

از آن گذشته صاحب‌منصبان درباری نیز موظف بودند که چنین شکایاتی را بپذیرند و به آنها رسیدگی کنند. در امور شرعی صدر مملکت و در امور دنیوی دیوان بیگی یا امیر دیوان ۱۱۸ مملکت صلاحیت رسیدگی داشتند و این هر دو شغل از ابتدای دوره حکومت صفویه وجود داشته است.

شاه اسماعیل دوم کمی پس از جلوس بر تخت سلطنت در سال ۹۸۴ يك شورای قضائی بنام «دیوان عدالت» تشکیل داد. وی پسرعموی خود را به سمت دیوان بیگی باشی ۱۱۹ منصوب داشت و به او فرمان داد هر هفته دو بار در معیت وزیر اعظم و دونفر از امرای قزلباش محکمه تشکیل بدهند.

در دوره شاه عباس اول قاعده و قانون استواری برای رسیدگی باین شکایات‌ها وجود داشت. تاریخ عباسی ضمن وقایع سال ۱۰۱۹ ذکر میکند که فرمان عالی شرف صدور یافته بود که هیچکس حق ندارد هنگامی که شاه برای تفرج سوار شده است مزاحم وی گردد. شکایتها و دادخواهی‌ها میبایست در حضور صدر مملکت به دیوان بیگی تقدیم گردد. ضمن بحث کوتاهی درباره انواع شکایت، منبع مورد نظر ما چنین ذکر میکند؛ مدعیات بسه قسم منقسم میشود: اول شرعیات آن حسب الحکم صدارت پناه به مهر دیوان بیگی ساخته شود. دوم عرفیات آنچه مالیات دیوان باشد به عرض اشرف رسانند و یکی ستم رسیده‌ها به حکم دیوان بیگی یا وقوف صدارت پناه رفع آن ظلم و ستم بکنند.» ۱۲۰

شاه عباس دوم در ۱۰۶۴ (۱۶۵۴ میلادی) تصمیم گرفت شخصاً سه بار در هفته دیوان عدالت را تشکیل دهد. يك روز وابستگان قشون و ملازمان دربار و روز دیگر رعایا و مظلومین از سراسر مملکت عرایض و تقاضاهای خود را تقدیم میکردند و روز سوم مخصوص به عرض رساندن پیشکش‌های پادشاهان و خوانین و سلاطین بود. در شکایاتی که از تعدی حکام میشد پیکی به همراه شاکی نزد یکی از معتمدان دربار که در ایالت مورد بحث مقیم بود فرستاده میشد و این فرد اخیر اختیار تام مییافت که در آن مورد خاص تحقیق کند و نظر دهد. پیکی که از جانب دربار فرستاده میشد اجرای حکم را تقبل میکرد. در موارد جدی‌تر کسی که مأمور تحقیق در حقیقت امر بود مدارك مكشوفه دال بر وقوع جرم را به دربار می‌فرستاد و شاه شخصاً درباره

۱۱۸) رئیس دادگستری.

۱۱۹) وزیر دادگستری یا رئیس دادگستری پایتخت.

۱۲۰) تاریخ عالم آرای عباسی صفحه ۳۱۹ و بعد.

سرنوشت حاکم تصمیم میگرفت. سانسون ۱۲۱ تأکید میکند که بهجریان انداختن دادخواست امر بسیار دشواری بود. منجمله شاکی قبلاً التزام میداد که هرگاه اظهاراتش خلاف واقع باشد مبلغ معینی بپردازد. در عباسنامه اغلب ازین ذکر است که شاهعباس دوم بر اثر شکایتی حکامی را به زندان افکند یا امر به قتل آنان کرد.

حاکم در کلیه امور مهم شخصاً قضاوت میکرد. برای موارد کم اهمیت تر وی داروغه را به نمایندگی از طرف خود برگزیده بود که ضمناً بعنوان مأمور اجرا در محکمه خود وی نیز شرکت میجست. در جوار خان و داروغه‌ای که توسط وی به کار منصوب شده بود یک نفر دیوان بیگی نیز از طرف مرکز مأموریت داشت. حاکم درحین قضاوت در محکمه میبایست یک مشاور روحانی نیز داشته باشد. بنابراین در هر شهری که یکنفر خان در آن اقامت داشت یک نفر «مدرس» یعنی معلم فقه و یکنفر «نایب‌الصداره» یعنی کسی که از طرف صدر نمایندگی داشته نیز بسر میبرد. مدرس نمایندگی «صدر ممالک» را در ایالت به عهده داشت. حاکم بدون فتوای او حق صدور حکمی را نداشت. نایب‌الصداره نماینده «صدر خاصه» بود. وی در محکمه ایالتی همان وظیفه‌ای را به عهده داشت که رئیس وی در محکمه دیوان بیگی مملکت. بعبارت دیگر او در صدور حکم برای موارد «احداث اربعه» مشاور حاکم بود.

۲۳- در کتاب زندگانی شاهعباس اول ۱۲۲ پژوهش سودمندی درمورد مراجع قضائی و آئین قضا انجام گرفته که مابخلافه‌ای از آنرا میاوریم:

دیوان عدالت در یکی از تالارهای کشیکخانه، نزدیک دروازه کاخ شاهی در اصفهان تشکیل میشد. ریاست این دیوان با دیوان بیگی بود. وی از ارکان دولت صفوی بود و با عنوان عالیجاه و مقرب‌الخاقان خوانده میشد. در هر هفته چهار روز با صدرخاصه و صدر ممالک در کشیکخانه می‌نشست و به دعاوی مربوط به قتل و ازاله بکارت و کور کردن و شکستن دندان یا احداث اربعه رسیدگی میکرد. اجرای احکام شرعی و مراقبت در حفظ نظم و آرامش پایتخت و جلوگیری از تعدیات زبردستان برزیردستان نیز از جمله وظائف وی بود. دوز روز دیگر هفته را نیز درخانه خود به دعاوی عرفی میرسید.

دیوان بیگی بر تمام محاکم شرعی ریاست داشت و مخصوصاً مجری احکام و آراء این محاکم بود و میتوان گفت که در حقیقت بدستکاری او قدرت و نفوذ روحانیان در اختیار دولت قرار داشت.

احکام دعاوی عرفی بر اساس قوانین مخصوص عرفی صادر میشد و اهمیت و قوت این قوانین بحدی بود که اعمال نفوذ صاحبان قدرت و مقامات بزرگت کشوری و لشکری و روحانی در اجرای آنها تأثیری نداشت.

در دیوان عدالت دو مقام روحانی ممتاز نیز شرکت داشتند یکی صدرخاصه و دیگری صدر عامه یا صدر ممالک و گاه مقام هردو صدر به یکنفر داده میشد. صدر

(۱۲۱) سیاحی که از ۱۶۸۳ تا ۱۶۹۱ میلادی در ایران بود.
(۱۲۲) تألیف استاد نصرالله فلسفی در چهارجلد از انتشارات دانشگاه تهران چاپ ۱۳۴۵.

خاصه در دیوان عدالت نماینده شرع بود و بعد از اعتمادالدوله یا وزیر اعظم بزرگترین مقام کشوری را داشت و در مجلس شاه نیز زیر مسد شاهی در جانب راست او می‌نشست.

صدر خاصه گذشته از شرکت و اظهار رأی در احکام دیوان عدالت حکام شرع قسمت بزرگی از شهرها و ولایات مرکزی و شرقی و شمالی ایران را نیز معین میکرد و امور شرعی این شهرها و ولایات بدست **نایب‌الصداره‌ها** و عمال وی اداره میشد. صدر ممالک نیز گذشته از شرکت در دیوان عدالت حکام شرع و مباشران موقوفات و مدارس و مساجد و مزارات سایر ایالات و ولایات ایران مانند آذربایجان و فارس و عراق و خراسان را تعیین میکرد.

۲۴- در دیوان ۱۲۳ میرزا صادقخان امیری ملقب به ادیب‌الممالک که خود از قضات بعد از مشروطه بود ۱۲۴ اشعار زیاد در انتقاد و بدگوئی از قضا و دادگستری هست که در ضمن آنها به پاره‌ای از قواعد آئین قضا برمیخوریم. از میان قصائد متعدد و اشعار زیاد قصیده‌ای را که مضامین قضائی و نکات محاکماتی و در لباس طنز ریزه کاریهای سودمندی دارد در اینجا میآوریم. این قصیده را در سال ۱۳۲۹ ه. ق. گفته که در ۲۶ رمضان و ۱۹ ذی‌قعدة همان سال «قوانین موقتی اصول محاکمات حقوقی» در ۸۱۲ ماده تصویب و «عدلیه قانونی» بر مبنای آئین دادرسی مترقی شروع بکار کرده است:

روزی ز جور چرخ ستمگر ظلامه‌ای ۱۲۵

بردم به پیش قاضی صلحیه بلد

دیدم سرای تیره تنگی بسان گور

تختی شکسته در بن آن هشته چون لحد

میزی پلید و سندلئی کهنه پای آن

بر سندلی نشسته سیاهی دراز قد

قاضی به سندلی چوبه پشم شتر قراد ۱۲۶

در خدمتش پلیسکی استاده چون قرد ۱۲۷

۱۲۳) به تدوین و تصحیح و حواشی وحید دستگردی. چاپ تهران آبانماه ۱۳۱۲ ش.
۱۲۴) در سال ۱۳۲۹ ه. ق. داخل در خدمت عدلیه شده مأمور ریاست عدلیه سمنان شد و حملات به ادارات و رؤسای عدلیه ازین تاریخ شروع میشود. در سنه ۱۳۳۱ ق. رئیس صلحیه ساوجبلاغ تهران بود. در سال ۱۳۳۴ ق. مأمور عدلیه عراق بود. در سال ۱۳۳۵ ق. مأمور عدلیه یزد شده در آنجا سکنه ناقص کرده بطهران مراجعت نمود. در سال ۱۳۳۶ ق. در سن پنجاه و هشت سالگی در تهران بلاعقب وفات یافته در امامزاده عبدالعظیم مدفون گردید. تولد وی در ۱۲۷۷ ه. ق. بود. تلخیص از شرح حال شاعر بقلم مرحوم وحید دستگردی.

۱۲۵) ظلامه با ضم اول بمعنی شکوائیه، دادخواست، دادخواهی، مظلومه، ستم، آنچه بزور گرفته باشند. جمع: ظلامات.

۱۲۶) قراد بضم اول کنه. جمع: قردان.

۱۲۷) قرد به کسر اول و فتح ثانی بوزینگان: مفرد: قرد به کسر اول و سکون ثانی.

کردم سلام و گفت علیکی ز روی کبر
 زیرا که بود ممتلی از نخوت و حسد
 دادم عریضه را و سپردم بهسای تمبر
 گفتا بیا به محکمه اندر صباح غد
 هر دم که شد رحل نمودم به حضرتش ۱۲۸
 گفتم که یا الاهی هیئی لنا رشد ۱۲۹
 یکروز گفت کز پی خصمت ز محکمه
 احضار نامه رفته و هستیم در صدد
 سبز و سفید و سرخ ۱۳۰ فرستاده ایم باز
 دیگر نمانده مهرب و ملجا و ملتحد ۱۳۱
 فردا اگر نیاید حکم غیابیت
 خواهیم داد و نیست دگر جای منع و صد ۱۳۲
 روز دگر به محکمه رفتم بقصد آن
 کز خصم داد خواهم و از فضل حق مدد
 قاضی به کبر گفت که خصم تو حاضر است
 دعوی بیار و حجت و برهان و مستند
 گفتم ببین قبالة این ملک را که من
 هم مالکم به حجت و هم صاحبم بید
 گفتا که چیست مدرک و اصل این قبالة را
 بنمای بی لجاجت و تکرار و نقض و شد
 گفتم که این علاقه به سادات هاشمی
 نسلا بنسل ارث مضر باشد و معد
 این است مهر بوذر و سلمان و صعصعه
 هم اصبح نباته سلیمان بن سرد
 گفتا بهل حدیث خرافات و حجتی
 آور که مدعی نتواند بحیله رد

۱۲۸) شد به فتح اول و آخر مشدد بمعنی محکم کردن و استوار کردن و قوی کردن و حمله کردن
 و دویدن. رحل بفتح اول و سکون ثانی کوچ. ترکیب: عزیزت.

۱۲۹) رشد بفتح اول و دوم: براه راست هدایت شدن.

۱۳۰) فرستادن سه برگ احضار از پی خواننده بترتیب برنگ پرچم ایران گویا معمول بوده که
 پس از احضار سوم در صورت عدم حضور خواننده حکم غیابی صادر میشود. با همه پژوهش مستند
 آن بنظر فرسید. در قانون اصول محاکمات حقوقی فقط صحبت از «احضاریه» میکند و ممکن
 است در «دستورالعمل‌های وزارتی» پیش از آن چنین رویه‌ای بوده.

۱۳۱) پناهگاه

۱۳۲) صد با فتح اول و تشدید ثانی: برگردانیدن.

اینان که نام بردی ازیشان نبوده‌اند
هرگز به نزد مانه مصدق نه معتمد
قانونی است محکمه برهانی است قول
گفتار منطقی کن و بیرون مرو ز حد
گفتم بحکم شاه ولایت علی نگر
کوشد خلیفه بر نبی و مرام است جد
گفتا علی بحکم غیابی علی‌الاصول
محکوم شد به کشتن عمرو بن عبود
گفتم ز قول احمد مرسل بخوان حدیث
کز راویان رسیده به اهلس یدأ بید
گفتا چه اعتماد بر آن کس که بسته حبل
بر گردن ضعیفه بیچاره از مسد ۱۲۴
گفتم بنص قرآن بنگر که جبرئیل
آورده بهر احمدش از درگه احد
گفتا به پرسنل نبود نام جبرئیل
قران نخورده تمر نخواهد شدن سند
این حرفهای کنه پرستان فکن بدور
نوشد اساس صحبت نو بایدای ولد
چون نه‌گوا نه حجت مسموع باشندت
مانحن‌قیه را به عدو ساز مسترد
چون این سخن شنود یقین شد مرا که او
لا مذهبی پلید و بلییدی است نا بلد
نه معتنی به قاعده دین و رسم داد
نه معتقد به داور بخشنده صمد
کردم رها به خصم زرو مال و خان و مان
پژمرده همچو گل شدم افسرده چون جمد
از صلحیه گرفته شدم راست تا تمیز
دیدم تمام متفق‌القول و متحد
حکمی که شد ز صلحیه صادر بر تمیز
قولی است لایخالف و امری است لایرد

۲۵- دوره قاجاریان مقارن با تغییرات سیاسی و نظامی و پیشرفت‌های علمی و تحولات حقوقی و اجتماعی در دنیاست و ایران نیز با همه جلوگیری هیئت حاکمه

۱۳۳) بفتح اول و دوم ریسمانی از لیفخرما، ریسمان محکم.

ازین امر برکنار نیست بویژه اینکه پس از انقلاب کبیر فرانسه و پیدایش نظامات نوین در نتیجه گسترش ارتباطات و افزایش مسافرتها، افکار و اندیشه‌های تازه تقنینی و قضائی در کشور پدید آمد و رجال دانش و ادب و سیاست به نشر آن پرداختند و مقرراتی وضع گردید و در آئین قضا منابع جدیدی بوجود آمد و تأسیسات تازه‌ای در زمینه مشورت در امور قانونی و مسائل حقوقی و بمنظور رسیدگی به دعاوی و شکایات تشکیل گردید که ما برای نمونه به چند مطلب اکتفاء میکنیم:

الف - در جلد چهاردهم ناسخ التواریخ معروف به تاریخ قاجاریه تألیف میرزا محمدتقی لسان‌الملک منیر (از ۱۲۱۶ تا ۱۲۹۷) به عنوان شرح واردات احوال شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار در سال ۱۲۵۹ ق. (قریب یکصد و پنجاه سال پیش) چنین آمده:

در این سال روز سه‌شنبه نوزدهم صفر محمدشاه قاجار جشن عیدی پپای کرده حکام و عمال مملکت را طلب داشته در نظم ولایت و رفاه رعیت و تشیید مبانی عدل و داد هر یک را جداگانه فرمان کرد و چون در میان بازرگانان بسیار کس با دید میشد که خویشان را بدروغ مقلس میخواند و دین و وام‌خواهان را نمیگذاشت خاصه رعایای تبعه دولت روسیه بیشتر این خدیعت میساختند و ادای دیون مردم را به تسویف و مامله میانداختند کارداران دولت ایران و روس برای دفع این‌گونه حیلت‌سازی از بهر امور تجارت عهدنامه کردند و خاتم برنهادند بدین شرح (عهدنامه که حاوی مقررات قضائی است در صفحه ۱۴۶ بخش دوم چاپ شده است).

ب - در عهدنامه مودت و تجارت منعقد بین ایران و فرانسه در زمان ناپلئون سوم ۱۸۵۵ مسیحی و ناصرالدینشاه قاجار ۱۲۷۱ قمری که در صفحه ۲۲۴ بخش سوم ناسخ التواریخ چاپ شده به نکات حقوقی برمیخوریم.

ج - همچنین است در قرارداد دولت ایران و ایالات متحده آمریکای شمالی در صفحه ۳۷۷ بخش سوم از جلد چهاردهم ناسخ التواریخ.

د - در تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه تألیف عبدالله مستوفی جلد اول چاپ تهران ۱۳۲۴ شمسی مطالب قابل توجه در آئین دادگستری و رسوم قضا دیده میشود:

در اوائل سال ۱۲۷۷ شاه میخواهد به‌عرایض مردم رسیدگی کند و برای این مقصود دستخطی صادر میکند روزهای یکشنبه را برای این مشروع تعیین و در این روز مراجعه سایر وزیران را بخود قدغن مینماید. وزیر عدلیه و نایب‌الصدر (معاون وزارت عدلیه) باید از صبح بحضور شاه بروند و نایب‌الصدر باید کتابچه سفیدی برای وارد کردن عرائض شفاهی و کتبی و حکمی که در صفحه مقابل در آن خصوص صادر میشود همراه داشته باشد. شاکی‌ها باید یکی‌یکی بحضور بیایند و اگر شکایت جمعی باشد و عده شاکیان زیاد باشند باید دو نفر از بین خود تعیین کنند و بحضور بفرستند عده‌ای نایب‌ایشیک آقاسی‌باشی و چند نفر فراش و عده‌ای نسق‌چی و حاجب‌الدوله فراشباشی و همچنین آجودانباشی و فوج قراول مخصوص

با سرکرده و افسران خود با لباس خوب باید حاضر باشند. در ولایات هم هرکس شکایتی دارد باید بنویسد و سر بمهر تحویل ضابط چاپارخانه بدهد که او در جزو کاغذهای ارسالی بتهران بفرستد و این عریضه‌ها را باید در کیف مخصوصی سربسته نزد شاه بفرستد تا موافق عدل و انصاف درباره آنها حکم شود. (صفحه ۱۲۶).

در ۱۲۷۹ دستورالعملی بجهت اختیارات وزارت عدلیه منتشر شده که شاه هم به‌صحه خود قوت قانونی بآن داده است و از محتویات آن پیداست که در اینوقت کار دعاوی افراد هر وزارتخانه با وزیر آن وزارتخانه و دعاوی عمومی با حکام بوده است و حالا هم که میخواهند بسط قدرتی بهوزارت عدلیه بدهند فقط قدری از اختیارات وزراء و حکام کاسته و در پاره‌ای از موارد رسیدگی آنها را منوط بهحضور نماینده عدلیه آنها برای ثبت و ضبط در دفتر وزارت عدلیه کرده‌اند و اجمالا این دستورالعمل با وجود موشح بودن بصحه همایونی جز پاره‌ای مقررات کم اهمیت که بیشتر راجع بهصلاحیت رسیدگی است چیزی ندارد و مقرر داشته است که من بعد همیشه یکنفر از طرف وزارت عدلیه همراه حکام باشد که ناظر اعمال عدلیه‌ای آنها بوده اگر چیزی برخلاف به‌بیند بوزارت عدلیه گزارش دهد که بعرض شاه برسد و حاکم متخلف مجازات یابد چیزی که هیچوقت عملی نشد و منتهی کاری که شد این بود که پاره‌ای از حکام ایالات یکی از بستگان خود را باین سمت بوزارت عدلیه معرفی و هرچه میخواستند میکردند و بازهم وزارت عدلیه جز اسم بی‌مسمی چیزی نبود.

ه - در تاریخ بیداری ایران تألیف حبیب‌الله مختاری چاپ ۱۳۲۶ شمسی این شرح مختصر دیده میشود: وزارت دادگستری عبارت از يك دیوانخانه بود که آنها در سنوات اخیر پیدایش یافت که فقط شخصی از کارمندان دولت (صدرالممالک نام) که تا اندازه‌ای از اصول و قوانین شرعیات اطلاعاتی داشت در خانه خود نشسته اگر منازعات ملکی و حقوقی پیدا میشد و از محاکم مختلفه و محاضر مجتهدین روحانی اجازه داده میشد با تطبیق به موازین شرعی حل و فصل مینمود چه که عملیات قضائی و جزائی از وظائف مختصه طبقات روحانی و محاضر شرعی بود و احکامات آنها با کمال احترام و تصدیق و تقدیر بموقع اجرا گذاشته میشد و دولت حق کوچکترین ایرادی هم نداشت.

و - در جلد اول صفحه ۱۳۷ کتاب امیرکبیر و ایران تألیف فریدون آدمیت راجع به آئین قضا مختصراً این چند سطر دیده میشود:

امور قضا عبارت از محاضر شرع و دیوانخانه در رأس شرع فقها یا مجتهدین جامع‌الشرائط قرار داشتند که بامور و دعاوی شرعی رسیدگی و قطع و فصل مینمودند و مستند آنها قرآن و کتب فقه‌اسلامی بود.

در این کتاب اسامی کسانی که در دوره سلطنت ناصرالدینشاه بریاست دیوانخانه (عدلیه اعظم) منصوب شده‌اند و کسانی دو یا سه بار این سمت را داشته‌اند قید شده که از آنجمله میرزا نبی‌خان امیر دیوان قزوینی هم در زمان محمدشاه و هم در اوایل دوره ناصری ریاست دیوانخانه را داشته است.

ز - در کتاب تاریخ سیاسی دوره صدارت میرزا حسین‌خان مشیرالدوله سپهسالار اعظم که راجع به دوران سه سال تاریخ ایران از ۱۲۸۷ تا ۱۲۹۰ ه.ق. است در مورد اوضاع تقنینی و قضائی مطالبی چند بنظر میرسد (تألیف و نگارش محمود فرهاد معتمد چاپ تهران ۱۳۲۵ شمسی):

وی (میرزا حسین‌خان مشیرالدوله) در زمان وزارت عدلیه خود رضایت اربابان دعوی را فراهم ساخت چنانچه اعتمادالسلطنه در کتاب «اسرار انحطاط ایران» (خلسه) یا خوابنامه در مقام استنطاق از زبان وی میگوید در وزارت عدلیه طوری بی‌غرض رفتار کردم که عدل عمر را چنانکه شعرا در مدح من گفتند تجدید کردم.

امور عدلیه تنها مستند به کتب فقهی نبوده بلکه نظامنامه‌های داخلی نیز جریان سیر قضائی را معلوم میداشته است. ذیلا دستورالعملی که در ۱۲۷۹ هجری قمری صادر گردیده است یادآور میشود. این دستورالعمل بحکم ناصرالدینشاه برای دیوانخانه عدلیه اعظم نوشته شده و صدر آن موشح به دستخط همایونی است. (رجوع کنید به صفحه ۳۹ از کتاب مزبور).

ح - دستخط‌هایی که ناصرالدینشاه در آئین قضا صادر و به دیوانخانه عدلیه اعظم ابلاغ نموده است یکی دستخط جمادی‌الثانی ۱۲۷۹ و دیگری ربیع‌الثانی ۱۲۸۸ است که اینک به ترتیب نقل میشود:

از آنجا که نشر عدل و انصاف و رفع ظلم و اعتساف همواره منظور نظر معدلت انصاف همایون است که دست ظالم از تعدی از سر مظلوم کوتاه گردد و اساس ظلم و فساد تباه شود و حصول این مأمول خجسته در نظر انور همایون باستحکام عمل دیوان عدلیه اعظم منوط و مربوط آمد لهذا حکم همایون بدین‌منوال بشرف نفاذ مقرون گردید که چون احکام دیوان عدلیه اعظم عموماً از لحاظ انور همایون میگذرد یا بحکم همایون صادر میشود علیهذا میباید کافه مردم از حکام عالی و دانی احکام دیوان عدلیه اعظم را که در طی دعاوی عارضین صادر میشود اعم از دارالخلافه و سایر ممالک محروسه معتبر و تالی قوانین مبارکه بدانند و از آن عدول و انحراف نورزند و حکام عموماً اجرای آنرا فرض شمارند. و همچنین تمسکات و حجج را که در معاملات و دادوستد بیکدیگر میدهند به مهر عدالت برسانند و در هر وزارتخانه‌ای که فیما بین ابوابجمعی آنها گفتگوئی بهم برسد هر یک سند و تمسک به مهر دیوانخانه عدالت داشته باشند معتبر شمارند و مرجح دارند و اگر چه در نفس‌الامر وضع دیوانخانه که بجهت رفع ظلم و جور است حدی نباید بر آن

مقرر شود لیکن برای اینکه در وزارتخانه و ممالک محروسه کسار به اشکال نکشد
برای دیوانخانه عدلیه حدی بدین نحو امر و مقرر فرمودند....

مصباح مشکوة روح و مفتاح ابواب فتوح فرزند اسعد ارشد کامکار ولیعهد
دولت ابد اتصال و صاحب اختیار مملکت آذربایجان بوفور مراحم و عنایات بسی
نهایت ملوکانه مفتخر و سرافراز بوده بدانند از آنجا که تمامت همت ملوکانه مصروف آرامش
بلاد و حصول آرایش عباد است که در ناحیت و مملکت کافه رعیت که حضرت باری
تعالی و تقدس را ودیعت اند از هرگونه تهدید و اضطراب و مثله و عذاب که در
غیر ضرورت و وجوب خارج از قانون شرع مستطاب فارغ و آسوده باشند و پس از
این در هرولایت رسمی که معمول حکام پیش بوده که باندک تقصیر و حرکت خلاف
که از رعایای نادان ناشی میشد و مباشرین ایالت و حکومت در اجرای حدود به
مکافات و مجازات بی اندازه می پرداختند و گاهی مقصر واقعی بی سیاست رها میشد
و زمانی مردم بی تقصیر گرفتار بودند خواستیم کلیه این رسوم مرتفع شده اختیارات
مجازات هر یک از مقصرین عباد در هر بلدی از بلاد فقط با ذات کامل الصفات اقدس
همایون سلطانی متعلق باشد لهذا از هذاه السنه مسعوده قوی نیل و مابعدها معدلت
ملوکانه چنان اقتضاء فرمود که بهر یک از حکام ممالک امر و مقرر داریم که در
سیاست و قصاص مقصر از هر طبقه که باشد خواه مباشر قتل نفوس یا متعرض مال
و ناموس که باقتضای شرارت فطریه نادراً اقدام بجنایت و خیانت مینماید نفس
ایالت و حکومت قبل از ثبوت و وضوح قطعیه ابدأ مجاز و مأذون در سیاست و
قصاصی نباشد و ازین تاریخ هر مجرمی که بدست افتاد و هر مقصری که در ولایت
بهم رسید فوراً محبوس نموده به جز حبس حکم دیگر بهیچوجه نکنند و مراتب را
با امارات و اسباب ایضاح و اثبات بتوسط جناب جلالت مآب قواماً للمجد والاقبال
مشیرالدولة العلیته العالیه که وزارت عدلیه اعظم بعلاوه امور وظایف و اوقاف
بعهدۀ او رجوع و خاسطر معدلت مظاهر را به محاسن تدابیر واقیه و استقصای
او در کس امور اعتماد حاصل است بخاکپای مبارک معلوم دارند تا بعد از
غوررسی کامل آنچه در حضور همایون قرین اثبات افتاد و حکم مجازات از مصدر
خلافت شرف صدور یافت جناب معزی الیه مدلول حکم همایون را انها نموده از آن
قرار اجرا دارند....

آئین کشور داری

۱- آئین کشور داری یا اصول حقوق سیاسی ۱۳۴ مجموع قواعد و ضوابطی
است که در اداره امور کشور چه از حیث سیاست داخلی (پولیتیک) و چه از حیث
سیاست خارجی (دیپلماسی) بکار رود

در متون نثری قدیم فارسی آئین کشورداری بکار نرفته و کلمه کشور نیز در معنی «اقلیم» بکار برده شده و آنجا که سخن از سرزمین معین یا حکومت معین بوده بیشتر کلمه «مملکت» بکار برده‌اند. دهخدا در لغت‌نامه گوید:

«کشور ترجمه اقلیم است که يك حصه از هفت حصه ربع مسکون ۱۳۵ باشد.» هفت کشور جهان ۱۳۶ عبارتند از: هندوستان، چین وختا، ترکستان، عراق و خراسان، ماوراءالنهر، روم، شمال:

هم از هفت کشور بر او برنشان
ز دهقان و از رزم گردنکشان
جلالش بر نگیرد هفت کشور
سپاهش برنتابد هفت گردون

مرا داد دهقانی این جزیره
برحمت خداوند هر هفت کشور

هفت کشور نمیکنند امروز
بی مقالات سعدی انجمنی

شیراز و آب‌رکنی و آن بادخوش نسیم
عیش مکن که خال رخ هفت کشورست

این کلمه در پهلوی کیشور و بمعنی قطعه و ناحیه است و در شعر دری بمعنی مصطلح امروزی یعنی واحد سیاسی دارای حکومت و نظامات معین بکار رفته است:

زهر کشوری موبدی سالخورد
بیاورد و این نامه را گرد کرد

فراخی در آن مرز و کشور مغواه
که دلتنگ بینی رعیت ز شاه

کشور آباد نگردد بدو شاه
بشکند از دو سپهبد دوسپاه

(۱۳۵) ربع یا فتح اول بمعنی خانه وسرا و فرودآمدنگاه و منزل و محل:
ربع از دلم پر خون کنم خاک‌دمن گلگون کنم
اطلال را جیحون کنم از آب چشم خویشتن.
معزی

با ضم اول يك چهارم از هر چیز مثل ربعه درماترك.
ربع مسکون یعنی کره زمین. زیرا سه‌چهارم آن آبست که مسکون نیست و يك‌چهارم خاک است
و مسکون:

ستاره دولتی از بسکه در گیتی همایونی
زدو دست و دو بازو چار رکن ربع مسکونی.
ادیب الممالک

(۱۳۶) اقلیم سابعه.

مرغ کابی خورد به کشور شاه کند از بهر شکر سر بالا
خاقانی
همچنین ترکیبات کشوردار، کشور خدا، کشورستان، کشور گیر، کشور در،
کشور گشا در شعر و نثر آمده:

تا در اقلیم دلم عشق تو کشوردار است
نگشاید در و دروازه کسی بر رخ عیش
نصیر همدانی
بهر گوشه مهیا کرده جایی
بر او زانو زده کشور خدائی

نظامی
نه کشور خدایم نه فرماندهم
یکی از گدایان این درگهم

سعدی
سال و مه لشکرکش و لشکرشکن
روز و شب کشور در و کشورستان
فرخی

همی بنازد تیغ و نگین و تاج و سریر
بشهریار ولایت گشای کشورگیر
معزی

۲- همچنانکه گفتیم در متون قدیم کلمه «مملکت» ۱۳۷ در معنی ناحیت مستقل
با فرمانروای معین بکار رفته است:

«پس بایدکه از حال رعیت و لشکر خویش غافل نباشی و از حال مملکت خویش
بی خبر نباشی.» قابوسنامه.

«صلاح و فساد مملکت در ایشان بسته است و ایشان از قبل پادشاه باشند و نه
از قبل کس دیگر.»

سیاستنامه

«مملکت و ولایت را نگاه دارد و تواند نگاه داشتن.»

بحر الفوائد

اگر مملکت رازبان باشدی ثناگوی شاه جهان باشدی

ناصر خسرو

بر مملکت خویشان نظر کن زیرا که ملک بی نظر نباشد

از کلیله و دمنه

چندان تغییر کرد به درگاه ذوالجلال تا مملکت زحاسد جاهت فروگشود

راحة الصدور

و نیز کلمه «مملکت» در معنی ایالت (استان) و حتی ولایت (شهرستان) بکار
رفته است: مملکت مازندران (المآثر والاثار) و ممالک محروسه ایران، عبارت متداول
تا قانون تقسیمات کشوری.

۱۳۷) در استعمال عربی مملکه اسم مکان مثل مکتبه و جمع آن ممالک است: همت جهانگیری
بدان مقرون شد تا اغلب ممالک در ضبط خویش آورد. کلیله و دمنه

۳- ملك ۱۳۸ و ملكت هردو بضم اول نیز بمعنی مملکت و دولت و کشور و

پادشاهی آمده:

بوالمظفر ارسلان سلطان حق پرور که خلق
و چه خرجش نیمه‌ای ز افلاک و انجم داده‌اند
دل به عشق دولت باقیش مرهون کرده‌اند
ملك موروئی دوثلث از ربع مسکون کرده‌اند

مجیر بیلقانی

ز زابل تا بکابل کیچ و سقلاب
عرب را با عجم چون جمع کردی
سراسر ملك هندستان گرفتی
بینی ملك تركستان گرفتی

راوندی (راحة الصدور)

ملك هفت اقلیم بستد تاج و تخت آمد بکف
شاد و برخوردار از آن کیخسرو با دادباد

راوندی (راحة الصدور)

برغیاث الدین عادل وقف گشت
ملك کیتی تا به دریا بارها

راوندی

که ملكت شکاری است کورا نگیرد
خرد باید آنجا وجود و شجاعت
عقاب پرنده نه شیر ژبانی
فلك کی دهد مملکت رایگانی

دقیقی

مرا بس ز سلطان مرا بس ز خدمت
تو گوئی که عزجوی عزلت چه باشد
خوشم روز بیکاری و روز عزلت
مرا خوشتر این عزلت از عز مملکت

مظفر جمعی دبیر سلطان ملک‌شاه

۴- کشور در اصطلاح کنونی سرزمینی است که در آن مردمی با نظام سیاسی و اقتصادی خاص زندگی میکنند و با توجه به وضع اقتصادی و توان مالی کشور است که اصطلاحات کشورهای پیشرفته، کشورهای در حال رشد و نظائر اینها متداول شده است.

در آغاز کتاب سیاست ۱۳۹ چنین آمده است:

«هرکشوری، همچنانکه میدانیم، نوعی اجتماع است و هراجماعی بقصد خیر برپا میگردد؛ زیرا آدمی همواره میکوشد تا چیزی را که نیکو می‌پندارد بدست آورد. اما اگر همه جوامع به پاره‌ای از خیر نظر دارند، کشور یا جامعه سیاسی، که بالاتر و فراگیرنده همه جوامع دیگر است، خیر برین را میجوید.»

باین ترتیب بعقیده ارسطو کشور يك «جامعه سیاسی» است و نیاز به «دولت» دارد. بنابراین «اداره کشور برعهده دولت است.» و ارسطو باین نتیجه میرسد که: «بنیاد جامعه سیاسی شناخت و نگهداشت حق است و دادرسان سازمانهای برتر

جامعه‌اند.»

(۱۳۸) این کلمه با سه تلفظ دیگر سه معنی دیگر دارد: ملك بفتح اول و دوم فرشته، پری جمع ملائک. ملك بفتح اول و کسر دوم: خداوند، شاه، پادشاه جمع ملوک ملك بکسر اول و سکون دوم و سوم: مال غیر منقول، زمین و خانه متعلق بشخص، جمع املاک.
(۱۳۹) Politic تألیف ارسطو ترجمه حمید عنایت. چاپ تهران ۱۳۳۷ ش.

۵- با آنکه کلمه کشوردار در متون قدیم بمعنی دارنده و صاحب کشور، پادشاه، مرزدار، نگهبان شهر و حصار بکار رفته ولی اصطلاح «کشورداری» جز در فرهنگ‌های تازه و معاصر دیده نشد و در فرهنگها و متون قدیم کلمه «مملکتداری» بکار رفته است که بمعنی «اداره امور مملکت» است و «مملکت‌راندن» نیز در همین معنی بوده و کمتر استعمال شده اما به معنی سلطنت‌کردن و پادشاهی‌کردن زیاد بکار رفته است.

۶- آئین کشورداری یا آئین مملکتداری در کتابهای قدیم با اصطلاح «تدبیر کارهای مملکت» فراوان بکار رفته است. عنوان فصل دهم از سیرالملوک یا سیاستنامه تألیف خواجه نظام‌الملک همین عبارت و عنوان فصل سیزدهم «... تدبیرکردن برصلاح مملکت و رعیت» است. همچنین «قواعد ملک» در این کتاب برابر «آئین کشورداری» است که آنرا «سیاست» نامیده و از «شرایط سیاست» سخن رانده است.

همچنانکه خواجه از «صلاح مملکت و رعیت» سخن بمیان آورده در کتابهای دیگر هم «مصالح مملکتی» یا «مصالح ولایت» گفته آمده است، چنانکه در تاریخ سلاجقه کرمان:

«محمد بن ابراهیم در حفظ مصالح ولایت شروع کرد بر توقع آنکه مگر کرمان را از خاک افتادگی بردارد یا آبی بروی کار آرد.» ۱۴۰.

۷- سیاست ۱۴۱ دانشی است که هدف و کارآئی آن اداره امور مملکت از نظر روابط افراد باهم و با دولت و مناسبات جهانی است.

در فرهنگ‌های حقوقی فرانسه سیاست را آگاهی برفنون حکومت بريك دولت و رهبری روابط آن دولت با دولتهای دیگر تعریف کرده‌اند.

با این تعریف حاکمیت ۱۴۲ پایه اداره کشور ۱۴۳ از طرف دولت ۱۴۴ است و اداره کشور همان راه بردن ملت ۱۴۵ یا مردم ۱۴۶ است که خود متعلق به اجتماع سیاسی و وابسته بآن است.

۸- همچنانکه در ابتدا اشاره کردیم اداره امور کشور یا تدبیر مملکت اگر از نظر راه بردن ملت و سررشته‌داری امور کشور در داخل مملکت باشد آنرا «سیاست داخلی» یا پولیتیک مینامند و اگر مربوط به «سیاست خارجی» باشد آنرا دیپلماسی میگویند.

دیپلماسی یا سیاست خارجی عبارتست از: «مجموع وسائل و فعالیت‌های جهانی که يك دولت در پولیتیک خارجی خود استفاده میکند ۱۴۷.»

۱۴۰) آب بروی کار آوردن کنایه از رونق بخشیدن و ترقی دادن است.

141) Politique.

142) Souveraineté.

143) Pays.

144) Etat.

145) Nation.

146) peuple.

147) La diplomatie signifie l'ensemble des moyens et activités spécifiques qu'un Etat consacre au service de sa politique étrangère.

۹- کلمه سیاست در ادبیات فارسی معانی متعدده دارد که عمده‌ترین آنها اداره کردن، اداره امور مملکت، پاسداری و نگهداری کشور، حکمرانی و فرمانروایی بر مردم، تدبیر و دوراندیشی در کارهای دولتی، تنبیه و عقوبت و کیفر است. اینک مثالهایی از نثر و شعر:

مال بی‌تجارت و علم بی‌مباحثت و ملک بی‌سیاست نپاید.

گلستان سعدی

پس انوشیروان مثال‌داد تا آنرا به‌حیله‌ها از دیار هند به‌مملکت پارس آوردند و بزبان پهلوی ترجمه کردند ... و اشارات و مواعظ آنرا ... سیاست خواص و عوام ساخت.

کلیده و دمنه ابوالمعالی منشی

... از چنین سیاست باشد که جهانی را ضبط توان کرد.

تاریخ بیہقی

هرکس از سیاست نفس خویش عاجز آید چون سیاست ولایتی و ریاست امتی

کند؟

عقدالعلی للموقف الاعلی

مردم که با وی بودند ازین سیاست و حشمت بترسیدند

عقدالعلی للموقف الاعلی

زنگ همه مشرق به‌سیاست یزدودی زنگ همه مغرب به‌سیاست بزدائی

منوچهری

خجسته یادت عید ای خجسته پی‌ملکی که با سیاست سامی و با هش هوشنگ

فرخی

سخاوت تو ندارد در این جهان دریاوم انسانیت ندارد بر آسمان بهرام

عنصری

مثال داد تا شاه‌زاده را سیاست کنند.

سندبادنامه

اگر احیاناً یکی از اعضاء (مجلس) علناً مرتکب جنحه و جنایتی شود و در حین ارتکاب جنایت دستگیر گردد باز باید اجرای سیاست درباره او با استحضار مجلس باشد. از اصل دوازدهم قانون اساسی.

حاکم مواظبت مخصوصی خواهد داشت که در حدود ولایتی که بریاست او محول شده هیچگونه اغتشاش و بی‌نظمی اتفاق نیفتد مخصوصاً مراقب افعال و اعمال صاحب منصبان و مستخدمین جزو حکومت خواهد بود و هرگاه از یکی از ارباب مناصب و مستخدمین جزو آشکارا مسامحه یا سوء رفتار یا اعمال شنیعه سرزند و یا آنکه از اختیاراتیکه بآنها داده شده تجاوز نموده باشند حاکم بتوسط اداره ولایتی بعد از پند و نصیحت امر به‌مؤاخذة و تنبیه و سیاست آنها خواهد کرد. ماده ۲۴ قانون تشکیل ایالات و ولایات و دستورالعمل حکام. مصوب ۱۴ ذیقعدہ ۱۳۲۵ ش.

۱۰ - این کلمه با فعل‌های کردن و راندن و فرمودن در نثر و شعر فارسی بکار رفته:

سیاست کند چون شود کینه‌ور ببخشاید آنکه که یابد نظر نظامی

کار پادشاه سیاست کردن ظاهر است و کار عالم سیاست کردن باطن.

حدائق الانوار

بعد از آن سلطان سعدالملک را با چند تن دیگر از خواجگان معروف سیاست فرمود.

مجمل التواریخ و القصص

سیاست بین که می‌کردند ازین پیش نه با بیگانه با دردانه خویش نظامی

که وی عامل هرات بود و با بوسعید خاص که بر مالشان حاصلها فرود آمد چه سیاستها راندن فرمود.

تاریخ بیمه‌قی

دسی بیش بر من سیاست نراند عقوبت بر او تا قیامت بماند سعدی

۱۱ - و از ترکیبات آن سیاستمدار ۱۴۸ است که امروزه معادل دیپلمات در

نوشته‌ها بکار میرود و در متون قدیم «سائس» یا «سایس» بکار رفته:

سایه چتر سیاهت نبود جز خورشید سایس لشکر جاهت نسد جز بهرام بدرچاچی

گفتگو یا نوشته سیاسی یا زبان سیاسی که ویژه سیاستمداران است نوع مشکل از گفته‌ها و نوشته‌هاست و آن چنان است که با وجود صراحت و روشنی دارای چندین جنبه و چندین وجه می‌باشد و اصولاً از نمایاندن نیت واقعی قاصر است. در این مورد عبارت زیر شاهد مثال از کتاب اختناق ایران تألیف مستر شوستر امریکائی ۱۴۹ از قول دکتر ویلسون نقل میشود:

«اگر کسی بخواهد عقیده‌اش نسبت به حکومت‌های اجنبی ثابت و برقرار بماند باید همیشه درباره‌ی ایشان بدگمان باشد زیرا زبان سیاسی که آنها استعمال میکنند برای این ایجاد نشده که خیالات متکلمین را کشف نماید و هیچ‌گیاهی هم در فهمیدن معانی عبارات آن بما کمک نخواهد نمود.»

و چون کلمه سیاست با اصطلاحات اجتماعی، اقتصادی، حقوقی، کیفی ترکیب شود تدابیر و اندیشه‌ها و ضوابط خاصه هدفی را نشان میدهد که در این موارد منظور نظر است.

بالاخره قدیمی‌ترین ترکیب آن در ادبیات فارسی «سیاست مدن» است که:

148) Diplomate, politicien. homme d'etat.

«یکی از اقسام حکمت عملی است و آن علم مصالح جماعتی است که در شهری و کشوری اجتماع کرده‌اند بر مبنای تعاون بقای نوع و ترفیه زندگی افراد و آن خود دو قسم است یکی آنکه متعلق به ملک و سلطنت است که علم سیاست نامند و دیگر آنچه متعلق بشرایع آسمانی و احکام الهی و دستوره‌های انبیا و اولیاست که علم نوامیس نامند» ۱۵۰.

۱۲ - امور سیاسی نخستین بار در قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی مصوب ربیع‌الثانی ۱۳۲۵ قمری تعریف شده.

ماده ۱۰۳ قانون مزبور در این مورد چنین است:

«در کلیه امور معاشی و اداره انجمنی ایالتی می‌تواند رأی خود را اظهار کند لیکن در امور سیاسی حق مذاکره ندارد. تبصره - امور سیاسی عبارت از مسائلی است که راجع به اصول اداره و قوانین اساسی مملکت و پلیتیک دولت باشد.»
۱۳ - سیاست کشورداری و اداره امور اجتماع انعکاسات فراوان در ادبیات فارسی دارد. و ما نمونه‌هایی از نظم و نثر می‌آوریم:

یکی پرنیانی یکی زعفرانی	به دو چیز گیرند مرمملکت را
دگر آهن آبداده یمانی	یکی زر نام ملک بر نبشته
یکی جنبشی بایدش آسمانی	کراپویه و صلت ملک خیزد
دلی همش کینه همش مهربانی	زبانسی سخنگوی و دستی گشاده
عقاب پرنده نه شیر ژیبانی	که ملکت شکاری است کورا نگیزد
یکی تیغ هندی دگر زر کانی	دو چیز است کورا به بند اندر آرد
بدینار بستنش پای ار توانی	به شمشیر باید گرفتن مر اورا
بباید تن تهم و پشت کیانی	کرا تخت و شمشیر و دینار باید
فلک کی دهد مملکت رایگانی	خرد باید آنجا وجود و شجاعت

دقیقی در این قطعه شرایط رسیدن به امارت و حکومت و نگهداری آنرا می‌گوید و برتر از همه آنها را «جنبش آسمانی» میدانند که بازتابی از عقیده «حقوق الهی» ۱۵۱ در منشأ دولت است و نظیر آنرا در شعر امیر معزی می‌بینیم:

لشکر و مردی و دین و داد باید شاهرا
و هم در شعر ابوحنیفه اسکافی:
کسی کش از پی ملک ایزد آفریده بود
ز چاه برگاه آردش بخت یوسف‌وار
و این امر در اصل سی و پنجم متمم قانون اساسی چنین تصویب شده:
«سلطنت و دیعه‌ایست که به موهبت الهی از طرف ملت به شخص پادشاه مفوض شده.»

۱۴ - عنصر المعالی کیکاوس بن قابوس بن وشمگیر که از پادشاهان زیاری بود

(۱۵۰) فرهنگ فارسی دکتر معین.

151) droit divin.

(۱۵۲) بررسی یعنی بعلاوه، علاوه بر آن.

در پندنامه‌ای که بسال ۵۷۴ تصنیف کرده و به‌قابوسنامه معروف شده به‌فرزند خود پندهائی در همه امور و از آنجمله در «آئین پادشاهی» میدهد که ما بخشی از آنرا تلخیص میکنیم:

پس اگر پادشاه باشی پادشاهی پارسا باش. و اندر هرکاری که بخواهی کردن نخست با خرد مشورت کن. و بهرکاری که بخواهی کردن چون درو خواهی شدن نخست بیرون رفتن آن کار نگر. بهر کاری اندر مدارا نگاه دار. و بیداد پسندمباش و همه کارها و سخنها را بچشم دادبین و بگوش داد شنو. همیشه راستگوی باش. کم‌گوی و کم‌خنده باش. عزیز دیدار باش تا بر چشم رعیت و لشکر خوار نگردی. زینهارخوار مباش بر خلقان خدای تعالی رحیم باش و بر بی‌رحمتان رحمت مکن. باسیاست باش خاصه با وزیر خویش، هر سخنی که وزیر بگوید بشنو اما در وقت اجابت مکن بگوی تا بنگرم آنکه چنانکه باید کرد بفرمایم.

هر کسی را که وزارت دادی ویرا در وزارت تمکینی تمام کن تا کارهای تو و شغل مملکت تو برو بسته نباشد و خویشان و پیوستگان ویرا عمل مفرمای که بیکیباره پیه بگریه نتوان سپردن که وی بهیچ حال حساب پیوستگان خویش بحق نکند و نیز کسان وزیر صد بیداد بکنند بر خلقان که بیگانه از آن صد یکی نیارد کردن و وزیر از کسان خویش درگذرد.

بر دزد رحمت مکن و عفو کردن خونی روا مدار.

بر چاکران خویش برحمت باش و ایشان را از بد نگهبان باش که خداوندان چون شبان باشند و کهتران چون رمه.

چون کسی را شغلی دهی نیک بنگر، شغل بسزاوار مرده، هرکاری بهر کسی نتوان داد، چنانکه گفته‌اند لکل عمل رجال. مگذار که کسی فرمان ترا خوار دارد.

فرمانروائی جز سیاست نبود، پس در سیاست نمودن تقصیر نباید کرد تا امرها روان بود و شغلها بی‌تقصیر.

سپاهی را بر رعیت مسلط مکن که مملکت آبادان نگرده.

بیداد را در دل خویش راه مده که خانه ملکان دادگر دیر بماند.

لشکر همه از یک جنس مدار، از آنکه از یک جنس همیشه متفق یکدیگر باشند، جد تو سلطان محمود چهار هزار غلام ترک داشتی و چهار هزار هندو، دایم ترکان را به هندوان ترسانیدی و هندوان را به ترکان.

چون کسی را صلتی خواهی فرمود، اگر چیزی اندک بود بزبان خویش برسر ملا مگوی.

جهد کن تا از شراب پادشاهی مست نگردی، بشش خصلت اندر تقصیر مکن،

نگاهداری: هیبت و داد و دهش و حفاظ و آهستگی و راست گفتن.

غافل مباش از آگاه بودن از احوال ملوک عالم.

بر ولایت خویش و حال لشکر و رعیت خویش نیز باید که واقف باشی.

از حال مملکت خویش بی‌خبر نباشی خاصه از حال وزیر و باید که وزیر تو آب نخورد که تا تو ندانی.

کارهای بزرگ عادت کن که پادشاه بزرگتر از همه کسی است، باید که گفتار و کردار وی بزرگتر از گفتار و کردار دیگران باشد تا نام بزرگ یابد که کم‌همت را نام بر نیاید.

توقیع خویش را عزیزدار و بزرگ که خلاف از همه کس ناپسندیده است خاصه از پادشاه.

۱۵ - اوحدی شاعر عارف در قطعه زیر سیاست کشورداری را چنین وصف

میکند:

چون نباشد سیاست اندر شهر	ندرخشد سنان و خنجر قهر
نیمشب کرد بر گریوه ۱۵۳ رود	دزد بر بام طفل و بیوه رود
به حرامی چو شحنه شد خندان	به حرمندان فرو برد دندان
چو کمان رئیس شد بی‌زده	توان خفت ایمن اندر ده
تیغ حاکم حصار شهر بود	داروی درد فتنه قهر بود ۱۵۴
سر دزدان که میوه دار است	بر تن آسوده نر در کار است
دزد را جای بر درخت به است	پاسبانرا نظر به رخت به است
ناصر خسرو گوید:	

یله کی کردی هر فاحشه را جاهل گر نه از بیم حد و کشتن و دارستی
و عرب گوید که: لا تتم الرياسة الا بالسياسة.

۱۶ - خواجه نصیر طوسی ۱۵۵ در کتاب ناصری زیر عنوان «سیاست ملك و آداب

ملوك» چنین میگوید:

سیاست ملك که ریاست ریاسات باشد بر دو گونه بود و هر یکی را غرضی
باشد و لازمی. اما اقسام سیاست:

اول - سیاست فاضله باشد که آنرا امامت خوانند، و غرض از آن تکمیل خلق
بود و لازمش نیل سعادت.

دوم - سیاست ناقصه بود که آنرا تغلب خوانند، و غرض از آن استعباد خلق
بود و لازمش نیل شقاوت و مذمت.

و ساینس اول تمسك به عدالت کند و رعیت را بجای اصدقاء دارد و مدینه
را از خیرات عامه مملو نماید و خویشرا مالك شهوات دارد.

و ساینس دوم تمسك بجور کند و رعیت را بجای خول ۱۵۶ و عبید دارد و مدینه
را از شرور عامه مملو نماید و خویشتمن را بنده شهوات دارد.

و خیرات عامه امن بود و سکون و مودت با یکدیگر و عدل و عفاف و لطف و

۱۵۳) کوه پست، پشته بلند، گردنه، عقبه، زمین سرانسیب، راه دشوار - فرهنگ معین.

۱۵۴) لایقوم الناس الا بالسيف.

۱۵۵) محمد بن حسن الطوسی المعروف بالنصیر الطوسی.

وفا و امثال آن.

و شرور عامه خوف بود و اضطراب و تنازع و جور و حرص و عنف و غدر و خیانت و مسخرگی و غیبت و مانند آن، و مردمان در هر حال نظر بر ملوک داشته باشند و اقتداء بسیرت ایشان کنند و از اینجا گفته اند:

الناس علی دین ملوکهم و الناس بزمانهم اشیبه منمهم بأبائهم.
ویکی از ملوک گوید: نحن الزمان من رفعناه ارتفع و من وضعناه اتضع ۱۵۷. و طالب ملک را باید که مستجمع هفت خصلت بود:
اول - ابوت، چه حسب موجب استمالت دلها و افتادن وقع و هیبت در چشمها باشد یا سان.

دوم - علو همت، و آن بعد از تهذیب قوای نفسانی و تمدیل غضب و قمع شهوت حاصل آید.

سوم - متانت رأی و آن بنظر دقیق وجودت فطرت و بحث بسیار و فکر صحیح و تجارب مرضی و اعتبار از حال گذشتگان حاصل آید.

چهارم - عزیمت تام که آنرا عزم الرجال و عزم الملوک گویند و این فضیلتی بود که از ترکیب رأی صحیح و ثبات تمام حاصل آید و اکتساب هیچ فضیلت و اجتناب از هیچ رذیلت بی این فضیلت میسر نشود و خود اصل باب در نیل خیرات اینست و ملوک محتاج ترین خلق باشند بدان.

پنجم - صبر بر مقاسات شداید و ملازمت طلب بیسامت ۱۵۸ و ملالت که مفتاح همه مطالب صبر بود که گفته اند: اخلق هذی الصبر ان یخطی بحاجته و مدمن القرع للابواب ان یلجاء.

ششم - یسار تا بطمع در مال مردم مضطرب نشود.
هفتم - اعوان صالح.

و از این خصال ابوت ضروری نباشد اگر چه آنرا تأثیری عظیم بود، و یسار و اعوان صالح بتوسط چهار خصلت دیگر یعنی علو همت و رأی و عزیمت و صبر اکتساب توان کرد.

۱۷ - ابوحنیفه اسکافی ۱۵۹ قصیده ای دارد سخت شیوا که اغلب ابیات آن در آئین

۱۵۶) خدمتکار، پرستار، چاربا.

۱۵۷) ما بمنزله زمان هستیم که هر که را اراده کنیم رفیع خواهد شد و آنرا که تحقیر کنیم پست خواهد شد.

۱۵۸) بستوه آمدن.

۱۵۹) ابوالفضل بیهقی گوید: مرا صحبت افتاد با استاد ابوحنیفه اسکافی و شنوده بودم فضل و ادب و علم وی سخت بسیار اما چون وی را بدیدم این بیت متنبی را که گفته است معنی نیکوتر بدانستم: شعر

واستکبر الاخبار قبل لقائه فلما التقینا صغرا الخبر الخیر*

و در میان مذاکرات وی را گفتم هر چند تو در روزگار سطانان گذشته نبودی که شعر تو دیدندی و صلت و نواخت مر ترا کمتر از آن دیگران نبودی، اکنون قصیدی ای بیاید گفت و آن ←

کشورداری است. از تاریخ بیمه‌ی بیت‌هائی برگزیدم و اینجا بیاوردم:

چو مرد باشد برکار و بخت باشد یار
فلک بچشم بزرگی کند نگاه در آنک
بزرگ باش و مشو تنگدل ز خردی‌کار
بلند حصنی‌دان دولت و درش محکم
زهر که آید کاری در و پدید بود
پگاه خاستن آمد نشان همت مرد
شراب و خواب و رباب و کباب و تره و نان
نیاید آسان از هر کسی جهان‌بانی
بداد گوش و بشب خسب ایمن از همه بد
زیک پدر دو پسر نیک و بد عجب نبود
کسی کش از پی ملک ایزد آفریده بود
همو قصیده‌ای دیگر دارد که در تاریخ بیمه‌ی آمده که ابیاتی درباره‌ی آئین کشور—

داری برمیگزینم ۱۶۰:

شاه چو دل بر کند ز بزم و گلستان
وحشی چیزی است ملک و دانم از آن این
بندش عدل است و گر به عدل به بندیش
شاه چه داند که چیست خوردن و خفتن
شاه چو در کار خویش باشد بیدار
شاه چو بر خز و بز نشیند و خسبد
ملکی کانرا به درع‌گیری و زوبین
چون دل لشکر ملک نگاه ندارد
کار چو پیش آیدش بمیدان ناگه
گر چه شود لشکری به سیم قویدل
دار نکو مر پزشک را که صحت
خلق بصورت قوی و خلق بسیرت

آسان آرد بچنگ مملکت آسان
کو نشود هیچگونه بسته بانسان
انسی گیرد همه دگر شودش سان
این همه دانند کودکان دبستان
بسته عدو را برد زباغ بزندان
بر تن او بس گران نماید خفتان
دادش نتوان به آب حوض و به ریحان
درگه ایوان چنانکه درگه میدان
خواری بیند ز خوار کرده ایوان
آخر دلگرمی ببايدش از خوان
تات نکو دارد او بدارو و درمان
دین بسیرت قوی و ملک بسطغان

→ گذشته را به شعر تازه کرد تا تاریخ بدان آراسته گردد، وی این قصیده بگفت و نزدیک من فرستاد.... واجب دارم و فریضه بینم که کسانی که ازین شهر باشند و درایشان فضلی باشد ذکر ایشان بیاوردن خاصه مردی چون بوخنیفه که کمتر فضل وی شعر است و بی‌اجری و مشاخره درس ادب و علم دارد و مردمان را رایگان علم آموزد.
(* خبرهای زیاد پیش از دیدار او شنیدم و چون بدیدار رسیدیم خبر را از گفتار او کوچکتر یافتم.

۱۶۰) کسی را نیافتم از شعرای عصر که درین بیست سال بودند اندرین دولت که بخواستم تا اکنون که این تاریخ اینجا رسانیدم از فقیه بوخنیفه ایده‌الله بخواستم و وی بگفت و سخت نیکو گفت و بفرستاد و کل خیر عندنا من عنده

تاریخ بیمه‌ی

دست قوی داری و زبان سخنگوی
در مثل است اینکه گر بجای بود مرد
از ما برماست چون نگاه کنی نیک
دل چو کنی راست با سپاه و رعیت
زین دو یکی داشت یار موسی عمران
ناید کم مرد را ذخیره و سامان
در تبر و در درخت و آهن و سوهان
آیدت از یک رهی دو رستم دستان

۱۸- خواجه نظام الملک ۱۶۱ در کتاب سیاستنامه یا سیرالملوک که نیمی از آن در ۴۷۹ و نیمی دیگر در ۴۸۴ تألیف شده و همه کتاب در آئین کشورداری و «آداب پادشاهان» است مطالب زیر را مورد بحث و تحلیل و شرح و تفسیر قرار داده:

احوال مردم، نعمت‌های ایزدی، مظالم گاه نشستن ۱۶۲، عدل و سیرت نیکو، احوال وزیر و عاملان، مقطعان ۱۶۳، قاضیان، خطیبان، محتسبان، پژوهش از کار دین و شریعت، مشرفان ۱۶۴، صاحب‌خبران و منمیان ۱۶۵، فرمانها، فرستادن غلامان، جاسوسان، پیک‌ها و پرندگان، پروانه‌ها ۱۶۶، وکیل خاص، ندیمان، مشاورت پادشاه با زیرکان و پیران، مفردان ۱۶۷ و برگ و ساز ایشان، رسولان، لشکر داشتن و ترتیب لشکر آراستن و لشکر کشیدن، نواستدن ۱۶۸، بار خاص و بارعام، ترتیب مجلس شراب، ترتیب ایستادن بندگان و کهتران بوقت خدمت، حاجتها و التماسهای لشکر و خدم، تجمل و سلاح جنگ، عتاب پادشاه بابرکشیدگان هنگام خطا، پاسبانان و نوبتیان و دربانان، نهادن خوانمهای نیکو، حق‌گزاردن خدمتکاران شایسته، احتیاط در اقطاع مقطعان، ناشتاب کردن درکارها مر پادشاه را، ترتیب امیر حرس ۱۶۹، و چوب‌داران ۱۷۰ و اسباب سیاست، بخشودن پادشاه بر خلق خدای، بیکاران را عمل فرمودن

۱۶۱) ابوعلی حسن الطوسی.

۱۶۲) حکومت قضائی پادشاه.

۱۶۳) کسانیکه عواید املاک و روستاها بآنان واگذار شده. ر: اقطاع.

۱۶۴) مراقبان و مباشران و ناظران که رئیس آنان رئیس دیوان اشراف است و در سیاستنامه چنین آمده: تا آنچه به درگاه رود او میداند و بوقتی که خواهند و حاجب اقتد مینماید و این کس از دست خویش بهر ناحیتی و شمیری نایی فرستد تا اعمال و اموال را تیمار میدارد و از اندک و بسیار بعلم ایشان باشد.

۱۶۵) آنها خبر دادن.

۱۶۶) فرمان‌های شفاهی پادشاه بدیوان و خزانه و در مورد مهمات ولایت و اقطاع و صلوات.

۱۶۷) مردان گزیده بدیدار و قد و دلاوری که در حضر و سفر از خدمت غایب نباشند و همیشه بر درگاه باشند.

۱۶۸) گروگان گرفتن از نوعهدان و امیران عرب و کردان و دیلمان و رومیان و آن کسانیکه در طاعت داری نوعهدند که هر کسی از ایشان باید فرزندی یا برادری بدرگاه مقیم دارد.

۱۶۹) امیری حرس یکی از شغل‌های معظم بوده است، جز امیر حاجب بزرگ هیچکس بزرگتر از امیر حرس بر درگاه نبوده است و با شکوه‌تر از آن، از بهر آنکه شغل او تعلق به سیاست (تنبیه و کیفر) دارد و پادشاه چون با کسی خشم گیرد او را فرماید گردن زدن و دست و پای بریدن و بردار کردن و چوب‌زدن و بزندان و بچاه کردن.

۱۷۰) اقل حال پنجاه مرد چوبدار باید که مدام بر درگاه باشند بیست با چوب زر و بیست با چوب سیم و ده با چوبهای بزرگ.

و اینکه دو عمل يك مرد را نفرمایند، نگاه داشتن ترتیب زیردستان، خزانه داشتن و نگاهداشتن و ترتیب آن، جواب دادن و گزاردن شغلهای متظلمان و انصاف دادن، نگاه داشتن حساب مال ولایتها و نسق آن.

ازینها گذشته حکایات بزرگ و کوچک آورده و تاریخ مزدکیان و سنباد و خرمدینان و باطنیان را نیز بیان کرده است.

مادر اینجا راهی جز گلچینی نداریم و با آنکه سزاوار است نتوانیم همه را

بیاوریم:

چاره نیست پادشاه را از آن که هر هفته‌ای دو روز به مظالم تشیند و داد از بیدادگر بستاند و انصاف بدهد و سخن رعیت بگوش خویش بشنود بی واسطه‌ای.

عمال را که عملی دهند ایشان را وصیت باید کرد تا با خلق خدای تعالی نیکو روند و از ایشان جز مال حق نستانند و آنرا نیز به مدارا و مجاملت طلب کنند.

از احوال وزیران و معتمدان همچنین در سر میباید پرسید تا شغلها بر وجه خویش می‌رانند یا نه.

در همه وقتی پادشاه را از احوال گماشتگان غافل نباید بود و پیوسته از روش وسیرت ایشان بر می‌باید رسید. چون ناراستی و خیانتی از ایشان پدیدار آید هیچ

ابقاء نباید کرد، او را معزول کنند و براندازه جرم او را مالش دهند.

مقطعان که اقطاع دارند باید که بدانند که ایشان را بر رعایا جز آن نیست که مال حق که بدیشان حواله کرده‌اند از ایشان بستانند بروجهی نیکو.

و هر دو سه سالی عمال و مقطعان را بدل باید کرد تا ایشان پای سخت نکنند و حصنی نسازند و دل مشغولی ندهند و با رعایا نیکو روند و ولایت آبادان بماند.

باید که احوال قاضیان مملکت یگان یگان بدانند و هر که از ایشان عالم و زاهد و کوتاه دست باشد او را بر آن کار نگاهدارند و هر که نه‌چنین بود او را معزول کنند

و هر یکی را از ایشان براندازه کفاف او مشاخره‌ای اطلاق کنند.

بهر شهری نگاه کنند تا آنجا کیست که او را بر کار دین شفقتی است، او را بگویند که امانت این شهر و ناحیت در گردن تو کردیم. باید که حال عامل وقاضی و

شحنه و محتسب و رعایا و خرد و بزرگ می‌دانی و میپرسی و حقیقت آن معلوم ماگردانی و در سر و علانیت می‌نمائی تا آنچه واجب آید اندر آن میفرمائیم.

واجب چنان کند که در هفته یکبار یا دو بار علمای دین را پیش خویش راه دهد و امرهای حق تعالی از ایشان بشنود و تفسیر قرآن و اخبار رسول صلعم استماع کند

و حکایات پادشاهان عادل و قصص انبیاء بشنود... و بفرماید تا فریقین مناظره کنند. چون پادشاه را قرالاهی باشد و مملکت باشد و علم با آن یار باشد سعادت دو

جهان بیاید از بهر آنکه هیچ کاری بی‌علم نکند و بجهل رضا ندهد.

کسی که بر او اعتمادی تمام است او را اشراف فرمایند تا آنچه بدرگاه رود او

می‌داند و بوقتی که خواهند و حاجت افتد می‌نماید.

واجب است بر پادشاهان از احوال رعیت و لشکر و دور و نزدیک خویش بررسییدن

و اندک و بسیار آنچه رود بدانستن... لابد به صاحب برید حاجت آید تا از خیر و شر خبر رسانند و صاحب خبر و منهی گماشتن از عدل و بیداری و قوی رایسی پادشاه باشد و آبادان کردن ولایت.

باید که تامهمی نبود از مجلس عالی چیزی ننویسند و چون بنویسند باید که حشمتش آنچنان بود که کس را زهره آن نباشد که آن را از دست بنهد تا فرمان را پیش نبرد و اگر معلوم گردد که کسی در آن فرمان بچشم حقارت نگریسته است و اندر پیش شدن بسمع و طاعت کاهلی کرده است آنکس را مالش بلیغ دهند و اگر چه از نزدیکان بود. باید که تا مهمی نباشد غلام نفرستند و آنچه فرستند جز بفرمان نفرستند و با غلام قرار دهند که این خصومت چندین است و تو بیش ازین جعل مستان تا بوجه خویش بود.

باید که بهمه اطراف جاسوسان بروند بر سبیل بازرگانان و سیاحان و صوفیان و پیرزی فروشان ۱۷۱ و درویشان و از هر چه میشنوند خبر میآرند تا هیچگونه از احوال خبری پوشیده نماند و اگر چیزی حادث گردد و تازه شود بوقت خویش تدارک کرده آید.

بچند راه معروف پیکان (پیکها) مرتب باید نشانند و ایشان را بر عادت گذشته نقیبان باشند که تیمار ایشان میدارند تا از اعمال و کردار خویش فرو نمانند. پروانهها می رسد بدیوان خزانه و از مهمات ولایت و اقطاع وصلات. اندر این احتیاط تمام میباید. باید که این رسالت بر زمان یک تن باشد و آن یک تن بزبان خویش گوید نه به نیابت.

و کیلی اندرین روزگار سخت متعلق شده است و همیشه این کار مردی معروف و محترم بوده است. و کسی که احوال مطبخ و شرابخانه و آخر و سراهای خاص و فرزندان و حواشی بدو تعلق دارد هر ماهی بلکه هر روزی و هر وقتی پیش آید و حال باز نماید و شناخته مجلس عالی باشد و بهر وقت استطلاع رأی کند و آنچه می رود و میدهد و میستاند خبر میکند و او را حشمتی تمام باید تا شغل تواند راند و کار او را بنظام روان باشد.

پادشاه را چاره نیست از ندیمان شایسته داشتن و با ایشان گشاده و گستاخ در آمدن. هر که را شغلی و عملی فرمودند او را باید که ندیمی نفرمایند و هر که را ندیمی فرمودند باید که هیچ عملی نفرمایند که بحکم انبساطی که بر بساط پادشاه دارد درازدستی کند و مردمان را رنج رساند.

مشاورت کردن در کارها از قوی رائی مرد باشد و از تمامی عقل و پیش بینی چه هر کسی را دانشی باشد و هر یکی چیزی داند. پس چنان واجب کند که چون پادشاه کاری خواهد کرد و یا او را مهمی پیش آید با پیران و هواخواهان و اولیاء دولت خویش مشاورت کند.

۱۷۱) پیرزه یا پیرزی چیزی که در لنگ، دستمال، ازار بند یا پارچه ای بندند و از جایی بجایی برند.
فرهنگ معین

دویست مرد باید بر درگاه که ایشان را مفردان گویند. مردان گزیده هم‌بیدار و قد نیکو و هم بمردی و دلاوری تمام. و همواره چهارهزار مرد پیاده را باید که نام در دیوان بود از هر جنس.

باید که پیوسته بیست دست سلاح خاص همه مرصع و غیر آن ساخته باشند و در خزانه نهاده تا بهر جشنی و یا بهر وقتی که رسولان رسند از اطراف جهان بیست غلام باجامه‌های نیکو آن سلاح بردارند و گرد تخت بایستند.

رسولان که از اطراف می‌آیند باید که گماشتگان سررده‌ها آگاه کنند که این کیست که می‌آید و با او چند سوار و پیاده است و معتمدی با ایشان نامزدکنند تا ایشان را به شهری معروف رساند و آنجا بسپارد.

باردادن را ترتیبی باید و نشان بار آن باشد که پرده بردارند و اندر هفته‌ای که نشاط انسی افتد یک روز یا دو روز بارعام باید داد و ترتیب ایستادن بزرگان و لشکران و بندگان باید که پدیدار باشد.

در کار پاسبانان و نوبتیان و دربانان خاص احتیاطی تمام باید کرد. هر که از خدمتکاران خدمتی پسندیده کرد باید که در وقت نواختی یابد و ثمرت آن بدو رسد و آنکه تقصیری کند باندازه گناه مالشی رسد.

۱۹- در تذکرة الشعراء دولت‌شاه سمرقندی که در سال ۸۹۶ ه. ق. آنرا بپایان

رسانیده است چنین آمده:

سلاطین قدیم در آنکه کارهای بزرگ به مردم خرد نفرمایند مبالغه بر این منوال داشته‌اند. سلطان سنجر را پرسیدند که در آن وقت که بدست غزان گرفتار شده بود چه بود که ملکی بدین وسعت و آراستگی که ترا بود چنین مختل شد، گفت کارهای بزرگ به مردم خرد فرمودم و کارهای خرد به مردم بزرگ رجوع کردم که مردم خرد کارهای بزرگ را نیارستند کرد و مردم بزرگ از کارهای خرد عار داشتند و در پی نرفتند هر دو کار تباه شد و نقصان به ملک رسید و کار ولایت و لشکری روی به فساد آورد:

جز به خردمند مفرما عمل گرچه عمل کار خردمند نیست

همین مؤلف قصیده‌ای از امیر علیشیر نوائی در پند و حکمت و آئین مملکتداری

نقل کرده که ما ابیاتی از آن در اینجا می‌آوریم:

آتشین لعلی که تاج خسروان را زیورست

اخگری بهر خیال خام پختن در سرمست

شه‌که یاد مرگ نارد زوست ویرانی ملک

خسرو بی‌عاقبت خسر بلاد و کشورست

قید زینت مسقط فرو شکوه خسرو است

شیر زنجیری ز شیر بیشه کم صولت ترست

لازم شاهی نباشد خالی از دردسری
کوسر شه خالی و بانگ و غلغلش دردسرس
حاکم ناراستی را عاقبت سرگشتگی است
دور کردن بی‌الف آنرا که گوئی داورست
خاکیان در پایه بالاتر ز جباران که مور
به‌خرامد بر منابر گرچه از شیر احقرست
ظالم و عادل نه یکسانند در تعمیر ملک
خوک دیگر در شیار و خوک دهقان دیگرست
ذلت آید حاصل خاین که موشان چون کنند

بیضه‌زدی این یکی ز نبرکش آن یک ز نبراست

۲۰- در کتاب بحرالنفوس ۱۷۲ که در نیمه سده ششم نوشته شده مطالبی موجز
و سودبخش زیر عنوان آداب الملوك و ادب پادشاهان آمده که بخشی از آنرا در اینجا
میاوریم.

باب در ادب پادشاهان و آن ده ادب است:

اول آنست که رعیت و اصحاب حاجات را حجاب نکند که چون پادشاه حجاب
کند رعیت ضایع شود و ظالمان مستولی شوند و بزه آن بگردن پادشاه باشد.
دوم صاحب خبری باید که هرچه در ولایت رود ویرا خبر دهد تا در ولایت او
چیزی بی‌خبر او نرود و دشمنان ظفر نیابند.
سیوم آنکه در کارها آهستگی کند. اگر ویرا خبری دهند نیک معلوم کند تا خون
مسلمانی نریزد و یا مال مسلمانی برنگیرد و آخرت خود بزبان آرد و پشیمانی سود
ندارد.

چهارم در پادشاهی عفو کند تا دشمنانرا بدوست کند و نامش نیکو شود و
آخرتش برجای باشد که خدای عزوجل عفو دوست دارد.
پنجم دیوان و فرمان باید که یک جای بود تاریخیت بظلم ظالمان مستهک نشوند.
ششم آنکه عدل کند تا مملکت وی برجای باشد چه روح و عمر پادشاهی سه
چیز است: لشکر و خزینه و عمارت و این سه‌گانه بعدل بدست توان آوردن.
هفتم شریعت و مذهب را قوت دهد تا برخورداری یابد. و مبتدعان و کافران
را دشمن دارد. و ایشان را خوار و ذلیل دارد و علما و صوفیان را نیکو دارد که این
عالم ببرکات ایشان برجای است.

هشتم درین ملک و پادشاهی تکبر نکند و با خویشان صورت کند که وی ازین
دنیا بخواهد شدن و این پادشاهی بخواهد گذاشتن، عاقبت و خاتمت ملوک و سلاطین
را یاد دارد تا تکبر نکند.

نهم چندانکه تواند خیرات و صدقات و صلوات میدهد و نیکونامی حاصل میکند
که وقتی آید که خواهد که بکند نتواند.

(۱۷۲) به کوشش و تصحیح استاد محمدتقی دانش‌پژوه که بسال ۱۳۴۵ در تهران چاپ شده.

دهم زاد آخرت بگیرد و دست تہی در قیامت نشود که عظیم عیبی بود کہ پادشاهی از توها گیرند و ترا دست تہی بقیامت بفرستند و هیچ زادی بہتر از تقوی و ہدی نیست و تزود و افان خیر الزادالتقوی.

۲۱- اسدی طوسی در گذشتہ سال ۴۶۵ ه. ق. در گرشاسپ نامہ کہ داستان یکی از پہلوانان ایران باستان و نیای بزرگ رستم دستان است در آئین کشورداری پند ہائی از زبان گرشاسپ بہ پسر خود نریمان بشعر آورده کہ ما گزینہ ای از آنرا در اینجا میآوریم:

پس از من چنان کن کہ پیش خدای	بنازد روانم بدیگر سرای
نگر تا گناہت نباشد بسی	بیزدان ز رنجت ننالند کسی
فرومایہ را دار دور از ہرت	مکن آنچه ننگی شود گوہرت
از آن ترس کو از تو ترسان شود	دگر با تو ہزمان دگرسان شود
مگو با سخن چین دوروی راز	کہ نیکت بزشتی برد پاک باز
بکس بیش از اندازہ نیکی مکن	کہ گردد بداندیش بشنو سخن
شب و روز بر چار بہرہ بی پای	یکی بہرہ دین را ز بہر خدای
دگر باز تدبیر و فرجام را	سیم بزم را چارم آرام را
بہ فرہنگ پرور چوداری پسر	نخستین نویسنده کن از ہنر
نویسنده را دست گویا بود	گل دانش از دلش بویا بود
بفرمان نادان مکن هیچ کار	مشو نیز با پارسا بادسار
مدہ دل بغم تا نکاہد روان	بشادی ہمی دار تن را جوان
بر ایشان بہر خشم مفروز چہر	بیخشای بر زیردستان بہ مہر
چو دستت رسد دوستان را بی پای	کہ تا در غم آرند مہرت بجای
مگردان از آزادگان فرہی	مدہ ناسزا را بدیشان مہی
بہ آغالش ہر کسی بدمکن	نشانہ مشو پیش تیر سخن
مخند ارکسی را سخن نادرست	کہ گویائی جان نہ در دست تست
کرا چہرہ زشت ارسرشتش نکوست	مکن عیب کان زشت چہری نہ زوست
نکوکار با چہرہ زشت و تار	فراوان بہ از نیکوی زشتکار
گناہی کہ بخشنده باشی ز بن	سخن زان دگر بارہ تازہ مکن
مکن بد کہ چون کردی و کار بود	پشیمانی از پس ندادت سود

۲۲- غزالی در کیمیای سعادت ۱۷۳ کہ یکی از صدواند کتاب مؤلف بزرگ

(۱۷۳) تصنیف امام حجۃ الاسلام زین الدین ابو حامد محمد غزالی طوسی از ۴۰۵ تا ۵۰۵ ه. ق. در سده پنجم بہ فارسی کہ عربی آن نیز «احیاء علوم الدین» و مفصلتر است. کیمیای سعادت حاوی دروس زندگی دینی و دنیوی و شامل چہار رکن است کہ عبارتند از عبادات، معاملات، مہلکات، منجیات.

است و در آن از چهار حقیقت یعنی حقیقت نفس و خلقت و دنیا و آخرت سخن رانده
زیر عنوان «ولایت راندن» آئین‌کشورداری را مورد بحث قرار داده است که ما آنرا
تلخیص و در اینجا می‌آوریم ۱۷۴:

بدانکه ولایت داشتن کار بزرگی است، و خلافت حق است و در زمین چون
برسبیل عدل بود و چون از عدل و شفقت خالی بود خلافت ابلیس بود لعنه‌الله. که
هیچ سبب فساد عظیم‌تر از ظلم والی نیست و این عدل بدان راست آید که
ده قاعده نگاه دارد:

اول آنکه در واقعه‌ای که او را پیش آید تقدیر کند که او رعیت است و دیگری
والی، هرچه خود را نپسندد هیچ مسلمان را نپسندد و اگر پسندد غش و خیانت کرده
باشد در ولایت داشتن.

دوم آنکه انتظار ارباب حاجات بردرگاه خود خوار ندارد، و از خطر آن حذر
کند و تا مسلمانی را حاجتی می‌باید بهیچ عبادت نافله مشغول نشود که گذاردن
حاجات از همه نوافل واجب‌تر.

سیم آنکه خویشتن عادت نکند که به شهوات مشغول شود، بدانکه جامه نیک پوشد
و طعام خوش خورد بلکه در همه چیزها باید که قناعت نگاه دارد، که بی قناعت عدل
ممکن نشود.

چهارم آنکه بناء همه کارها تا تواند بر رفیق نهد نه بعنف.

پنجم آنکه جهد کند تا همه رعیت از او خشنود باشند، با موافقت شرع بهم.

ششم آنکه رضای هیچکس طلب نکند برخلاف شرع.

هفتم آنکه بدانند که خطر ولایت داشتن صعب است و کار خلق خدای نیک
کردن عظیم است.

هشتم آنکه تشنه باشد همیشه بدیدار علماء دیندار و حریص بود بر شنیدن
نصیحت ایشان و حذر کند همیشه از علماء حریص بردنیا.

نهم آنکه بدان قناعت نکند که خود از ظلم دست بدارد، لیکن عاملان و نایبان
و چاکران خویش را مہذب کند و بظلم ایشان رضا ندهد.

دهم آنست که غالب بروالی تکبر باشد و از تکبر خشم غالب بود و ویرا بانتقام
دعوت کند و خشم غول عقل است.

۲۳- در کتاب تزوکات تیموری ۱۷۵ یعنی بنیانها و تأسیسات و طرحها و
تعبیه‌ها ۱۷۶ منتسب به امیر تیمور گورکان اصول و قواعد کشورگیری و آئین کشور-
داری بیان شده است. در آغاز میگوید: مقالت اول - فی تدبیرات و کنکاشها.

(۱۷۴) صفحه ۴۰۹ چاپ سوم سال ۱۳۴۵ به تصحیح استاد احمد آرام.

(۱۷۵) تألیف ابوطالب حسینی تربتی ۱۰۴۷ میلادی زمان شاه جهان.

(۱۷۶) تحقیق استاد مجتبی مینوی.

تزوڪ ۱۷۷ و كنگاش امور ملك گيرى و جهاندارى و لشكرشكنى و دشمن را بدام آوردن و دوست ساختن مخالفان و درآمدن و برآمدن بمیان دوستان و دشمنان چنین کردم. که پیر من بمن نوشت که ابوالمنصور تیمور در امور سلطنت چهار امر را بدست بگیرد یعنی كنگاش ۱۷۸ و مشورت و حزم و احتیاط ۱۷۹.

۲۴- سعدی، کاروان سالار ادب فارسی، چنان به «آئین کشورداری» ارج نهاده که باب اول گلستان را به «سیرت پادشاهان» و باب اول بوستان را به «عدل و تدبیر و رای» آنان اختصاص داده و باین بس نکرده در ضمن اشعار و نوشته‌های دیگر با شیوه ویژه به راهنمایی زمامداران و پند و اندرز آنان پرداخته است که اگر بیرون کشیده شود و فراهم آید خود دفتری پدید آورد. اینک چون نقل همه آنها نامقدور است بآنچه میسور است بسنده میکنیم و منتخبی در اینجا میآوریم ۱۸۰.

از گلستان:

- * همان به که لشکر بجان پروری که سلطان به لشکر کند سروری
- * پادشه را کرم باید تا براو گردد آیند و رحمت تا در پناه دولتش ایمن نشینند.
- * نکند جور پیشه سلطانی که نیاید ز گرگت چوپانی
- * پادشاهی که طرح ظلم افکند پای دیوار ملك خویش بکند
- * بر رعیت ضعیف رحمت کن تا از دشمن قوی زحمت نه بینی.

۱۷۷) تزوڪ بروزن ورود ترکی بمعنی ترقیب و انتظام و آئین لشکر و مجلس.

۱۷۸) کلمه مغولی بمعنی شور و رایزنی و باین ترقیب سه امر است زیرا کلمه مغولی مرادف کلمه عربی است.

۱۷۹) تزوڪات دویست صفحه کمابیش و همه آئین کشورداری است بدین مختصر برای نمونه بسنده شد.

۱۸۰) مرحوم محمدعلی فروغی، ذکاء الملک، زندگینامه کوتاه و ارزنده‌ای برای این سخن‌سرای بزرگ، بزرگ در مقیاس جهانی، نوشته که نتوانستم از نقل آن خودداری کنم و آن اینست: شیخ سعدی خانواده‌اش از عالمان دین بوده‌اند و در سالهای اول سده هفتم هجری در شیراز متولد شده و در جوانی بیعتاد رفته و در آنجا در مدرسه نظامیه و حوزه‌های دیگر درس و بحث به تکمیل علوم دینی و ادبی پرداخته و در عراق و شام و حجاز مسافرت کرده و حج گزارده و در اواسط سده هفتم هنگامی که ابوبکر بن زنگی از اتابکان سلفری در فارس فرمانروایی داشت بشیراز آمده، در سال ششصد و پنجاه و پنج هجری کتاب معروف بوستان را به نظم آورده و در سال بعد گلستان را تصنیف نموده و در نزد اتابک ابوبکر و بزرگان دیگر و مخصوصاً پسر ابوبکر، که سعد نام داشته و شیخ انتساب با او را برای خود تخلص قرار داده قدر و منزلت یافته و همواره بنیان و بیان مستعدان را مستفیض و اهل ذوق را محظوظ و متمتع میساخته و گاهی در ضمن قصیده و غزل به بزرگان و امرای فارس و سلاطین مغول معاصر و وزرای ایشان پند و اندرز میداده و بزبانی که شایسته است که فرشته و ملك بدان سخن گویند بعنوان مغالزه و معاشقه و نکات و دقایق عرفانی و حکمتی می‌پرورده و تا اوایل دهه آخر سده هفتم در شیراز بعزت و حرمت زیسته و در یکی از سالهای بین ششصد و نود و یک و ششصد و نود و چهار در گذشته و در بیرون شهر شیراز در محلی که بقعه او زیارتگاه صاحب‌دلان است بخاک سپرده شده است.

* پادشاهی کوروا دارد ستم بر زیردست

دوستدارش روزسختی دشمن زورآور است

با رعیت صلح کن و زجنگ خصم ایمن نشین

زانکه شاهنشاه عادل را رعیت لشکر است

* مبدران را وجه کفاف به تفاریق مجرا دارند تا در نفقه اسراف نکنند.

دریغ آیدش دست بردن به تیغ

که فراغش به فر دولت اوست

بلکه چوپان برای خدمت اوست.

* چو دارنگنج از سپاهی دریغ

* پادشه پاسبان درویش است

گوسپند از برای چوپان نیست

از بوستان:

درخت ای پسر باشد از بیخ سخت

که دلتنگ بینی رعیت ز شاه

که مردم ز دست نه پیچند پای

که در ملك رانی بانصاف زیست

که معمار ملك است پرهیزکار

که از دستشان دستها برخداست

وگر خشم گیری شوند از تو سیر

چو رگزن که جراح و مرهم نهست

چو حق با تو باشد تو باینده باش

وگر گفته آید بغورش برس

تأمل کنش در عقوبت بسی

که ممکن بود بیگنه در میان

که خود بوده باشد به بندی اسیر

ندارد حدود ولایت نگاه

بکیوان پرت کله بارگاه

اگر دادخواهی برآرد خروش

مده کار معظم به نخواست

که در جنگها بوده باشد بسی

بناکار دیده مفرمای کار

یکی اهل رزم و دگر اهل رای

که تدبیر ملك است و توفیر گنج

فزون گرددش کبر و گردنکشی

شبان خفته و گرگ در گوسفند

وگر میکنی میکنی بیخ خویش

رسد پیش بین این سخن را به غور

کزو نیکوئی دیده باشی بسی

رعیت چو بیخند و سلطان درخت

فراخی در آن مرز و کشور خواه

الا تا نه پیچی سر از عدل و رای

از آن بهره ورت در آفاق کیست

خدا ترس را بر رعیت گمار

ریاست بدست کسانی خطاست

چو نرمی کنی خصم گرده دلیر

درشتی و نرمی بهم در بهست

چو انمرد و خوشخوی و بخشنده باش

به سمع رضا مشنو ایندای کس

چو خشم آیدت برگناه کسی

نظر کن در احوال زندانیان

کسی بندیان را بود دستگیر

سپاهی که خوشدل نباشد ز شاه

تو کی بشنوی ناله دادخواه

چنان خسب کاید فغانت بگوش

گرت مملکت باید آراسته

سپه را مکن پیشرو جز کسی

نخواهی که ضایع شود روزگار

دو تن پرورای شاه کشورگشای

نهد عامل سفله بر خلق رنج:

چو با سفله گوئی به لطف و خوشی

نیاید به نزدیک دانا پسند

مکن تا توانی دل خلق ریش

خرابی و بدنامی آید ز جور

مروت نباشد بدی با کسی

بداندیش تست آن و خونخوار خلق
 مکن صبر بر عامل ظلم دوست
 دو همجنس دیرینه راه همقلم
 چه دانی که همدست گردند و یار
 قدیمان خود را بیفزای قدر
 چو خدمتگزارانت گردد کهن
 خدا ترس باید امانتگزار
 یکی را که معزول کردی ز جاه
 ز صاحب غرض تا سخن نشنوی
 به تندی سبک دست بردن به تیغ
 خداوند فرمان ورای و شکوه
 سر پررور از تحمل تهی
 نگویم چو جنگ آوری پایدار
 مروت نباشد برافتاده زور
 به مردی که ملک سراسر زمین
 نخواهی که باشد دلت دردمند
 خنک آنکه آسایش مرد و زن
 تو بر تخت سلطانی خویش باش
 بصدق و ارادات میان بسته دار
 تو ناکرده بر خلق بخشایشی
 نترسی که پاک اندرونی شبی
 که حق مهربان است بردادگر
 بزرگی به ناموس و گفتار نیست
 گرت جاه باید مکن چون خسان
 همی تا برآید به تدبیر کار
 اگر صلح خواهد عدوسر مپیچ
 چو شمشیر پیکار برداشتی
 منه در میان راز با هر کسی
 سکندر که با شرقیان حرب داشت
 چو بهمن به زابلستان خواست شد
 اگر جز تو داند که رأی تو چیست

از يك قصیده:

دو خصلت اند نگهبان ملک و یاور دین
 یکی که گردن زور آوران به قهر بزن
 به تیغ و طعنه گرفتند جنگجویان ملک

که نفع تو جوید در آزار خلق
 که از فریبی بایندش کند پوست
 نیاید فرستاد یکجا بهم
 یکی دزد باشد یکی پرده دار
 که هرگز نیاید ز پرورده غدر
 حق سالیانش فرامش مکن
 امین کز تو ترسد امینش مدار
 چو چندی برآمد به بخشش گناه
 که گر کاربندی پشیمان شوی
 بدنجان برد پشت دست دریغ
 ز غوغای مردم نگردد ستوه
 حرامش بود نام فرماندهی
 چو خشم آوری عقل برجای دار
 برد مرغ دون دانه از پیش مور
 نیرزد که خونی چکد بر زمین
 دل دردمندان برآور ز بند
 گزیند بر آسایش خویشتن
 باخلاق پاکیزه درویش باش
 ز طامات و دعوی دلت رسته دار
 کجا بینی از خلق آسایشی
 برآرد ز سوز جگر یا ربی
 به بخشا و بخشایش حق نگر
 بلندی به دعوی و پندار نیست
 بچشم حقارت نظر در کسان
 مدارای دشمن به از کارزار
 وگر جنگ جوید عنان در مپیچ
 نگه دار پنهان ره آشتی
 که جاسوس همکاسه دیدم بسی
 در خیمه گویند در غرب داشت
 چپ آوازه افکند و از راست شد
 بر آن رأی و دانش بیاید گریست.

بگوش جان تو پندارم این دو گفت خدای
 دوم که از در بیچارگان به لطف درآی
 تو بر و بحر بگیری به عدل و همت ورای

چوهمت است چه حاجت بگريز مفركوب هر آن كست كه بازار خلق فرمايد به كامة دل دشمن نشنيد آن مغرور
چود دولت است چه حاجت به تيرجوشن خای عدوی مملكت است او به كشتنش فرمای كه بشنود سخن دشمنان دوست نماي

آئين نامه

- ۱- آئين نامه مجموع مقررات مدونی است كه برای اجرای قانون از طرف قوه مجريه تنظيم ميشود.
این قبيل آئين نامه ها را آئين نامه اجرائی ميگویند كه وجود آنها فرع بر وجود قانون است. با اينحال مقررات ديگري هم برای اداره امور و تعيين وظايف و تأمين نظامات داخلی و روابط اداری رأساً از طرف سازمانهای دولتی يا اشخاص حقوقی وضع و اجرا ميشود كه آنها را آئين نامه اداری مينامند.
- ۲- در حقوق ميتوان از آئين نامه ها و مقررات بعنوان يکي از منابع بحث كرد. این قبيل مصوبات قوه مجريه در مقام اجرای قوانين لازم الرعايه است.
- ۳- قانون، آئين نامه، تصويبنامه ۱۸۱ و يژگيهای دارند كه از هم جدا ميشوند: قانون از طرف قوه مقننه وضع ميشود و شامل امور كلي و عمومي است، آئين نامه اعم از اجرائی يا اداری از طرف قوه مجريه وضع ميگردد و شامل امور جزئی يا جزئیات امور است، تصويبنامه نوعاً در يك امر اختصاصی از طرف هيأت دولت تصويب و اجرا ميشود.
- ۴- آئين نامه های اجرائی نمیتواند از حدود قوانين موضوعه و بيان امور فرعی و جزئی راجع بآنها تجاوز نمايد. همچنين است آئين نامه های اداری كه بايد مبتنی بر اصول و قواعد حقوقی باشد.
- ۵- رابطه قانون و آئين نامه اجرائی را با مثالی روشن ميسازيم: قانون تصفيه امور ورشكستگی مصوب تيرماه ۱۳۱۸ شمسی تأسيس اداره تصفيه امور ورشكستگی و وظايف و سازمان كلي آن را تجويز كرده و آئين نامه اجرائی آن سازمان اداری، كارمندان، دفاتر، نگاهداری اسناد، حسابداری، اداره اموال، چگونگی رسيدگی به مطالبات و بدهی ها و طريقه تقسيم وجوه حاصله و كيفيت تصفيه عادی و اختصاری را شرح داده كه متصديان امور مطابق آن انجام وظيفه ميکنند.
همچنين در ماده ۵۱ قانون تصفيه تأسيس دوصندوق بنام های الف و ب پيش بينی شده و ماده ۵۷ ترتيب وصول درآمد و نظارت هزينه صندوقهای مزبور را به آئين نامه وزارت دادگستری موکول كرده و آئين نامه های مندرج در شماره های ۳۴۷۹ و ۳۴۸۷ بهمن ماه ۱۳۱۸ روزنامه رسمی کشور با شرح و بسط جزئیات امر در این زمينه تصويب و اجرا شده است.

۶- اهمیت و ارزش آئین‌نامه ازین نظر است که با شرایط و اوضاع و احوال زمان و نیازها و مقتضیات قابل تغییر است و نیازی به وضع قانون جدید نیست و نتیجتاً با تصویب آئین‌نامه جدید مبتنی بر مبانی قانون سابق از بار سنگین قوه مقننه کاسته میشود. مثلاً ماده ۵۸۵ قانون تجارت ثبت مؤسسات غیر تجارتي را به «نظامنامه وزارت عدلیه» موکول کرد. وزارت دادگستری در سال ۱۳۱۱ شمسی نظامنامه‌ای در این مورد تصویب کرد. سپس در سال ۱۳۳۷ یعنی پس از بیست و شش سال بموجب آئین‌نامه ۴۰۱۶ - ۳۷۹۹۵ از طرف وزارت مزبور بجای نظامنامه سابق مقررات جدیدی وضع و اجرا گردید.

۷- آئین‌نامه اگر از حدود قانون مربوطه یا اصول حقوقی تجاوز نماید و یا برخلاف قانون باشد هرگز قابل اجراء نخواهد بود. در این مورد اصل هشتادونهم متمم قانون اساسی چنین مقرر داشته است:

«دیوانخانه عدلیه و محکمه‌ها وقتی احکام و نظامنامه‌های عمومی و ایالتی و ولایتی و بلدی را مجرا خواهند داشت که آنها مطابق با قانون باشند.»

۸- در ادبیات فارسی قدیمترین استعمال آئین‌نامه در اسم کتاب معروف آئین‌نامه بخت و زبان پهلوی است.

این کتاب مجموعه‌ای بوده است از اخلاق و فرهنگ و رسوم و آداب و بازیها و ورزشها و سخنان بزرگان و آئین رزم و بزم و عزا و سور و زناشویی و غیره. آئین‌نامه که شرح فرهنگ ملی و آداب درباری ساسانیان بوده پس از سلطه عرب باقی مانده بود که ابن قتیبه ۱۸۱ و دیگر ادبای عرب بسیاری از فصول این کتاب را نقل کرده‌اند و در کتاب مادیکان چترنگ که بزبان پهلوی هم اکنون بجای است در نگارش روش و دستور بازی شطرنج میگوید: چنانکه در آئین‌نامه نبشته. همچنین عیون‌الخبار ابن قتیبه نمونه‌ایست از آئین‌نامه و مطالب بسیاری ازین کتاب در آن نقل شده است ۱۸۲.

۱۸۱) ابو عبدالله محمد بن مسلم کوفی مروزی دینوری عالم دینی و ادیب (از ۲۱۳ تا ۲۷۶) ه. ق. علت انتساب او بکوفه ولادت وی در آن شهر و سبب نسبت به مرو ولادت پدرش در آنجا و جهت اشتهازش به دینوری داشتن سمت قضا در آن دیار بوده است. از مهمترین کتب ادبی او ادب‌الکاتب، معانی الشعر یا آیات المعانی در دوازده جزو، عیون‌الخبار در ده جزو و کتاب الشعر است. علاوه بر اینها چند کتاب در علوم حدیث و قرآن و کلام دارد. فرهنگ معین. ۱۸۲) سبک‌شناسی جلد اول تألیف مرحوم ملک‌الشعراء بهار چاپ تهران ۱۳۲۱.